

منازل الآخرة (زندگی پس از مرگ)

مؤلف: شیخ عباس قمی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

به عنوان پیشگفتار

«یا صاحب الزمان ادرکنا»

مرگ پایان زندگانی انسان نیست، بلکه آغاز مرحله ای جدید از زندگانی اوست.

مرگ دروازه ای گشوده به سوی حیات آخرت است ^(۱).

مرگ پاسخگویی به دعوت ناگزیر خدای هستی بخش، در انتقال از سرای فانی و ناپایدار، به منزلگاهی باقی و پاینده است ^(۲).

مرگ سفری نزدیک به دیار جاودانگی است ^(۳).

مرگ برای انسانی که دل به خدا داده و با ایمان و یاد قیامت، عمل صالح را رهنش سفر آخرت خویش قرار داده است، شادمانی و آسایش و بازگشتی خجسته به سوی بهشت برین است ^(۴).

مرگ برای او بشارتی به نعمت های جاودانه است ^(۵).

مرگ برای او بالاترین شادمانی است ^(۶).

مرگ پلی برای عبور دادن مؤمن از شداید و ناگواری ها به سوی بهشت بیکرانه و نعمت های همیشگی است ^(۷).

مرگ برای مؤمن، چونان کندن جامه ای چرکین و پوشیدن لباسی فاخر به جای آن، چونان باز کردن بندها، شکستن زنجیرها و سوار گشتن بر رام ترین مرکب ها، چونان انتقال از منزلی ویران و وحشت زا به سرایی ایمن و مأنوس است ^(۸).

مردن برای مؤمن همچون بوییدن بهترین و دلپذیرترین رایحه ها است، از کثرت خوبی این بو خوابی آرام به سراغش می آید و همه درد و رنج هایش پایان می پذیرد ^(۹).

مردن برای مؤمنی که زاد سفر برگرفته و به حق آماده مرگ شده، نافع تر از دوايي است که دردمندی برای معالجه خویش استعمال می کند، آری! اگر آنان نعمت هایی را که مرگ سبب وصول به آنها است می شناختند، آن را طلب می کردند و دوستش می داشتند بیشتر از آنکه انسان عاقل دور اندیش، برای دفع آفت ها و جلب سلامت ها، دارو را می طلبد و دوست می دارد^(۱۰).

مردن برای مؤمن چونان وارد شدن به حمّامی است که آخرین باقیمانده کثافتِ معاصی را از جان او می زداید و آلودگی گناهان را از پیکره هستی او پاک می کند^(۱۱).

به راستی وقتی مؤمن، خود را در دنیا غریب می بیند و حصار بسته زندگی دنیایی را زندان روح ملکوتی خویش می شمارد، مرگ را که آغاز سفرش به وطنی آشنا، و سکوی پروازش به آسمان ملکوت است، چه سعادت می شمارد و چه ملتهبانه چشم انتظارش می ماند!

و چه زیبا است تعبیر بلیغ رسول خدا ﷺ که درباره کیفیت جان دادن شیعیان فرمود:

«هر یک از شیعیان ما که محبّت بیشتری نسبت به ما داشته باشد بیرون آمدن روح از بدنش همانند آن است که یکی از شما در گرمای سوزانِ روزی تابستانی، آبی سرد و گوارا بنوشد که دل تفتیده اش به آن جلا یابد»^(۱۲).

و چنین است که مرگ، گل خوشبوی مؤمنان^(۱۳)، هدیه ارزنده ایمان آوردگان^(۱۴)، آرامش دهنده سعادت‌مندان^(۱۵)، غنیمت و بهره (بی پایان)^(۱۶)، و کفّاره گناهان مسلمانان^(۱۷) به شمار آمده است.

اما اگر مرگ این است، چرا مردم این مقدار از مردن می ترسند و چرا تا این حد از مرگ هراسانند؟

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: مرا چه می شود که مردن را دوست نمی دارم؟

فرمود: آیا تو را ثروتی هست؟

عرض کرد: آری!

فرمود: آیا آن را پیش فرستاده ای؟

گفت: خیر.

فرمود: به همین خاطر است که مردن را دوست نداری ^(۱۸).

و نیز رسول خدا ﷺ در جواب مردی دیگر که از او چنین پرسشی داشت فرمود: «مالی را که داری - برای آخرتی که در انتظار تو است - پیش فرست. دل انسان همراه مال اوست، اگر آن را پیش فرستاده باشد، دوست می دارد که به آن ملحق گردد. و اگر آن را پس انداز کرده باشد، دوست می دارد که با آن بماند» ^(۱۹).

کسی از امام مجتبی ﷺ پرسید: از چه رو مرگ برای ما ناخوشایند است و دوستش نمی داریم؟

فرمود: از آن رو که آخرت خویش را خراب نموده و دنیای تان را آباد ساخته اید. به همین خاطر انتقال از آبادی به خرابی را ناپسند می دارید ^(۲۰).

به راستی چه چیزی جز ترس از حساب و کتابی سخت و عقوبتی درد آلود می تواند شیرینی مرگ را در کام انسان تلخ گرداند؟

چه چیزی جز گناهان و خطاهایی که در گذشته مرتکب شده ایم، می تواند مرگ را در نظرمات مکرره و ناخوشایند جلوه دهد؟ ^(۲۱)

آیا شگفت نیست که انسان مرگ را به خاطر کثرت گناهان خویش مکروه
شمارد و با این همه باز هم به آنچه که مرگ را به خاطر آن ناخوش می دارد،
ادامه دهد؟^(۲۲)

آیا هنگام آن نرسیده است که با فراهم ساختن رहतوشه آخرت، خود را برای
کوچ ناگزیری که در پیش داریم آماده کنیم؟^(۲۳)

آیا هنگام آن نرسیده است که از ملاحظه عمر رو به کاهش خویش و از
دیدن مردن دیگران پرده فراموشی و غفلت را درهم بدریم و به خود آییم و
برای سفر مرگ خویش زاد و توشه بگیریم؟^(۲۴)

آیا هنگام آن نرسیده است که بانگ رحیل کاروان آخرت را بشنویم و به
هوش آییم و بدانیم که این دنیا سرای ماندن نیست و باید آن را به آخرت
فروخت؟^(۲۵)

«زندگی محدودی که گذشتن لحظات از آن می کاهد و مرگ آن را نابود می
سازد، حتماً کوتاه خواهد بود. مهلت نامعلومی که گذشت شب و روز آن را
درمی نوردد، به زودی به پایان خواهد رسید. آینده ای که با خود خوشبختی
جاودان یا بدبختی بی نهایت را به همراه خواهد داشت، سزاوار بهترین آمادگی
است. پس در این جهان، از همین جهان برای خود زاد و توشه ای بگیرید که
فردای قیامت شما را از عذاب و شقاوت ایمن دارد.

خوشا به حال بنده ای که از پروردگارش بترسد، خویشتن را اندرز دهد، توبه
را مقدم دارد و بر شهوات خویش پیروز گردد.

مرگ از نظر انسان پنهان است، آرزویش وی را فریب دهد، شیطان همیشه
همراه اوست، گناه و معصیت را در نظر او زینت بخشد تا انجامش دهد. و او را
در آرزوی توبه نگهدارد تا آن را به تأخیر اندازد و در حالت غفلت کامل مورد

هجوم مرگ قرار گیرد. افسوس بر آن انسان غافلی که لحظه لحظه عمرش دلیلی بر محکومیت او به شمار می آید، و شقاوت و بدبختی، فرجام کار و عاقبت روزگار اوست. بیاید از خدا بخواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را به مستی و بی خبری نمی کشاند، و هیچ هدفی آنان را از اطاعت پروردگار باز نمی دارد، و هیچ پشیمانی و اندوهی پس از مرگ به وجود آنان راه نمی یابد» (۲۶).

«خود را برای مرگ و شداید آن، پیش از فرا رسیدنش آماده سازید، و قبل از آنکه مرگ شما را فرا گیرد آنچه را که لازمه رویارویی با آن است، فراهم آورید. زیرا سرانجام همگان مرگی است که منتهی به قیامت می شود و آن برای خردمندان پند و اندرز و برای جاهلان مایه عبرت است. قبل از فرا رسیدن مرگ خود را آماده کنید برای آنچه می دانید از: تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از محشر، بیم های جان کندن، درهم شکستن استخوان ها، کر شدن گوش ها، تاریکی لحد، وحشت از آینده، اندوه تنگنای گور و پوشانیدن آن با سنگ و خاک» (۲۷).

مرگ برای آن کس که خود را آماده سفر آخرت نکرده و از عمر خویش سرمایه ای برای نجات خویش نیندوخته است، اوّل دشواری ها و سرآغاز رنج ها و مرارت ها است. منزلگاه قبر و تنگی و فشار و وحشت بی پایان آن، برزخ و قیامت و بیرون آمدن از قبر و سرگردانی در محشر و نگرانی های آن، موقف میزان و حساب و گرفتن نامه اعمال و حسرت های جاودان آن، گذشتن بر صراط و گرفتاری به آتش و عذاب های دردناک دوزخیان همگی مراحل سفر ناخواسته او پس از مرگ ناگهانی اوست، که هر کدام از آنها تدارکی بایسته را اقتضا می کند.

عالم ربّانی، عارف وارسته محدّث خبیر مرحوم شیخ عبّاس قمی رحمه الله در کتاب شریف «منازل الآخرة» با نگاهی حدیث شناسانه به همه منزلگاههایی که بر سر راه مسافران آخرت قرار گرفته اند، در صدد نشان دادن تصویری روشن از هر یک از این منزلگاهها برآمده و کوشیده است تا ضمن برشمردن اهمیت و خطرات هر جایگاه، ابزاری برای نجات از هول و وحشت هر کدام، و وسیله ای برای دستیابی به سلامت و مصونیت در هر مقام، ارائه دهد و خواننده کتاب را به اندیشه تدارک و جبران خطاهایی که در گردنه های خطرناک سفر آخرت موجب سقوط به دامن عذاب و عقاب الهی هستند، وادارد.

«واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران» افتخار دارد که چاپ جدید این مجموعه نفیس را با امتیازاتی ویژه در کیفیت چاپ و ترجمه آیات و احادیث و ذکر منابع و اسناد روایات، به محضر مقدّس حضرت ولی عصر - عجّل الله تعالی فرجه الشریف - اهداء نماید و توفیق همه ارادتمندان حضرتش را در عمل به مضامین عالیه این کتاب از درگاه احدیت آرزو کند.

شایان ذکر است که سرگذشت اجمالی از زندگی مرحوم شیخ عبّاس قمی - تحت عنوان «محدّث قمی، عنصر فضیلت و اخلاص» - و کار مقابله با نسخه خطی چاپ اول موجود در کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام و تصحیح متن کتاب منازل الآخرة، توسط محقق بزرگوار حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ محمد صادق امیدواری خراسانی انجام یافته که بجاست از زحمات ایشان تقدیر و تشکر شود و الطاف حضرت حجّت علیه السلام را برای شان آرزو نماییم.

واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران

بهار ۱۳۷۸

محدث قمی عنصر فضیلت و اخلاص

اشاره

زندگی نامه عالم ربّانی، محدّث جلیل، مرحوم ثقة الاسلام حاج شیخ عبّاس

قمی

نگارش: محمّد صادق امیدواری خراسانی

پس از ستایش پروردگار متعال و درود بی حدّ بر اشرف موجودات حضرت رسول اکرم ﷺ و اهل بیت معصومش علیهم السلام مقربان درگاه احدیت به ویژه مولای ما حضرت مهدی علیّه السلام و لعن و نفرین بر دشمنان آن پاکان

انگیزه نگارش

به دنبال نوشتن مقدمه ای - به زبان عربی - بر کتاب شریف: «بیتُ الْأَحْزَانِ فی مصائبِ سَیِّدَةِ النِّسْوَانِ»^(۲۸) از تألیفات مرحوم «محدث قمی» و نوشتن مقدمه ای فارسی - همراه با توضیحات لغات مشکل و اصطلاحات - بر کتاب «چهل حدیث»^(۲۹) از آن مرحوم، به این حقیر پیشنهاد شد که بر کتاب پیر ارج «منازل الآخرة و المطالب الفاخرة» نیز از تألیفات آن بزرگوار مقدمه ای به زبان فارسی - شامل شرح حال آن محدث جلیل - بنگارم.

این ناچیز با کمی وقت و کثرت مشاغل و اعتراف به قلّت بضاعت علمی، این پیشنهاد را به دیده منت پذیرفته و با استمداد از خدای متعال و حضرات معصومین علیهم السلام و استفاده از تألیفات و نوشته های فضلاء و دانشمندان، قبول نمودم.

در حقیقت این انگیزه ها در تنظیم این نوشتار و شرح حال بی تأثیر نبوده

است:

۱ - در برخی احادیث نقل شده است که:

«مَنْ أَرَّخَ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَحْيَاهُ»؛

«کسی که شرح حال مؤمنی را بازگو نماید، حقیقتاً وی را زنده نموده است».

۲ - و نیز در حدیث است که:

«عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»؛

«هنگام یاد کردن اشخاص شایسته و نیک، رحمت الهی نازل می شود».

۳ - یکی از بهترین روش ها برای راهنمایی مردم و به ویژه نسل جوان، آشنا نمودن آنها با زندگی مردان الهی و چهره های بزرگ و برجسته تاریخ و زنده نگه داشتن نام و یاد آنان است، زیرا شناخت رمز و راز موفقیت آنها و عمل به آن، یکی از مهمترین راه های ترقی و پیشرفت جامعه است.

به جهت عوامل یاد شده، هم اکنون شرح حال عالمی فرزانه و دانشمندی جلیل را آغاز می کنیم که میلیون ها نفر با تألیفات وی کم و بیش آشنا و مورد استفاده شبانه روزی آنها می باشد، یعنی مرحوم روانشاد، علامه جلیل و محدث نبیل و متبّع خبیر، حجة الاسلام «حاج شیخ عباس قمی» و یا «محدث قمی» قدس سره که به حق «عنصر فضیلت و اخلاص» بوده است.

تولد و زادگاه

زادگاهش شهر مقدس «قم»، حرم اهل بیت علیهم السلام و مهد تشیع، و تولدش به سال حدود (۱۲۹۰ ه ق) و اندی^(۳۰) در یک خانواده متدین و مذهبی دیده به جهان گشود.

پدر، مادر، کودکی

پدر بزرگوارش مرحوم «حاج محمد رضا قمی» فرزند مرحوم ابوالقاسم، یک کاسب معمولی ولی متدین و معروف به تقوا و پرهیزکاری.

مادر، بانویی پارسا و با تقوا، متعبد و شدیداً مذهبی که محدث قمی رحمه الله بارها فرموده: «بخش مهمی از موفقیت های من، معلول زحماتِ مادرم می باشد، او به نماز اول وقت اهمیت می داد، به نافله شب مقید بود و در دوران شیرخوارگی من می کوشید تا سرحدّ امکان در حال ناپاکی مرا شیر نداده و هنگام شیر دادن من با وضو باشد».

به جهت علاقه فراوان والدین به ساحتِ قدسِ حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ایشان را «عبّاس» نام نهادند.

کودکی پاکزاده در اینچنین محیطی - که محبت اهل بیت (علیهم السلام) و عطر روح افزای معنوی آن، سراسر آنجا را گرفته بود - رشد می کرد و درس ایمان و ولایت را با جان و دل پذیرا می شد، و در حقیقت، این منزل، اولین مکتب وی به حساب می آمد.

از همان کودکی با هم سنّ و سال های خود فرق داشت، در آن جسم کوچک، روحی بزرگ وجود داشت و چنان متین و جدّی سخن می گفت که گویا مردی همراه با تجربه زیاد، سخن می گوید، از بازی های کودکانه کناره می گرفت، ولی وقتی هم که از او می خواستند که همبازی آنها شود، با زیرکی خاصی پذیرفته و با آنها شرط می کرد که برای شان داستان بگوید و آنها هم گوش کنند، آنگاه داستانهایی از قرآن و معصومین (علیهم السلام) برای شان می گفت تا دل و جان آنها را صفا دهد، و در آخر هم به آنها پیشنهاد می کرد که همگی به

زیارت بانوی معظمه، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بروند و از نور و معنویت آن بانو بهره مند شوند.

روی گشاده، لب های متبسّم، چهره جذّاب، همراه با وقار و متانت و ادب، به اضافه تواضع و فروتنی، از ویژگی های مرحوم ثقة المحدثین حاج شیخ عباس قمی بود.

خصوصیات اخلاقی

ایشان از آنجا که علم بی عمل را چیزی جز وبال و شقاوت نمی دید، خود، در عمل به مسائل اخلاقی از دیگران پیشی می گرفت. از صفات برجسته او خضوع و خشوع در مقابل خداوند و تواضع مثال زدنی وی در برابر مردم بود.

در سال های سکونت وی در مشهد مقدس، مقید بود از طلبّ و روحانیونی که از قم مشرف می شوند، دیدار نماید و در صورت امکان، آنها را - اگرچه یک بار - در خانه خود مهمان نماید یا با هدیه مبلغی پول، مراتب احترام خود را نسبت به زائران حضرت رضا علیه السلام ابراز دارد.

او هرگز سائلی را محروم نمی کرد و چون وضع مالی خوبی نداشت و نمی توانست به همه آنها پولی بپردازد، گاهی مقداری میوه های ارزان می خرید و هر سائلی مراجعه می کرد، مقداری به او می داد تا سائلی را دست خالی ردّ نکرده و به این دستور اسلامی عمل کرده باشد.

برای سادات احترام خاصی بجا می آورد، حتی در مقابل آنها پای خود را دراز نمی کرد و در این کار، کوچک و بزرگ برایش فرق نمی کرد.

لباس ساده، غذائی مختصر، و زندگانی بسیار زاهدانه، از خصوصیات او بود، و به هیچ چیز جز محبوب خود - قرآن و اهل بیت علیهم السلام - تعلّق خاطر نداشت.

شوق وافر به اهل بیت رسالت علیهم السلام و غوطه ور شدن در دریای بیکران آثار و معارف آنان و تحقیق و بررسی و تعمق در احادیث و روایات آن بزرگواران، از او انسانی ساخته بود که شایستگی داشتنِ عنوان: «شیعه حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام» را بدست آورده بود.

شوق وافر به اهل بیت رسالت علیهم السلام

ایشان آن قدر به ساحت مقدسِ معصومین علیهم السلام علاقه می ورزید و احترام قائل بود که قابل توصیف نیست، احترامی که از محبت و ایمان عمیق او به آن بزرگواران، سرچشمه می گرفت.

هنگام نوشتن روایات و احادیث سعی می کرد با وضو باشد و هنگام مطالعه احادیث نیز دو زانو، رو به قبله می نشست، حتی نام آن بزرگواران را بدون وضو بر زبان جاری نمی کرد.

هیچگاه دیده نشد که بدون وضو و طهارت، حدیثی یادداشت کند، یا دست بی وضو به صفحه کتاب حدیث یا جلد آن بگذارد.

وقتی نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله را می نوشت، جمله «صلی الله علیه و آله» را، و وقتی نام یکی از معصومین علیهم السلام را می نوشت، جمله «علیه السلام» را کامل می نگاشت و با نوشتن رمز «ص» و «ع» مخالف بود و آنرا کافی نمی دانست ^(۳۱).

اگر اشتباهاً نام خداوند متعال یا یکی از معصومین علیهم السلام را می نوشت، هرگز آن را خط نمی زد بلکه با گذاشتن تعدادی نقطه در اطراف آن - و به اصطلاح، نقطه چین کردن - اشتباه خود را مشخص می ساخت.

از آقای محدث زاده رحمه الله - فرزند بزرگش - نقل شد که فرمودند:

فراموش نمی کنم زمانی که در نجف اشرف بودیم یک روز صبح در حدود سال ^(۱۳۵۷) هجری قمری - یعنی دو سال قبل از وفات شان - از خواب

برخواستند و اظهار داشتند، امروز چشمم به شدت درد می کند. و قادر به مطالعه و نوشتن نیستم و بسیار ناراحت به نظر رسید.

تقریباً زبان حال شان این بود که شاید خاندان پیغمبر ﷺ مرا از در خانه شان طرد کرده باشند. آن مرحوم عادت داشتند که گاهی این مطلب را با تأثر می گفت و می گریست!!

آقای محدث زاده می افزایند: در آن اوقات، مشغول تحصیل بودم، رفتم به درس و ظهر که به خانه برگشتم دیدم ایشان مشغول نوشتن هستند، عرض کردم: درد چشم تان بهتر شد؟ فرمود: درد بکلی مرتفع گردید، سؤال کردم به چه چیز معالجه فرمودید؟ گفتند: «وضو ساختم و مقابل قبله نشستم و کتاب «کافی»^(۳۲) را به چشم کشیدم، درد چشمم برطرف شد» و تا پایان عمر، دیگر به درد چشم مبتلا نگردید!

آن کتاب «کافی» که آنرا به چشم کشیده بودند، نسخه خطی و به خط فقیه مشهور «ملا عبدالله تونی» صاحب کتاب «وافیه» بود و محدث قمی خیلی به آن علاقه داشتند.

همچنین ایشان نقل فرمود: در دوران کودکی به بیماری سختی مبتلا شدم، مادرم جوشانده ای از داروهای گیاهی آماده کرد و نزد من گذاشت و خود برای آوردن قاشقی که آن را مخلوط کند، از اطاق بیرون رفت، پدرم، ظرف جوشانده را برداشت و گفت:

«من با این انگشتانم احادیث زیادی - یا هزاران حدیث - از معصومین ﷺ نوشته ام، با انگشتم آنرا مخلوط می کنم» و همین کار را کرد.

من پس از نوشیدن آن دارو به صورتی غیر منتظره و معجزه آسا بهبود یافتم و بیماریم کاملاً برطرف شد.

رمز موفقیت مردان بزرگ

از میان انگیزه ها و علل پیروزی مردان بزرگ، می توان دو علت اساسی را یادآور شد:

نخست، اخلاص و پاکی دل آنها، و سپس استقامت و پایداری، تلاش و کوشش در راه رسیدن به هدف و ابلاغ پیام الهی.

اینان، مُحَرِّک و انگیزه ای جز رضای حق و خدمت به خلق و همنوع در وجودشان نبوده و روی همین جهت برای رسیدن به هدف اصلی، سر از پا نمی شناختند و همه راحتی ها و کامیابی های خود را وقف بر این هدف می نمودند.

دست از طلب ندارم تا کام دل بر آید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن درآید

زندگی پر بار و پر برکت «محدث قمی» و کارهای او بهترین الگو و سرمشق برای همگان است ولی دو نکته درخشان آن، همان دو عامل فوق بود که به آن اشاره شد:

- رعایت اخلاص و اجتناب از خود پرستی

- تلاش و استقامت در راه رساندن پیام الهی

او از افراد معدودی بود که هر بیننده ای را به یاد خدا می انداخت و نمونه یک انسان متعالی و یک مسلمان واقعی بود.

ایمان، نه تنها در قلبش که در سراسر وجود و تمام سلول های بدنش استقرار یافته بود.

پر کار و خستگی ناپذیر بود، کم می خوابید و زیاد کار می کرد، لحظه ای بیکار نمی نشست، می نوشت و می نوشت و می نوشت.

سخن او که از دل برمی خواست بر دل می نشست و هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می داد.

اخلاص مرحوم محدث قمی، از اموری است که باید سرمشق همه قرار گیرد، شواهد فراوانی درباره اخلاص او در دست است که برای نمونه بعضی از آنها را بیان می نمایم:

۱ - شیخ عبدالرزاق و کتاب «منازل الآخرة»

آن مرحوم روزی برای فرزند بزرگش نقل کرد که وقتی کتاب «منازل الآخرة» را تألیف و چاپ کردم، این کتاب به دست شیخ عبد الرزاق مسأله گو - که همیشه قبل از ظهر در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام مسأله می گفت - افتاد، مرحوم پدرم کربلایی محمد رضا، از علاقمندان شیخ عبد الرزاق بود، و هر روز در مجلس او حاضر می شد، شیخ عبد الرزاق روزها کتاب «منازل الآخرة» را گشوده و برای افرادی که در مجلس او حاضر می شدند، می خواند. یک روز پدرم به خانه آمد و گفت:

«شیخ عباس! کاش مثل این مسأله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و این کتاب را که امروز برای ما خواند، بخوانی!».

چند بار خواستم بگویم آن کتاب از آثار و تألیفات من است، اما هر بار خودداری کردم، و چیزی نگفتم، فقط عرض کردم:

«دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت فرماید!»

۲ - اخلاص در تألیف

آقای آخوندی ناشر کتابفروشی مکتبه الاسلامیه - تهران نقل نموده:

مطلبی که لازم بود یادآوری شود که کاملاً وارستگی و پارسایی این عالم بزرگوار را می رساند آن بود که در سال ۱۳۵۶ ه ق بواسطه کارهای شخصی و

تجاری [از عراق به ایران بازگشتم و مقداری کتب تهیه و به عراق فرستادم، از آن جمله خرید یک هزار جلد کتاب مفاتیح الجنان - چاپ اول، گراوری، از تألیفات آن جناب در تهران - بود که شرکت تضامنی محمد حسن علمی و شرکاء با بهترین کاغذ و چاپ و جلد چرمی چاپ کرده و در شرف انتشار بود، کتب مزبور را از آقای حاج محمد علی علمی که در آن زمان مدیر فروشگاه شرکت بود به ارزش هر جلد ۲۳ ریال خریداری و به عراق فرستادم.

به واسطه سوابقی که با مؤلف عالی مقام کتاب مذکور داشتم، آقای علمی از من درخواست نمود به ایشان نامه ای بنویسم که در برابر یک هزار تومان - در آنروز - مؤلف محترم حق چاپ کتاب را به مؤسسه علمی واگذار نمایند.

پس از چندی جواب نامه از طرف مؤلف عالی مقدار رسید که:

«به آقای علمی بگو من کتاب را ننوشته ام که از آن استفاده مادی نمایم، طبع کتاب مذکور آزاد است هر کس می خواهد چاپ نماید».

در عین حال آقای علمی تعداد سی مجلد از آن کتاب را به وسیله اینجانب برای مؤلف عالیقدر فرستاد.

پروردگارا! به ما هم همت اخلاص در نیات و اعمالمان عنایت بفرما.

وَ اَخْلَصْ نِيَاتِنَا فِي مُعَامَلَتِكَ!

آری! رسول خدا ﷺ به ابی ذر رحمه الله فرمودند:

«يَا اَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ صَالِحَةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْاَكْلِ»؛^(۳۳)

«ای اباذر! باید در هر چیز نیت شایسته ای داشته باشی حتی در خوابیدن و

خوردن».

۳ - تهذیب نفس تا کجا...؟!

آقای «شهابی» در مقدمه کتاب «فوائد الرضویه»^(۳۴) از آثار مرحوم محدّث قمی رحمه الله - پس از تعریف بلیغی از ایشان - چنین نوشته اند:

... در یکی از ماه های رمضان با چند تن از رفقا، از ایشان خواهش کردیم که در مسجد گوهرشاد [مشهد] اقامه جماعت را بر معتقدان و علاقه مندان منت نهند با اصرار و ابرام، این خواهش پذیرفته شد و چند روز نماز ظهر و عصر در یکی از شبستان های آنجا اقامه شد و بر جمعیت این جماعت روز به روز می افزود، هنوز به ده روز نرسیده بود که اشخاص زیادی اطلاع یافتند و جمعیت، فوق العاده شد، یک روز پس از اتمام نماز ظهر به من که نزدیک ایشان بودم گفتند: «من امروز نمی توانم نماز عصر بخوانم»، رفتند و دیگر آن سال را برای نماز جماعت نیامدند، در موقع ملاقات و استفسار^(۳۵) از علّت ترک نماز جماعت، گفتند:

«حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم، متوجه شدم که صدای اقتدا کنندگان که پشت سر من می گویند: «یا الله، یا الله، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» از محلی بسیار دور به گوش می رسید، این توجه که مرا به زیادتی جمعیت متوجه کرد، در من شادی و فرّحی ایجاد نمود و خلاصه خوشم آمد که جمعیت، این اندازه زیاد است، بنابر این من برای امامت اهلیت ندارم!!».

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - بی اغراق و مبالغه - خود چنان بود که برای دیگران می خواست و چنان عمل می کرد که به دیگران تعلیم می داد، سخنان و مواعظ او چون از دل خارج می شد و با عمل توأم می بود ناگزیر بر دل می نشست و شنونده را به عمل وامی داشت.

تحصیلات

همانگونه که در بخش «دوران کودکی» یادآور شدیم، مرحوم «محدث قمی رحمه الله» از ابتدا دوستدار علم و علما بوده و مقدمات و سطوح فقه و اصول را در قم در محضر عده ای از علما و فضلا پایان برد، از جمله مرحوم آیت الله آمیرزا محمد ارباب - اشراقی - و غیر ایشان.

سال (۱۳۱۶ ه ق) به نجف اشرف هجرت فرموده ^(۳۶) و در مجالس درسی علما شرکت فرمودند، ولی لازم به تذکر است که ایشان پیوسته ملازم و همراه مرحوم عالم جلیل، محدث خبیر، میرزا حسین نوری رحمه الله بوده و اکثر اوقات خویش را در استنساخ تألیفات ایشان و مقابله نوشته های وی سپری می نمودند ^(۳۷) تا نزد استاد ارج و قربی فراوان یافته و نتیجه این همراهی پی گیر با مرحوم محدث نوری رحمه الله استنساخ تعدادی از کتب ایشان از جمله «خاتمه مستدرک الوسائل» بود.

وقتی اجازه یافت از کتابخانه شخصی استادش - محدث نوری رحمه الله - استفاده کند، گویی تمام دنیا را یکجا به او داده اند و با وکع زیاد به مطالعه کتاب های ارزنده او پرداخت.

از بهترین نعمت های خدا برای خود، وجود چنین معلّم دلسوزی را می دانست که مانند پدر، او را مورد مهر و محبت خود قرار می داد.

ناگفته نماند که سبب آشنایی محدث قمی رحمه الله با مرحوم محدث نوری رحمه الله، مرحوم علامه شیخ علی [زاهد] قمی رحمه الله بوده است زیرا ایشان جزو اصحاب گذشته مرحوم نوری بوده اند ^(۳۸).

در سال (۱۳۱۸ ه ق) مشرف به حج و زیارت قبر رسول خدا ﷺ شدند و از همان راه به ایران بازگشت نموده و از وطن خویش - قم - دیدار نموده و

تجدید عهدی با والدین و بستگان نموده، سپس به نجف اشرف بازگشته و همچنان ملازم محدث نوری رحمه الله گشته، تا از ایشان «اجازه روایتی» دریافت نمودند.

با این دلخوشی روزها و ماه ها را بدون احساس خستگی و ناراحتی در خدمت استاد و استفاده از کتابخانه وی گذرانید تا سال (۱۳۲۰ ه ق) که استاد گرانقدرش به رحمت ایزدی رفته و وفات نمود و داغی جانکاه را بر سینه محدث قمی رحمه الله نهاد، بعد از ایشان دو سال در نجف ماند، اما درنگ بیشتر را جایز ندید و در سال (۱۳۲۲ ه ق) به زادگاهش بازگشت تا به رسالت تبلیغی خویش عمل نماید. حدود ده سال در قم توقف فرمود و چندین جلد کتاب تألیف فرموده و در همان سال ها ازدواج نموده و برای دومین بار به حج مشرف شد که پس از بازگشت باز به تألیف و منبر پرداخت.

در سال (۱۳۳۲ ه ق) که مرحوم آیت الله آقای حاج آقا حسین قمی رحمه الله از عتبات به مشهد مشرف شدند و در آن شهر مقدس ساکن گردیدند در همان سال مرحوم محدث قمی رحمه الله به عللی وطن مألوف خود - قم - را ترک گفته و ساکن مشهد شدند و برای سومین بار موفق به حج بیت الله گردیدند که این سفر با کشتی و شش ماه به طول انجامید.

عمده شهرت مرحوم محدث قمی پس از بازگشت از این سفر حاصل شد. محدث قمی رحمه الله جمعی حدود دوازده سال در مشهد مقدس اقامت داشت. در سالی که واقعه مشهد و مسجد گوهرشاد اتفاق افتاد و مرحوم آیه الله قمی رهسپار اعتاب مقدسه - نجف و کربلا - شدند، مرحوم حاج شیخ عباس قمی در همدان بود. از همدان به قم آمد و مدتی مانده سپس عازم عراق شد و تا پایان عمر در نجف اشرف سکونت جست.

در مدتی که در مشهد بود، همه ساله ایام زمستان به نجف اشرف می رفت، به طوری که سالی شش ماه در نجف و شش ماه در ایران بوده است. برخی از تألیفات آن مرحوم در سنوات اخیر عمرش در نجف اشرف به اتمام رسید که از جمله «الکُنْی و الألقاب» از آثار مشهور او است. بسیار در تألیف و تصنیف و مطالعه رغبت زیاد نشان می داد، به طوری که اندکی از وقت خود را به هدر نمی داد.

او مصداق این روایت مبارک - در وصف مؤمن - بود:
«قَلِيلُ الْمُؤْمِنَةِ وَكَثِيرُ الْمَعُونَةِ»؛

«کم خرج و پُر کار!».

همانگونه که خواهیم گفت، محدث قمی رحمه الله مبتلا به ناراحتی ریوی بود بطوری که گاهی نشست و برخاست برایش مشکل می شد و نمی توانست کتاب را از زمین بردارد!

با این وصف او شبانه روز کار می کرد. خواب و استراحت نداشت. استراحت او بسیار کم بود یا مطالعه می کرد یا چیز می نوشت و یا مشغول عبادت بود. اکثر شبها را به بیداری می گذرانید. کمتر شبی در بستر می خوابید، معمولاً بالشی زیر دست می نهاد و سر روی آن می گذاشت و به خواب می رفت. در واقع خواب وی - بواسطه تنگی نفس - در دوره سال همین بود، و جز این آسایش نداشت!

می توان گفت او شبانه روز هیجده ساعت مشغول مطالعه یا نوشتن بود، و استراحت و خوابش از چند ساعت تجاوز نمی کرد.

بی گمان او شیفته کتاب و مطالعه و مخصوصاً نوشتن بود، خوب و سریع و به خط پخته و نستعلیق خوش می نوشت، و در این راه تقریباً خستگی نمی شناخت.

او بقدری می نوشت که دو طرف انگشتانش که قلم بدست می گرفت، برآمدگی داشت ^(۳۹)! کمتر اتفاق می افتاد که در شبانه روز قلم در دست نداشته باشد.

درست مانند نابغه بزرگ شیعه مرحوم میر حامد حسین نیشابوری هندی رحمه الله درگذشته به سال ۱۳۰۶ هجری، و مؤلف کتاب با عظمت «عَبَقَاتُ الانوار فی اثبات امامة الائمة الاطهار» ^(۴۰) و کتب پر ارج دیگر، که خود محدث قمی رحمه الله می گفته است:

سینه اش از کثرت مطالعه و نوشتن - که به روی میز کوچک تحریرش خم می شد، یا کتاب برای مطالعه به سینه می گرفت - گوشت زیادی آورده بود!!!
مرحوم حاج آقا باقر طباطبایی یزدی که سالها در نجف اشرف تولیت «مدرسه سید» یعنی مدرسه مشهور جدّش مرحوم آیه الله آقا سید کاظم یزدی صاحب «عروة الوثقی» را داشت در امر مدرسه و انضباط و امور طلاب بسیار دقّت نظر داشته و سخت گیر بود.

یکی از آقایان فضایل نجف اشرف که در تهران ساکن شده اند، نقل می کنند که مرحوم حاج آقا باقر بارها طلاب را نصیحت می کرد که «چرا آن همه اصرار به داشتن اتاق خوب و نورگیر مدرسه دارند، و به هر اتاقی که به آنها می دهند راضی نیستند؟» آنگاه می افزود که «حاج شیخ عباس قمی» در اتاق بسیار کوچک و تاریک راهرو پله طبقه بالا - قسمت قبل از ورودی به داخل صحن

مدرسه - سکونت داشت و در همان جای تنگ و تاریک مشغول ترجمه «عروة الوثقی بود که بعدها به نام «غایة القصوى چاپ و منتشر شد.

و توضیح می داد که هر بار از آن مرحوم می خواستیم اتاقش را عوض کند و اتاق بهتر و بزرگتری انتخاب نماید و منتقل به آنجا شود، می گفت:

«نه، همین جا کفاف کار مرا می کند، به راحتی می توانم کارم را انجام دهم، چرا اتاق دیگری را که سایر طلاب احتیاج به آن دارند اشغال کنم؟».

سرانجام با همه خواهش و اصرار ما برای تعویض اتاق، نپذیرفت و در همان جای تنگ و تاریک دو جلد «غایة القصوى را نوشت.

عشق شدیدی به مطالعه و کتاب داشت، او مردی به تمام معنی موفق بود، به طوری که احساس خستگی نمی کرد.

هرگاه با علمای اعلام به باغی در اطراف مشهد می رفتند همین که کار صرف غذا به انجام می رسید، قلم و کاغذ و کتاب برمی داشت و گوشه خلوتی می یافت و مشغول کار می شد.

برخی از تألیفاتش یادگار همین اوقات و لحظات و سفرهای کوتاه و طولانی بوده است که لحظه ای از آن به هدر نمی رفت و در حقیقت حداکثر استفاده را از وقت و فرصت می نموده است.

یکی از علما از دوستان وی نقل کرده است که تا صرف غذا به پایان می رسید و ما سرگرم صحبت و گفتگو می شدیم، حاج شیخ عباس، قلم و کاغذ و کتاب آماده می ساخت و مشغول کار می شد، ما می گفتیم: حاج شیخ! صبر کن قدری صحبت کنیم! می گفت:

«شما می روید ولی اینها می ماند!!».

کار عمده و اساسی محدث قمی رحمه الله، تألیف کتاب گرانقدر «سفینه البحار» در دو جلد بزرگ است.

این کتاب پر مایه، کلید رمز و فهرست رؤوس مطالب و موضوعات «بحارالانوار» علامه مجلسی رحمه الله است.

«بحارالانوار» علامه مجلسی قدس سره بزرگترین و مشهورترین متون حدیثی شیعه است که از مجموع منابع و مآخذ حدیث و روایات و کلام شیعه گرد آمده است.

این کتاب را علامه مجلسی رحمه الله در ۲۵ جلد بزرگ به قطع رحلی تألیف فرموده که بعدها تا حدود ۱۱۰ جلد به قطع وزیری چاپ و منتشر شد.

محدث قمی تألیف این کتاب را اساس کار خود قرار داده بود. به طوری که سایر تألیفاتش تقریباً در خلال آن انجام گرفته و در درجه دوم اهمیت قرار داشته است.

تألیف این کتاب نفیس از آغاز تا انجام به گفته خود آن مرحوم جمعاً ۳۵ سال طول کشیده است!

خود آن مرحوم می گفته:

برای تألیف «سفینه البحار» دو بار «بحار» را از اول تا آخر مطالعه کرده است.

یک بار به مدت هفت سال شب و روز غرق مطالعه دقیق آن بوده است. بار دوم فهرست مطالب و مضامین احادیث را با حروف تهجی - الفبا - در فیش - کاغذهای کوچک - یادداشت نموده و هر موضوعی را در حرف خود جای داده و همان فیش ها و اوراق را در سفرها همه جا با خود می برده و آن را مرتب و منظم می کرده، بدین طریق «سفینه البحار» را به وجود آورده است.

محصول کار پر ارزش او بدین گونه است که مثلاً امروز ما می توانیم احادیث مربوط به «علم» را در تمام جلدهای بحارالانوار در هر باب پیدا کنیم. محدث قمی متوجه شده بود که بسیاری از مطالب در بحارالانوار، در مورد خود، و باب مناسب نیامده است.

به همین علت او در سفینه البحار همه را در جای مناسب خود ذکر کرده است و عموم اهل علم و ارباب رجوع را، از سرگردانی نجات داده است. گذشته از اینها محدث قمی رحمه الله در هر ماده و تحت هر عنوانی به مناسبت، مطالبی را گلچین نموده و آورده است که از هر جهت بر اهمیت کتاب افزوده است (۴۱).

بخشی از خاطرات زندگی این بزرگ مرد را مرحوم جناب مستطاب حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله - که بنا به گفته خودش بسیار با مرحوم محدث قمی معاشرت داشته و در یک حجره از مدرسه در نجف با هم سکونت داشته و هم خرج بوده اند - در طبقات اعلام الشیعه، صفحه ۹۹۹ بیان داشته است.

و از محدث قمی به عنوان یک انسان کامل و مصداق «مرد علم و فضیلت» یاد کرده است.

تلاش وی در تبلیغ

مرحوم محدث قمی رحمه الله دارای روحیه ای با نشاط و خستگی ناپذیر در تبلیغ شریعت و ترویج مذهب، بوده است.

در ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر - همانگونه که از نوشته ها و تألیفاتش آشکار است - بسیار کوشا بوده است.

هنوز خاطره ارشادها و منبرهای گرم و مؤثر ایشان - در نجف اشرف و مشهد مقدس و قم - در دلهاست.

پروانه وار اینجا و آنجا مهاجرت یا مسافرت می نمود، نجف، قم، مشهد و... دیگر شهرها و کشورها به انگیزه تحصیل رضای پروردگار حرکت می کرد. در بازسازی یا تأسیس حوزه علمیه قم بدست توانای مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله و همکاری با ایشان سهم بسزائی داشته است. در حدود سال - ۱۳۴۱ ه ق - عده ای از فضلاء مشهد^(۴۲) از ایشان خواهش کردند شب های پنجشنبه و جمعه در مدرسه «میرزا جعفر» واقع در ضلع صحنِ مطهر حضرت امام رضا علیه السلام به عنوان درس اخلاق، برای طلاب علوم دینی، منبر بروند.

قریب هزار نفر از طلاب و علمای شهر در آن مجلس شرکت می کردند، محدث قمی پذیرفت، منبرشان حدود دو ساعت و نیم تا سه ساعت طول می کشید، و در قسمت های مختلف اخلاقی بحث می کرد.

یکی از واعظان مشهور که از طلاب درس خوان آن روز و از حاضران آن مجلس بوده، بارها گفته است: «اثر یک منبر ایشان در آن دو شب، تا یک هفته در ما باقی بود. در طول یک هفته مضامین سخنان آن مرحوم در اعماق دل ما ریشه دوانیده و ما را به خود مشغول داشته بود! به طوری که تا هفته بعد کاملاً تحت تأثیر آن بودیم!

سخنان نافذ آن مرحوم چنان بود که تا یک هفته انسان را از تمامی گناهان و پندارهای ناروا باز می داشت و به خدا و عبادت متوجه می کرد».

مرحوم آقا بزرگ حکیم، روحانی مشهور خراسان در میان علما به دو نفر زیاد ابراز علاقه می کرد: یکی مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی و دیگری حاج شیخ عباس قمی رحمه الله و می فرمود:

هر کس می خواهد از کلام اهل بیت علیهم السلام نورانیت پیدا کند از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده نماید!

دیگری از علمای محترم نقل می کنند که:

مرحوم آسید علی بلور فروش قمی - آقای بازار قم - هر سال ایام فاطمیه اول در منزل خود - همان خانه که بعدها مدت ۱۶ سال خانه آیه الله بروجردی رحمه الله بود - روضه بسیار مفصلی می گرفت، و مقید بود که حاج شیخ عباس قمی را دعوت کند، بطوری که محدث قمی را در هر جا بود به قم می آورد.

مجلس او از لحاظ جمعیت، اول مجلس قم بود. طلاب و فضلاء قم انتظار می کشیدند چه وقت ایام فاطمیه فرا می رسد تا از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده نمایند.

در فاطمیه دوم که روضه آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس و رییس حوزه علمیه و مرجع تقلید - در مدرسه فیضیه تشکیل می شد، مرحوم حاج شیخ عباس دعوت بودند.

تمام علما و بزرگان حوزه با حضور خود مرحوم آیت الله حائری و طلاب و محصلین و طبقات مختلف، در پای منبر آن محدث عالیقدر اجتماع می نمودند.

در این مجلس نخست مرحوم حاج میرزا علی هسته ای اصفهانی - واعظ مجتهد مشهور - منبر می رفت، و پس از وی محدث قمی به منبر صعود می کرد، نه تنها جمعیت پراکنده و خسته نمی شد بلکه مجلس همچنان گرم بود، و

علما و فضلا و طبقات مختلف با اشتیاق فراوان، گوش به مواعظ نافذ مرحوم حاج شیخ عباس داشتند.

در مشهد در منزل مرحوم آیت الله قمی، دهه اول محرم منبر می رفت، خود وی این منبرها را درک فیض بیشتر و انجام وظیفه دینی می دانست، نه اینکه چون بعضی، آن را بدون صلاحیت، حرفه و شغلی پندارد.

در پای منبر او جمعیتی عظیم و ازدحامی عجیب می شد که بی سابقه بود. چون وقت منبر ایشان بعد از ظهر بود، پس از ادای فریضه ظهر و عصر، مردم دسته دسته برای استماع مواعظ آن محدث عالیقدر به منزل مرحوم آیت الله قمی سرازیر می شدند و منبر او تا دو و نیم بعد از ظهر ادامه داشت. نظر به اینکه یکی از اقسام تبلیغ دینی، تألیف و نشر نوشتارهای مفید و سازنده است، بهتر است هم اکنون به تألیفات آن مرحوم بپردازیم.

تألیفات

تاریخ، نویسندگان و مؤلفان بسیاری را به ما نشان می دهد که آثار فراوانی به زبانهای مختلف در زمینه های متعدد و با کیفیت های گوناگون به وجود آورده اند، ولی مؤلفانی که یادشان همواره بجای مانده و در میان جوامع اسلامی حضور داشته باشند انگشت شمارند.

بسیاری از آثار گذشتگان فقط در موزه ها و کتابخانه های باستانی، زندانی است که یادی و نامی از آنها در میان جامعه نیست.

محدث قمی رحمه الله و عالمانی همانند او - قَدْ سَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ - به خاطر تلاش مخلصانه در راه ابلاغ پیام الهی، همواره نام و یادشان زنده مانده و از زبانها و قلبها محو نخواهد شد، درود و رحمت خداوند بر همه آنان باد.

آثار قلمی و تألیفات محدث قمی بیش از آنست که ما بتوانیم در این فرصت کوتاه درباره یکایک آنها به تفصیل توضیح دهیم.

این مرد فضیلت پیشه - همانگونه که خود در «فوائد الرضویه» صفحه ۲۲۱ بیان داشته است، در سنّ حدود چهل سالگی دارای هفتاد تألیف در هفتاد و چهار جلد بوده است که حتماً می دانید که این حجم تألیفات، آن هم در این وقت از سنّ و با آن کسالت و تنقل و سفرهای زیاد، واقعاً انسان را به اعجاب وادار می دارد!

«يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»

هم اکنون طبق حروف الفبا به تألیفات آن مرحوم می پردازیم با توجه به آنکه بعضی از آنها چاپ شده و برخی ناتمام و بعضی مفقود شده است (۴۳).

الف:

۱ - الأنوار البهية.

۲ - الآيات البينات في اخبار امير المؤمنين عليه السلام عن الملاحم والغائبات.

ب:

۳ - بيت الأحران في مصائب سيدة النسوان عليها السلام.

۴ - باقيات الصالحات - در حاشیه مفاتیح الجنان -.

ت:

۵ - تحفه طوسیه، یا مشهد نامه.

۶ - تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء.

۷ - تحفة الأحباب فی نوادر الأصحاب.

۸ - ترجمه «مِصْبَاحُ الْمُتَهَجِّدِ»، شیخ طوسی رحمه الله به فارسی.

۹ - ترجمه «جمال الأسبوع» سید بن طاووس رحمه الله به فارسی.

۱۰ - ترجمه «مسلکِ دوم» از کتاب «لهوف»، سید بن طاووس رحمه الله به فارسی.

۱۱ - ترجمه «زاد المعاد» علامه مجلسی رحمه الله، به عربی.

۱۲ - ترجمه «تحفة الزائر» علامه مجلسی رحمه الله، به عربی.

۱۳ - تتمیم «تحیة الزائر» محدث نوری رحمه الله.

۱۴ - تتمیم «بداية الهداية» شیخ حرّ عاملی رحمه الله مشهور به فصل و وصل.

ج:

۱۵ - چهل حدیث، فارسی.

ح:

۱۶ - حکمة بالغة و مائة كلمة جامعة.

د:

۱۷ - الدرّة الیّتیمة فی تتّمات الدرّة الثّمیّنة.

۱۸ - دستور العمل.

۱۹ - الدرّ النّظیم فی لغات القرآن العظیم.

۲۰ - دوازده ادعیه مأثورہ.

ذ:

۲۱ - ذخیرة العقبی فی مثالب أعداء الزهراء علیہا السلام.

۲۲ - ذخیرة الأبرار فی منتخب «أنیس التجار».

س:

۲۳ - سبیل الرّشاد فی اصول الدین.

۲۴ - سفينة «بحار الانوار» و مدينة الحكم و الآثار، مهتمرين كتاب آن
مرحوم كه ۳۵ سال تأليف آن به طول انجاميد و به جهت آن دو بار بحار الانوار
را مطالعه نمود.

ش:

۲۵ - شرح «وجيزه» شيخ بهايى در علم درايه.

۲۶ - شرح «كلمات قصار» امير المؤمنين عليه السلام، بخش سوم نهج البلاغه.

۲۷ - شرح «صحيفه سجادية».

۲۸ - شرح «اربعين حديثاً».

ص:

۲۹ - صحائف النور فى عمل الايام و السنة و الشهور.

ض:

۳۰ - ضيافة الإخوان.

ط:

۳۱ - طبقات الرجال، كه شايد همان كتاب «طبقات الخلفاء و اصحاب
الائمة عليه السلام و العلماء و الشعراء» - كه در آخر «تتمة المنتهى» به فارسى چاپ
شده - باشد.

ع:

۳۲ - علم اليقين، مختصر «حق اليقين» علامه مجلسى رحمه الله به فارسى.

غ:

۳۳ - غاية القصوى ترجمه «عروة الوثقى» مرحوم طباطبايى يزدى رحمه الله

(۴۴)

ف:

- ۳۴ - الفوائد الرجبية فيما يتعلّق بالشهور العربية، أولین تألیف ایشان.
- ۳۵ - الفصول العلية فی المناقب المُرْتَضَوِیة.
- ۳۶ - فوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة.
- ۳۷ - فیض العلامّ فیما یتعلّق بالشّهور و الأيام.
- ۳۸ - فیض القدیر فیما یتعلّق بحديث الغدير. تلخیص دو جلد بزرگ از «عبارات الانوار» مرحوم میر حامد حسین نیشابوری هندی.
- ۳۹ - فوائد الطوسية (کشکول).
- ق:
- ۴۰ - قُرّة الباصرة فی تاریخ الحُجَج الطاهرة ﷺ.
- ک:
- ۴۱ - الکنی و الألقاب - سه جلد عربی.
- ۴۲ - الکنی و الألقاب - مختصر و کوچک.
- ۴۳ - کلمات لطیفه.
- ۴۴ - کُحل البصر فی سيرة سيد البشر.
- گ:
- ۴۵ - گناهان کبیره و صغیره.
- ل:
- ۴۶ - اللّئالی المنثورة فی الأحراز و الأذکار المأثورة.
- م:
- ۴۷ - مختصر الأبواب فی السنن و الآداب - تلخیص «حلیة المتقین» از مرحوم علامه مجلسی.

۴۸ - مفاتیح الجنان، در دعا و زیارات؛ این کتاب یکی از مشهورترین و پُر تیراژترین کتاب های آن مرحوم است که به زبان های عربی و اردو هم چاپ شده و در کنار قرآن مجید، در حرم ها و مساجد و تکیه ها و منازل مورد استفاده می باشد. درود خدا بر مؤلف با اخلاص آن باد.

۴۹ - منازل الآخرة و المطالب الفاخرة در احوال برزخ و قیامت. - کتاب حاضر که در پیش رو دارید -.

۵۰ - مقامات علیه، مختصر «معراج السعادة» مرحوم ملا احمد نراقی.

۵۱ - منتهی الآمال فی ذکر مصائب النبی و الآل علیهم السلام، در دو جلد، به زبان فارسی، این کتاب هم یکی از مشهورترین کتب ایشان پس از مفاتیح الجنان است که خواص و عوام از آن بهره مند می شوند که به عربی هم ترجمه شده است.

۵۲ - مقالید الفلاح فی عمل اليوم و اللیلة.

۵۳ - مقلاد النّجاح مختصر کتاب قبلی.

۵۴ - مختصر جلد یازدهم «بحار الانوار»، علامه مجلسی رحمه الله.

۵۵ - مختصر کتاب «الشّمائل» از ترمذی.

۵۶ - مُسَلَّى المصاب بفقد الاخوة و الأحباب.

۵۷ - مختصر «دارالسلام» مرحوم حاجی نوری رحمه الله بنام: غایة المرام فی تلخیص «دارالسلام».

ن:

۵۸ - نَفْسُ المهموم. در مقتل و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام.

۵۹ - نَفْتَةُ المصدور؛ در مقتل.

۶۰ - نزهة النواظر فی ترجمة «معدن الجواهر».

۶۱ - نقد الوسائل فی الباب الوسائل.

:۵

۶۲ - هدیة الزائرین و بهجة الناظرین.

۶۳ - هدیة الأحباب فی المعروفین بالکُنْی و الألقاب.

۶۴ - هداية الأنام الى وقایع الايام، مختصر کتاب «فیض العلام»، از تألیفات

خودشان.

و سرانجام...

محدث جلیل، حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در سالهای آخر عمر، مقیم «نجف اشرف» بود، ولی تابستان ها - به جهت کسالت مزاجی و تنگی نفس و جهت تجدید قوا - به شهر خوش آب و هوای «بعلبک» از شهرهای کشور لبنان، سفر کرده و سالی سه ماه آنجا بسر برده و با علمای بزرگ آنجا نظیر مرحوم سید شرف الدین و مرحوم سید محسن امین و... ملاقات داشت. ولی در سال ۱۳۵۹ هجری قمری که به جهت تیرگی روابط عراق و سوریه، طبق معمول، نتوانست تابستان به سوریه و لبنان برود، ناگزیر در هوای گرم نجف بسر بُرد و بسیار به ایشان سخت گذشت.

بعد از تابستان آن سال، بیماری شدیدی به نام «استسقاء»^(۴۵) پیدا کرد، و رفته رفته حالش رو به وخامت گذارد، بطوری که سه ماه بستری بود.

از مغرب شب آخر عمرش حالش غیر عادی بود و پی در پی، اسامی ائمه اطهار علیهم السلام را تکرار می کرد، مخصوصاً وقتی به اسم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسید، بیشتر عرض ادب و اظهار ارادت می کرد، و مکرر می گفت: «روحی له الفداء».

آن شب بیشتر نمازها را نشسته خواند چون قادر نبود بایستد و تعادل خود را حفظ کند، زیرا او کسالتی طولانی را پشت سر گذاشته بود^(۴۶).

مرحوم محدث قمی آن شب - شب سه شنبه ۲۲ ذی الحجة^(۴۷) سال ۱۳۵۹ هـ ق (حدود ۱۳۱۶ شمسی) در سن ۶۵ سالگی در نجف اشرف شب را به همانگونه که گفتیم گذراند تا در نیمه های شب - پس از عمری پر برکت و تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در خدمت مذهب و تبلیغ دین و بر جای گذاشتن ثمرات و تألیفات گرانسنگ^(۴۸)، روح پر فتوحش از قفس تن آزاد گردید و به عالم ملکوت شتافت.

مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره مرجع بزرگ عالم تشیع بر جنازه ایشان نماز خواند و پیکر شریفش پس از تشییع، در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - ایوان کتابخانه - در جوار استادش مرحوم محدث نوری رحمه الله به خاک سپرده شد.

تشییع جنازه مرحوم محدث قمی رحمه الله بسیار مفصل و با شکوه بود و حوزه علمیه نجف اشرف، همه در مراسم تشییع شرکت کرده بودند.

عموم بزرگان و مراجع و محصلین و طلاب و عامه مردم از عرب و عجم دنبال جنازه او به راه افتاده و کسانی مانند مرحوم «آقا شیخ علی قمی» زاهد و پارسای مشهور، سینه می زدند و اشک می ریختند.

پروردگارا! روح مقدس این عالم ربانی را در ملکوت، هم نشین ارواح انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بفرما و گردی از اخلاص و فضیلت این بزرگمرد بر اعمال و کردار ما نصیب فرما.

پیرامون کتاب حاضر

مرگ، پدیده‌ای است عجیب و سؤال برانگیز، که از دیر زمان، فکر و اندیشه بشر را در ابعاد و جهات مختلف به خود مشغول کرده است، و درباره آن گفتنی‌های بسیار بیان شده و نوشتنی‌های فراوان به تحریر آمده است.

دین مقدس اسلام نیز از آنجا که فرجام همه موجودات زنده و مخصوصاً انسان را «مرگ»^(۴۹) و رجوع به سوی خالق^(۵۰) و قادر مطلق جهان می‌داند، بر این مسأله تأکید بسیار داشته و آیات و روایات متعددی را به موضوعات مختلف و زیر مجموعه‌های متنوع آن اختصاص داده است.

برخی عناوین و موضوعاتی که درس آموز است و عبرت انگیز، و زنگ بیدار باش را برای انسان غوطه‌ور در دنیا و مادیات، به صدا درمی‌آورد، عبارتند از: فرجام همگانی، شناخت مرگ، کیفیت مرگ مؤمن و کافر و فاسق، فرشته قابض ارواح، یادکرد مرگ و آثار آن، آمادگی و استعداد روانی برای مرگ، توشه‌گیری برای سفر طولانی آخرت، آرزومندان مرگ، سكرات مرگ، و آنچه مربوط به آن است، علل و عوامل ترس و کراهت و گریز عمومی از مرگ، آنچه مُحْتَضَر می‌بیند، وقایع و جریانات بعد از مرگ، مسائل غسل و کفن و تشییع جنازه و دفن؛ قبر و سؤال نکیر و منکر، برزخ، حسابرسی، میزان و صراط، نامه‌های اعمال و پرونده‌ها، دادگاه عدل الهی و بالاخره بهشت و دوزخ و اعراف، با موضوعات و زیر مجموعه‌های فراوان آنها.

آنچه مهم است اینکه انسان در عین اشتغال به زندگانی دنیوی که مقدمه و مزرعه و تجارتخانه آخرت است. از یاد مردن و آنچه در پی آن است غافل نباشد، چرا که یاد مرگ از بسیاری انحرافات عقیدتی و اخلاقی جلوگیری می‌

کند و قدرتی عجیب در بازدارندگی نفس سرکش و لذت جوی انسان از طی مسیر شقاوت و بی دینی و دنیا گرایی و آخرت گریزی دارد.

و توصیه روایات دینی بر یاد کرد مداوم از مرگ^(۵۱)، رفتن به قبرستان و تفکر در احوال مردگان، تشییع جنازه مؤمنان^(۵۲)، و... همه با همین انگیزه بوده است.

از همین جهت است که انسان باید پیوسته بر یاد مرگ مداومت داشته باشد تا از لجام گسیختگی و سرکشی نفس حیوانی جلوگیری نماید و راه پر مخاطره آخرت را بر خود هموار سازد؛ مضافاً بر آنکه بایستی نسبت به منزلگاه ها و توقف گاه های پس از مرگ آگاهی کامل داشته باشد تا به اقتضای آن توشه برگیرد و مهیا شود.

مطالعه کتبی که درباره مرگ و آخرت تألیف شده است، مثل کتاب حاضر از راهکارهای مؤثر این امر مهم و حیاتی است.

این کتاب که نام اصلی آن «منازل الآخرة و المطالب الفاخرة» است، به گفته برخی از نویسندگان، برگرفته شده از جلسات احکام و اخلاق این محدث بزرگوار، در شبهای پنجشنبه و جمعه در مشهد مقدس در مدرسه علمیه میرزا جعفر - که در آن زمان از شلوغ ترین درس اخلاق ها بوده است - می باشد. این کتاب شریف که اثری است نفیس و مختصر، در رابطه با مرگ و امور مربوط به آن، به طوری نزد همگان شهرت یافته که نیازی به توضیح زیاد و معرفی نیست.

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره این کتاب چنین می نویسد:

«منازل الآخرة و المطالب الفاخرة» اثر حاج شیخ عباس قمی - که از علمای معاصر است - می باشد و موضوع آن، عوامل حُسنِ عاقبت انسان و آنچه موجب نجات از نگرانی ها و توقف گاه های پس از مرگ تا قیامت می شود،

است. در این کتاب به توضیح و معرفی و شرح منزلگاه های این مسیر که عبارتند از مرگ، قبر، برزخ، قیامت، حسابرسی، میزان، صراط و... پرداخته شده است.

مؤلف محترم، این کتاب را در سال ۱۳۴۷ ه ق تألیف کرده که در همان سال نیز به چاپ رسیده است» (۵۳).

محدث قمی رحمه الله که هدفش نشر تعالیم عالیه اسلام و معارف قرآن کریم بوده است، در ضمن تألیفات خود، اقدام به تألیف کتاب های کوچک و مختصری نمود که بتواند در تقویت اعتقادات عامه مردم فارسی زبان، و آشنا نمودن آنان با احادیث و روایات اسلامی گام مؤثری را بردارد، از آن جمله کتاب: «منازل الآخرة» است.

چند تذکر

۱ - پاورقی هایی که با امضای: «منه» - به معنای: «از او» یعنی از مؤلف - است، از خود مرحوم محدث قمی رحمه الله اضافه شده است ولی پاورقی هایی که بدون امضاء است یا در چاپ اول کتاب بوده و یا توسط اینجانب - نویسنده مقدمه - و یا توسط ناشر آورده شده است.

۲ - کلماتی که - جهت توضیح یا تکمیل عبارت - در متن کتاب آوردنش ضروری به نظر رسیده، داخل قلاب: [آورده شده است تا از متن کتاب جدا شده و رعایت امانت در نقل شده باشد.

۳ - در اعراب گذاری متون عربی و کلمات مشکل و نامأنوس تلاش زیاد شده است تا برای خوانندگان عزیز روانتر و بهتر قابل استفاده باشد.

۴ - عبارت های عربی و کلمات دشوار که در متن کتاب آمده، در پاورقی به فارسی سلیس و روان ترجمه شده است.

۵ - ملاک ما در مقابله و تصحیح متن، اولین چاپ آن به چاپ سنگی در سال - ۱۳۴۷ ه ق - درست همان سال تألیف کتاب، می باشد که توسط شخص خیرخواهی به نام حاج محمد ابراهیم توتونی - تاجر - و به خط آقای محمد حسین نجف آبادی اصفهانی، در قطع جیبی در ۳۲۰ صفحه به چاپ رسیده است، مگر بعضی از پاورقی هایی که بعداً مؤلف با رمز «منه» اضافه فرموده اند که در چاپ های بعد دیده شده است، اگر چه بعضی هم در چاپ اول به چشم خورده است.

۶ - ناشر برخی از کلمات را برای رعایت دستور زبان فارسی، عقب و جلو نموده است، که این کار بیشتر در مبتدا و خبر انجام شده است و یا بعضی کلمات تکراری را حذف نموده، مثل کلمه «یعنی» هنگام ترجمه متون عربی و یا مثل کلمه «که» هر گاه تکرار شده باشد. که بدیهی است مسئولیت این کار با خود ناشر است.

چاپ های مختلف «منازل الاخرة»

این کتاب شریف، ابتدا در همان سال تألیف - ۱۳۴۷ ه ق - یعنی حدود ۱۲ سال قبل از فوت مؤلف، توسط شخص خیرخواهی به نام آقای حاج محمد ابراهیم توتونی - تاجر^(۵۴) - و به خط آقای محمد حسین نجف آبادی اصفهانی به چاپ رسید، مشخصات آن به قطع جیبی و چاپ سنگی، به خط نسخ قرآنی در ۳۲۰ صفحه، که در کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم به شماره ۲۱۵۷ «بخش کتاب های سنگی» ثبت شده است که مقابله و تصحیح ما از روی همین نسخه است که نزدیک تر به زمان مرحوم مؤلف می باشد و با نوع نسخه های موجود در بسیاری جای ها تفاوت هایی دارد.

چاپ های بعدی که ما به آن برخوردیم این چنین است:

چاپ دوم: چاپ سنگی، جیبی، در اصفهان به سال ۱۳۷۵ ه ق به خط نسخ،
نام کاتب علی مُسمّی پرست، کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام به
شماره ۱۹۸۴.

چاپ سوم: چاپ علمیه اسلامیة تهران، چاپ گراوری، جیبی، به سال -
۱۳۶۷ ه ق - به خط محمد صانعی، به طریق نستعلیق. کتابخانه حرم مطهر
حضرت معصومه علیها السلام در قم، به شماره ۱۲۰۹۲.

چاپ چهارم: چاپ کتابفروشی اسلامیة تهران به قطع جیبی، و خط نستعلیق.
چاپ پنجم: چاپ آقای محمد حسن علمی - تهران.
چاپ ششم: توسط انتشارات شهاب - علمی سابق - آقای حاج هادی
صفقی، قم در قطع جیبی با مقدمه آقای سید محمد صفقی.
چاپ هفتم: توسط انتشارات در راه حق، قم.
چاپ هشتم: توسط انتشارات دارالفکر، قم، با مقدمه آقای سید مهدی شمس
الدین.

چاپ نهم: ترجمه کتاب، به زبان عربی، توسط دکتر عبدالمهدی یادگاری،
انتشارات رضی - قم.
چاپ دهم: ترجمه عربی، توسط آقای حسین کورانی، انتشارات دارالکتاب
الاسلامی - قم.

چاپ یازدهم: توسط انتشارات طلا، با مقدمه آقای ولی فاطمی.
ولی همانگونه که یادآور شدیم، چاپ های یاد شده در موارد متعدّد، با چاپ
اول تفاوت هایی دارد که در برخی آنها تغییر دهنده معنا است.

منابع و مصادر كتاب «منازل الآخرة»

- ۱ - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: شيخ مفيد رحمه الله، مؤسسه آل البيت عليه السلام قم، ۲ جلد.
- ۲ - ارشاد القلوب: مرحوم ديلمی، دار الاسوه ايران، ۲ جلد.
- ۳ - اقبال الاعمال: سيد بن طاووس قدس سره، دفتر تبليغات قم، ۳ جلد.
- ۴ - امالی الصدوق: مرحوم شيخ صدوق رحمه الله، مؤسسه بعثت.
- ۵ - بحار الانوار: علامه مجلسی رحمه الله، مكتبة الاسلاميه تهران، جهت تحقيق به ۲۱ جلد از اين كتاب ارزشمند مراجعه شده است.
- ۶ - تفسير ابو الفتوح رازی: شيخ ابو الفتوح رازی رحمه الله کتابفروشی اسلاميه.
- ۷ - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: شيخ صدوق رحمه الله، مكتبة الصدوق تهران، با تحقيق على اكبر غفاری.
- ۸ - جامع الأخبار: شيخ محمد بن محمد سبزواری رحمه الله، مؤسسه آل البيت عليه السلام قم.
- ۹ - حق اليقين: علامه مجلسی رحمه الله، انتشارات علميه اسلاميه تهران.
- ۱۰ - دارالسلام: محدث نوری رحمه الله، علميه قم، ۴ جلد.
- ۱۱ - روضة المتقين^(۵۵): مجلسی اول، مولى محمد تقی رحمه الله، علميه قم، نشر بنياد فرهنگ اسلامي كوشانيور.
- ۱۲ - زاد المعاد: علامه مجلسی رحمه الله.
- ۱۳ - سفينة البحار: محدث قمی رحمه الله، چاپ دار الاسوه، ۸ جلد.
- ۱۴ - عين الحياة: علامه مجلسی رحمه الله، چاپ کتابفروشی اسلاميه.
- ۱۵ - غرر الحکم و دُرر الکَلِم: مرحوم آمدی، چاپ دانشگاه تهران، ۷ جلد.

- ۱۶ - فوائد الرّضویه: محدث قمی رحمه الله، کتابخانه مرکزی، سال ۱۳۲۷ ش.
- ۱۷ - کافی: شیخ کلینی رحمه الله، دار الکتب الاسلامیه تهران، تحقیق علی اکبر غفاری.
- ۱۸ - کشکول: شیخ بهایی رحمه الله، چاپ فراهانی، ۳ جلد.
- ۱۹ - کنز العمال: چاپ مؤسسه الرّسالة، بیروت.
- ۲۰ - مجمع البیان: شیخ طبرسی رحمه الله، ۱۰ جلد.
- ۲۱ - مستدرک الوسائل: مرحوم محدث نوری رحمه الله، مؤسسه آل البيت عليه السلام قم.
- ۲۲ - مصباح المتّجّد: شیخ طوسی رحمه الله، چاپ افست از نسخه مخطوط، ناشر آقای انصاری زنجانی، قم
- ۲۳ - معانی الأخبار: شیخ صدوق رحمه الله، چاپ دار المعرفه، بیروت، تحقیق آقای علی اکبر غفاری.
- ۲۴ - معجم البلدان: حموی (عامّه).
- ۲۵ - مفاتیح الجنان: محدث قمی رحمه الله، خط طاهر خوشنویس، کتابفروشی اسلامیّه تهران.
- ۲۶ - الْمُقْنَعَة: شیخ مفید رحمه الله، چاپ دفتر نشر اسلامی، قم
- ۲۷ - مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْه: شیخ صدوق رحمه الله.
- ۲۷ - نهج البلاغه: سید رضی رحمه الله، ترجمه و چاپ فیض الاسلام رحمه الله.
- ۲۸ - وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی رحمه الله، مؤسسه آل البيت عليه السلام قم، ۳۰ جلد.

و برخی کتاب های دیگر.

منابع زندگی نامه

- کتاب هایی که در شرح حال مرحوم محدث قمی از آنها استفاده نموده ایم:
- ۱ - طبقات اعلام الشيعة، که نام دیگرش «نُقباء البشر في القرن الرابع عشر»، عالم جلیل مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی.
 - ۲ - الذريعة الى تصانيف الشيعة، از همان مؤلف.
 - ۳ - فوائد الرضوية، از مرحوم محدث قمی، مؤلف همین کتاب.
 - ۴ - حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، آقای علی دوانی.
 - ۵ - پاورقی های فرزند ارشد مؤلف، مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده بر کتاب «فوائد الرضوية» چاپ اول.
 - ۶ - مقدمه آقای محمود شهابی بر چاپ اول کتاب «فوائد الرضويه».
 - ۷ - مقدمه های آقای سید محمد صفی و آقای سید مهدی شمس الدین و آقای ولی فاطمی بر کتاب «منازل الآخرة» که به ترتیب انتشارات شهاب و دارالفکر و طلا - در قم - به چاپ رسانده اند.
 - ۸ - مقدمه آقای محسن جندقی - جنتی - بر «هداية الانام الى وقایع الايام» تألیف محدث قمی، که نشر ظفر، قم، آن را به نام «تقویم تاریخ» انتشار داده است.

کتاب شرح حال مؤلف

نام برخی از کتاب ها و نوشته هایی که شرح حال مرحوم محدث قمی را آورده اند و ما به علت اختصار، چیزی از آنها نقل نکرده ایم:

- ۱ - کتاب «علماء معاصرین»، ص ۱۸۳، تألیف مرحوم ملا علی واعظ خیابانی.
- ۲ - مقدمه چاپ دوم «مفاتیح الجنان»، نوشته مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی.
- ۳ - «ریحانة الادب» ج ۳، ص ۳۱۸، تألیف مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی.
- ۴ - «مختار البلاد» یا «تاریخ قم»، صفحه ۲۷۴، تألیف مرحوم شیخ محمد حسین ناصر الشریعة قمی.
- ۵ - «وَفَیَات معاصرین» در شماره ۸، سال ۵، مجله «یادگار»، صفحه ۶۶، اثر مرحوم محمد قزوینی.
- ۶ - «مُصَنَّفُ المقال فی علم الرجال» صفحه ۲۱۵، تألیف مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله.
- ۷ - «مقدمه مفاتیح الجنان» ص ۱۵، چاپ فراهانی، نوشته مرحوم آیه الله نجفی مرعشی.

شهر مقدّس قم

۴ / شهریور / ۱۳۷۷

۳ / جمادی الاولی / ۱۴۱۹

محمد صادق امیدواری خراسانی

نمونه ای از خط زیبای مرحوم محدث قمی رحمه الله

[از کتاب تتمیم «بداية الهداية» یا «فصل و وصل»]

در سال ۱۳۴۷ ه ق

موجود در کتابخانه آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

به شماره ۲۱۷۵

صفحه آخر از چاپ اول «منازل الآخرة»

در سال ۱۳۴۷ ه ق

قال رسول الله ﷺ:

... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ

عَنْ قَلِيلٍ رَاحِلُونَ وَ إِلَى اللَّهِ

صَائِرُونَ وَ لَا يَغْنَى عَنْكُمْ هُنَا لَكَ

إِلَّا صَالِحُ عَمَلٍ قَدَّمْتُمُوهُ، وَ حُسْنُ

ثَوَابٍ أَحْرَزْتُمُوهُ، إِنَّكُمْ إِنَّمَا تُقَدِّمُونَ

عَلَى مَا قَدَّمْتُمْ وَ تُجَاوِزُونَ عَلَى مَا

أَسْلَفْتُمْ فَلَا تَخْدَعَنَّكُمْ زَخَارِفُ

دُنْيَا دَنِيَّةٍ عَنْ مَرَاتِبِ

جَنَّاتٍ عَلَيْهِ... (۵۶)

به نام خداوند بخشنده مهربان

رسول خدا - که درود حق بر او و آتش باد - فرمود:

... و بدانید که شما به زودی کوچ خواهید نمود و به سوی خدا خواهید رفت،

و در آنجا چیزی دست شما را نخواهد گرفت جز عمل شایسته ای که جلو

فرستاده باشید، یا ثواب نیکی که به دنبال گذاشته باشید، شما جز این نیست که

بر آنچه پیش فرستاده اید روی خواهید نمود، و بر آنچه انجام داده اید جزا داده

خواهید شد، پس زینت های دنیای پست شما را گول نزنند و از مراتب بهشت

های برین باز ندارد!

قیامت که بازار مینو نهند

منازل به اعمال نیکو دهند^(۵۷)

بضاعت به چندانکه آری، بری

وگر مُفلسی، شرمساری بری

مقدمه مؤلف

هذا كتاب منازل الآخرة و المطالب الفاخرة

الحمد لله رب العالمين

و الصلاة [والسلام على محمد

و آله الطاهرين

و بعد:

چنین گوید این فقیر بی بضاعت و متمسک به احادیث اهل بیت رسالت ﷺ
عباس بن محمد رضا القمّی - خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْحُسْنَى وَالسَّعَادَةِ - که:

عقل و نقل حکم می کند، شخصی که عزم سفری نمود بایست زاد و توشه
برای سفر خود مهیا کند، به قدری که در آن سفر به کار است، آن وقت سفر کند.
بنابر این سفر آخرت که ما را در پیش است و به هیچ وجه چاره و گریزی از
آن نیست سزاوارتر است به زاد و توشه.

چنانکه روایت شده وقتی حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه به مکه مُعَظَّمَه
مشرّف شده، پس ایستاد نزد دَرِ کعبه و ندا کرد مردمی را که برای حجّ از اطراف
عالم آمده بودند و در مسجد الحرام جمع گشته بودند، فرمود:
ایها الناس! منم جُنْدَبِ بن سَكَن غفاری، منم خیرخواه شما و مهربان بر شما،
به سوی من آیید.

مردم از اطراف دور او جمع گشتند، آنگاه فرمود:

ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود، هرآینه از زاد و توشه
برای خود بگیرد به حدّی که در آن سفر لازم دارد و چاره ای از آن ندارد، پس
هرگاه چنین است، سفر آخرت سزاوارتر است به زاد و توشه برای آن، پس
مردی برخاست و گفت:

پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر! [ابوذر] فرمود:

«حُجَّ حِجَّةً لِعِظَائِمِ الْأُمُورِ، وَ صُمْ يَوْمًا لِزَجَرَةِ النُّشُورِ وَ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَوْحَشَةِ الْقُبُورِ...» الخبر. (۵۸)

[«حجی برای امور مهمه بجای آور، روزی را برای سختی قیامت روزه بدار، و در تاریکی شب دو رکعت نماز برای - نجات - از وحشت قبر بگذار.»]
و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در مَرَضِ ارتحال خود، جُنَادَةَ بن اَبی امیه را که موعظه فرمود اول چیزی که به او فرمود این بود:

«إِسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ...» (۵۹)

«مُهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما.»

بلکه چون سفر آخرت سفریست بعید و هولناک و منزل های سخت و عَقَبَاتِ شدید و جاهای دشوار دارد، محتاج است به زاد و توشه بسیار که باید آنی از آن غفلت ننمود و شب و روز در فکر آن بود.

چنانکه روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب هنگامی که مردم به خواب گاه خود می رفتند، صدای نازنینش بلند می شد به حدی که می شنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند؛ می فرمود:

«تَجَهَّزُوا (۶۰) - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فَيْكُمْ بِالرَّحِيلِ...» (۶۱)

«آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید، خدا شما را رحمت کند، همانا منادی مرگ ندای «الرَّحِيل» در میان شما در داده و کم کنید توقف خود را بر دنیا، و بیرون روید از دنیا در حالی که با خود داشته باشید زاد و توشه از اعمال صالحه، پس به درستی که در جلو شما عَقَبه های کثُود، یعنی جاهای بسیار

دشوار و منزل های هولناک است که باید از آن جاها عبور کنید و چاره ای نیست از آن».

اینک ما به بعضی از آن عَقَبَه های سخت و منزل های هولناک اشاره می کنیم و بعضی از چیزها [یی که نافع است برای سختی، و هَوُلِ آن محلّ به کمال اختصار در ضمن چند فصل ذکر می کنیم.

و اگر حق تعالی مرا توفیق داد و مهلتی در اجل حاصل شد شاید اِنْشاءَ اللّٰه کتابی مُفَصَّل در این باب تصنیف کنم و اگرچه در این زمان نمی بینم اشخاصی را که از روی جدّ و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و به همین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت می نمایم تأیید و توفیق خود را، «اِنَّهٗ قَرِیْبٌ مُّجِیْبٌ».

فصل اول: مرگ

اشاره

اول منزل این سفر، مرگ است
و این منزل عَقَبَاتِ کُتُودَه و جاهای دشوار دارد، اینک ما به ذکر دو عقبه از
آن اشاره می کنیم:

عقبه اول: سَكَراتِ مَوْت و شدتِ جان کندن است

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾^(۶۲)

و این عقبه ای است بسیار دشوار زیرا که شدائد و سختی ها از هر طرف به
مُحْتَضَر رو می کند؛ از طرفی شدتِ مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قُوا
از اندام، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آن ها با او، و غم یتیمی و
بی کس شدن بچه های خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و
املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آن ها
کرده و به وسیله های زیاد آن ها را تحصیل نموده، بلکه بسا شده که بسیاری از
آن ها مال مردم بوده و به ظلم و غصب، آن ها را مالک شده و آنکه چقدر
حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده، حالا ملتفت خرابی های کار خود شده که
کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده؛

فَكَانَ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«يَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا
قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَّى لِمَنْ وَرَائِهِ يُنْعَمُونَ فِيهَا»^(۶۳) وَ
يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ^(۶۴) لِنَغِيرِهِ وَ الْعِبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ.^(۶۵)

و از طرفی هَوَلِ ورود به نَشْأَه ای که غیر از این نَشْأَه است و چشمش می بیند چیزهایی را که پیش از این نمی دید؛

﴿... فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (۶۶).

می بیند حضرت رسول و اهل بیت طهارت - صلوات الله عليهم - و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر شده اند تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند؟ و از طرف دیگر ابلیس و اعوان او برای آنکه او را به شکّ اندازند جمع شده اند و می خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی ایمان از دنیا بیرون رود، و از طرفی هَوَلِ آمدنِ مَلَكُ الْمَوْتِ که آیا به چه هیئت خواهد بود و به چه نحو جان او را قبض خواهد نمود؛ الی غیر ذلک.

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: فَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ

بِه (۶۷).

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از حضرت صادق عَلِيٌّ که حضرت امیرالمؤمنین عَلِيٌّ را درد چشمی عارض شد، حضرت رسول ﷺ به عیادت آن حضرت تشریف برد، دید او را که صیحه و فریاد می کشد.

فرمود که: آیا این صیحه از جزع و بی تابی است یا از شدّت درد است؟
امیرالمؤمنین عَلِيٌّ عرض کرد: یا رسول الله! من هنوز دردی نکشیدم که سخت تر از این درد باشد.

فرمود: یا علی! چون مَلَكُ الْمَوْتِ نازل شود به جهت قبض روح کافر با خود بیاورد سیخی از آتش، پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ! پس صیحه کشد جهنم!

حضرت امیرالمؤمنین عَلِيٌّ چون این را شنید برخاست و نشست و گفت: یا رسول الله! اعاده فرما بر من این حدیث را، زیرا که درد مرا فراموشی داد.

پس گفت: آیا از امت شما کسی به این نحو قبض روح می شود؟
فرمود: بلی حاکمی که جَوْر کند، و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد،
و کسی که شهادت دروغ دهد ^(۶۸).

و اما چیزهایی که باعث آسانی سَکَرَات موت است:
از جمله: شیخ صدوق از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که فرمود:
هر که خواهد که حق تعالی بر او آسان کند سَکَرَات مرگ را، پس باید که
صله ارحام و خویشان خود کند و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نماید،
پس هرگاه چنین کند خداوند بر او آسان کند دشواری های مرگ را، و در
حیات خود فقر به او نرسد هرگز ^(۶۹).

و روایت شده که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات
او.

پس به او فرمود: بگو: «لا اله الا الله».
پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید و هر چه حضرت مُکَرَّر کرد
او نتوانست بگوید.

پس حضرت فرمود به آن زنی که نزد سر آن جوان بود که آیا این جوان مادر
دارد؟

عرض کرد: بلی من مادر او می باشم.
فرمود: آیا تو خشمناکی بر او؟
گفت: بلی و الآن شش سال است که با او تکلم نکرده ام.
حضرت فرمود: راضی شو از او.
آن زن گفت: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» ^(۷۰).

و چون این کلمه را - که مُشْعِر بر رضایتِ او از پسرش بود - گفت، زبان آن جوان باز شد.

حضرت به او فرمود: بگو: لا اله الا الله، گفت: لا اله الا الله.
حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: می بینم مرد سیاهی قبیح الْمَنْظَرُ، با جامه های چرک و بوی گندیده و بد که نزد من آمده و گلو و راه نَفَس مرا گرفته.

حضرت فرمود: بگو:
«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ
اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».

[«ای کسی که - عبادت و عمل - کم را می پذیری و از - معصیت - زیاد می گذری، - اطاعت - کم را از من بپذیر و از - گناه - زیادم درگذر همانا تو آمرزنده و مهربانی»].

آن جوان این کلمات را گفت.

آن وقت حضرت به او فرمود: نگاه کن چه می بینی؟
گفت: می بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوش بو با جامه های خوب
نزد من آمد و آن سیاه، پشت کرده و می خواهد برود.
حضرت فرمود: این کلمات را اعاده کن، اعاده کرد.

حضرت فرمود: چه می بینی؟
گفت: دیگر آن سیاه را نمی بینم و آن شخص سفید نزد من است.
پس در آن حال آن جوان وفات کرد ^(۷۱).

مؤلف گوید: خوب در این حدیث تأمل کن ببین اثر عقوب چه اندازه است که این جوان با آنکه از صحابه شمرده می شود و مثل پیغمبر رحمت - صلوات الله

علیه و آله - به عیادت او آمده و به بالین او نشست و خود آن جناب کلمه شهادت تلقین او فرموده نتوانست به آن کلمه تلفظ کند مگر وقتی که مادرش از او راضی شد، آن وقت زبانش باز شد و کلمه شهادت گفت.

و دیگر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام مَرْوِی است که هر که بیوشاند برادر خود را جامه زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند تعالی که او را بیوشاند از جامه های بهشت و آنکه آسان کند بر او [از] سكرات مرگ را و گشاد کند بر او قبر او را... (۷۲)

و از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که هر که بخوراند برادر خود را حلوایی، حق تعالی برطرف کند از او تلخی مرگ را (۷۳).

و دیگر از چیزهایی که برای تعجیل راحت مُخْتَضِر نافع است خواندن سوره «یس» و «وَالصَّافَّات» و «كَلِمَاتُ فَرَج» است (۷۴) نزد او (۷۵).

و شیخ صدوق از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که هر که یک روز از آخر ماه رجب روزه بگیرد، حق تعالی او را ایمن گرداند از شدت سكرات مرگ، و از هَوْل بعد از مرگ، و از عذاب قبر (۷۶).

و بدان که از برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده؛ از جمله آنکه مَلَكُ الْمَوْتِ به صورت جوانی اَمْرَدُ با لباس خوبی با قَدَحی از شراب بهشت، وقت قبض روح او حاضر شود، و آن شراب را به او بیاشاماند تا سكرات مرگ بر او آسان شود (۷۷).

و از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرْوِی است که: «هر که در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز کند، در هر رکعت بخواند حمد یک مرتبه، و توحید سه مرتبه و فَلَاق و ناس، و بعد از فراغ، ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیح اربع بخواند، حق تعالی او را در سایه عرش جای دهد، و عطا کند به او ثواب روزه دار ماه

رمضان، و استغفار کند برای او ملائکه تا فارغ شود از این نماز، و آسان کند بر او جان دادن و فشار قبر را، و از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند، و ایمن گرداند او را حق تعالی از فزع اکبر».

و شیخ کفعمی از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا بخواند، حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را از سكرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد، و از شر شیطان و لشگرهای او محفوظ گردد و قرضش ادا شود، و غم و همش زایل گردد و دعا این است:

«أَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ: مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ: الشُّكْرُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ: تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ: اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» (۷۸).

و بدان نیز که از برای این ذکر شریف، هفتاد مرتبه فضل عظیم است، از جمله آنکه وقت مردن، او را مژده و بشارت دهند و آن ذکر این است:

«يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَ يَا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِينَ» (۷۹) وَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (۸۰).

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ملول نشوید از قرائت «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند، نرساند حق تعالی به او زلزله ابداء، و نمیرد به زلزله و نه به صاعقه و نه به آفتی از آفات دنیا تا بمیرد، و در وقت مردن او ملکی کریم از نزد حق تعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و بگوید:

ای مَلِكُ الْمَوْتِ! رَفِّقْ و مُدَارَا كُنْ بِهِ وَلِيَّ اللَّهِ؛ زیرا که او مرا بسیار یاد می کرد^(۸۱).

عَقَبَهُ دَوْمٌ: عَدِيلُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ است

یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن، و آن، چنانست که شیطان نزد مُحْتَضِر حاضر شود و وَسْوَسَه کند و او را در تشکیک اندازد، تا او را از ایمان بیرون کند و از این جهت است که در دعاها إِسْتِعَاذَه از آن شده. و جناب فَخْرُ الْمُحَقِّقِین رحمہ اللہ فرموده: هر که خواهد از آن سالم بماند، إِسْتِحْضَار کند ادله ایمان و اصول خمسہ را با ادله قطعیه و صفای خاطر، و بسپرد آن را به حق تعالی که در وقت حضور موت به او رد فرماید به این طریق که بگوید بعد از عقایدِ حَقَّه:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أَوْدَعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَ ثَبَاتَ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتُ حُضُورِ مَوْتِي.

پس بر حسب فرمایش آن بزرگوار، خواندن دعای عدیلہ معروف و إِسْتِحْضَارِ معنی آن در خاطر برای سلامت جُستن از خطرِ عدیلہ عِنْدَ الْمَوْتِ نافع است^(۸۲). و شیخ طوسی رحمہ اللہ از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرده که شیعیان تو می گویند: ایمان بر دو قسم است: یکی مُسْتَقَرٌّ و ثابت و دیگر آنکه به امانت سپرده شده است و زایل می گردد، پس بیاموز دعایی را که هرگاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و زایل نشود.

فرمود که: بگو بعد از هر نماز واجب:

«رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَبِيًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِيٍّ وَلِيًّا وَ إِمَامًا وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَيْمَّةً، اَللّٰهُمَّ اِنِّی رَضِیتُ بِهِمْ اَئِمَّةً فَارْضَنِی لَهُمْ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» (۸۳).

و از چیزهایی که نافع است برای این عقبه مواظبت به اوقات نمازهای فریضه است.

و در جزء حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیته نیست مگر آنکه مَلِکُ الْمَوْتِ در هر شبانه روز در اوقات نماز - پنج مرتبه - به ایشان نظر می کند، پس هرگاه کسی را که می خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته به نماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده، مَلِکُ الْمَوْتِ تلقین کند او را شَهادَتین و دور کند از او ابلیس ملعون را (۸۴).

و روایت شده که حضرت صادق (ع) نوشت برای شخصی، که اگر خواسته باشی که ختم شود به خوبی، عمل تو، تا آنکه قبض روح تو شود در حالی که تو در افضل اعمال بوده باشی، پس بزرگ شمار حق خدا را از آنکه صرف کنی نعمت های خدا را در معصیت های خدا، و آنکه مغرور شوی به حلم خدا از تو، و گرامی دار هر که را که یافتی که ما را ذکر می کند یا ادّعا می کند مودّت و دوستی ما را، پس باکی نیست بر تو در گرامی داشتن او را خواه راست گوید یا دروغ، همانا به تو نفع می رساند نیت تو و به او می رسد ضرر دروغ او (۸۵).

فقیر گوید: که برای عاقبت به خیر شدن و از شقاوت به سعادت رسیدن نافع است:

خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله: «یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِینَ...» [تا آخر].

و خواندن دعای تمجید که در کافی و غیره نقل شده و حقیر در کتاب باقیات الصالحات بعد از ادعیه ساعات آنرا نقل کرده ام.

و خواندن نمازی که وارد شده در یکشنبه ذی القعدة.

و مداومت به این ذکر شریف:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

(۸۶)

و مداومت به تسبیح حضرت زهرا علیها السلام.

و در انگشت کردن انگشت عقیق، خصوص اگر عقیق سرخ باشد و خصوص اگر بر آن نقش باشد «محمدٌ نبی الله و علی ولی الله».

و خواندن سوره ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ^(۸۷) در هر جمعه.

و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

و آنکه در شب بیست و دوم رجب، هشت رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه و ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ هفت مرتبه بخواند و بعد از فراغ، ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند ^(۸۸).

و سید بن طاووس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند، حق تعالی قبض فرماید روح او را بر سعادت، و گشاد گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالی که صورتش مثل ماه باشد. و بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» ^(۸۹).

مؤلف گوید: که این نماز بَعِیْنِه نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم:

حکایت اول

نقل است که فَضَیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است، شاگردی داشت که اَعْلَمِ شاگردان او محسوب می شده، وقتی ناخوش شد، هنگامِ اِحْتِضَار، فَضَیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد به خواندن «یس». آن شاگردِ مُحْتَضَر گفت: مخوان این سوره را ای استاد! پس فَضَیل ساکت شد و به او گفت: بگو: لا اله الا الله، گفت: نمی گویم آن را به جهت آنکه - اَلْعِیَاذُ بِاللَّهِ - من بیزارم از آن، پس به این حال مُرد. فَضَیل از مشاهده این حال بسی درهم شد، و به منزل خود رفت و بیرون نیامد.

پس او را در خواب دید که او را به سوی جهنم می کشند. فَضَیل از او پرسید که تو اَعْلَمِ شاگردان من بودی چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبتِ بد مُردی؟ گفت: برای سه چیز که در من بود: اول: نَمّامی و سخن چینی کردن. دوم: حَسَد بردن.

سوم: آنکه من عِلّتی داشتم و به طبیبی عرضه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قَدَح شراب بخور که اگر نخوری این عِلّت در تو خواهد ماند. پس من بر حسب قول آن طبیب شراب می خوردم، به این سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و به آن حال مُردم.

مؤلف گوید: که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم:

شیخ کلینی از ابو بصیر روایت کرده که گفت: داخل شد اُمّ خَالِدِ مَعْبُدِيه ^(۹۰) بر حضرت صادق علیه السلام و من در خدمت آن حضرت بودم.

عرض کرد: فدای تو شوم همانا مرا فرو می گیرد قرقره و صداها در شکم و معالجه کردند طبیب های عراق مرا به آشامیدن نبیذ - که یک قسم از شراب است - با قاووت، و من از خوردن آن توقّف کردم و دانستم کراحت شما را از آن، پس دوست دارم که از خودتان سؤال کنم از بابت آن.

آن حضرت فرمود: چه مانع شد تو را از خوردن آن؟

گفت: من در دین خود قِلاده طاعت تو را به گردن افکنده ام، تا روز قیامت بگویم: جعفر بن محمد علیه السلام مرا امر کرد و مرا نهی کرد.

حضرت رو کرد به ابی بصیر و فرمود: ای ابو محمد! آیا گوش نمی دهی به حرف این زن و مسائل او؟

پس فرمود به آن زن: نه به خدا اذن نمی دهم تو را در خوردن یک قطره از آن، [و نچش از آن قطره ای همانا پشیمان خواهی شد از خوردن آن وقتی که برسد جانت به اینجا - و اشاره کرد به حنجره اش - و سه دفعه فرمود این را، پس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟ ... ^(۹۱)

حکایت دیگر [دوم]

شیخ بهائی - عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - در کشکول ذکر نموده که شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید، در حال إحتِضار او را به کلمه شهادتین تلقین کردند.

او در عوض، این شعر را می خواند:

يَا رَبُّ قَائِلَةً يَوْمًا وَقَدْ تَعَبْتُ أَيْنَ الطَّرِيقُ إِلَى حَمَامٍ مَنجَابٍ ^(۹۲)

و سبب خواندن او این شعر را - عَوْضِ کلمه شهادت - آن بوده که:
روزی زن عفیفه خوش صورتی از منزل خود درآمد که برود به حَمَّام -
معروف به حمام «مَنْجَاب» -.

پس راه حَمَّام را پیدا نکرد، و از راه رفتن خسته شد، این مرد را بر دَرِ منزلی
دید، از او پرسید که: حمام مَنْجَاب کجا است؟
او اشاره کرد به منزل خود و گفت: حَمَّام این است، آن زن به خیال حمام،
داخل خانه آن مرد شد.

آن مرد فوراً در را بر روی او بست و عزم کرد که با او زنا کند.
آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ای ندارد جز آنکه به تدبیر،
خود را از چنگ او خلاص کند.

لا جَرَمَ اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را به این کار، و آنکه من چون
بدنم کثیف و بدبو است که می خواستم به جهت آن به حَمَّام بروم، خوب است
که یک مقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو
کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعامی بخوریم، و زود بیایی که من
مشتاق توأم.

آن مرد چون کثرتِ رغبتِ آن زن را به خود دید مطمئن شده، او را در خانه
گذاشت و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام.
چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت، آن زن از خانه بیرون رفت و خود را
خلاص کرد.

چون مرد برگشت زن را ندید و بجز حسرت چیزی عاید او نشد؛ الحال که
آن مرد در حالِ اِحْتِضار است در فکر آن زن افتاده و قصه آن روز را در شعر،
عوض کلمه شهادت می خواند ^(۹۳).

ای برادر تأمل کن در این حکایت! ببین [اراده یک گناه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار به شهادت، وقت مردن، با آنکه از او چیزی صادر نشده، جز آنکه آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آنکه زنا از او صادر شود و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که منع کند و ندهد یک قیراط از زکات را، پس وقت مردن می خواهد به مذهب یهود بمیرد یا به مذهب نصارا ^(۹۴).

فقیر گوید: قیراط بیست یک دینار است. ^(۹۵) و قریب به همین مضمون وارد شده در حق کسی که مُسْتَطِيع باشد و حجّ نرود تا وفات کند ^(۹۶).
لطیفه

نقل است از بعض عارفین که نزد مُحْتَضَرِی حاضر شد.
حاضرین از او استدعا کردند که آن مُحْتَضَر را تلقین کند. او این رباعی را تلقین او کرد:

گر من گُنه جملہ جهان کُردَسْتَم لطف تو امید است که گیرد دستم
گویی که به وقت عجز دستت گیرم عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم

فصل دوم: قبر

توضیح

یکی از منزل های هولناکِ سفرِ آخرت، قبر است
که در هر روز می گوید:

«أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّودِ». (۹۷)

و این منزل عَقَبَاتِ بسیار سخت، و جاهای دشوار و هولناک دارد و ما در این
جا به چند عقبه از آن اشاره می کنیم:

عقبه اول: وحشت قبر است

در کتاب «من لا يحضره الفقيه» است که چون میت را به نزدیک قبر آورند
به ناگاه او را داخل قبر نکنند، بدرستی که از برای قبر هول های بزرگ است، و
پناه برد حامل آن به خداوندِ تعالی از هَوْلِ مُطْلَع و بگذارد میت را نزدیک قبر، و
اندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد؛ پس اندکی او را پیشتر برد و اندکی
صبر کند، آن گاه او را به کنار قبر برد (۹۸).

مجلسی اول رحمه الله در شرح آن فرموده: هر چند روح از بدن مفارقت
کرده است و روح حیوانی مرده است، اما نفس ناطقه زنده است و تعلّق او از
بدن بِالْكُلِّيَّةِ زایل نشده است، و خَوْفِ ضَغْطِهِ قبر و سؤال مُنْكَر و نکیر و رومان،
- فِتْنَانِ قُبُور - و عذابِ برزخ هست، با آنکه از جهت دیگران عبرت است که
تفکر کنند چنین واقعه ای در پیش دارند.

و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت: حدیثی از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام شنیده ام که در هر خانه [ای که به خاطر می رسد، آن خانه

با وسعتش بر من تنگ می شود، و آنست که ^(۹۹) فرمودند: چون میت را به کنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده، تا استعداد سؤال مُنکر و نکیر بکند. اِنْتَهی.. ^(۱۰۰) و روایت شده از بُراءِ بنِ عازب - که یکی از معروفین صحابه است - که ما در خدمت حضرت رسول ﷺ بودیم که نظرش افتاد به جماعتی که در محلی جمع گشته بودند.

پرسید: بر چه این مردم اجتماع کرده اند؟

گفتند: جمع شده اند قبر می کنند.

براء گفت: چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی آن، تا خود را به قبر رسانید، پس به زانو کنار قبر نشست.

من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت، تا تماشا کنم که آن حضرت چه می کند؟ دیدم گریست به حدّی که خاک را از اشک چشم خود تر کرد.

پس از آن رو کرد به ما و فرمود:

«إِخْوَانِي لِمِثْلِ هَذَا فَاعِدُّوا».

«برادران من! از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید» ^(۱۰۱).

شیخ بهایی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می خورد.

بدو گفتند که: این چه حالی است که از تو مشاهده می شود؟

گفت: چه گمان می برید به کسیکه می رود به سفر طولانی بدون توشه و زاد، و ساکن می شود در قبر وحشتناکی بدون مونس، و وارد می شود بر حاکم عدلی، بدون حُجّتی؟

و قطب راوندی روایت کرده که: حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام صدا زد مادر خود حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام را بعد از مردنش و گفت:

ای مادر! با من تکلم کن؛ آیا می خواهی به دنیا برگردی؟
گفت: بلی! برای آنکه نماز گزارم برای خدا در شب بسیار سرد، و روزه بگیرم در روز بسیار گرم. ای پسر جان من! این راه بیمناک است.
و روایت شده که حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - در وصیت خود به امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - گفت:

چون من وفات کردم، شما مرا غسل بده و تجهیز کن و بر من نماز گزار و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسیار و خاک بر روی من بریز و نزد سر من مقابل صورتم بنشین، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که آن ساعت، ساعتی است که مرده به انس گرفتن با زنده ها محتاج است (۱۰۲).

و سید بن طاووس رحمه الله از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود:
نمی گذرد بر میت ساعتی سخت تر از شب اول قبر، پس مردگان خود را به صدقه رحم نمایند، و اگر نیافتی چیزی که صدقه بدهی پس یکی از شماها دو رکعت نماز کند، بخواند در رکعت اول فاتحة الكتاب یک مرتبه، و قُلْ هُوَ اللَّهُ احد دو مرتبه، و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه، و اَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ ده مرتبه و سلام دهد و بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ ذَلِكَ الْمَيِّتِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ».

پس حق تعالی می فرستد همان ساعت هزار ملک به سوی قبر آن میت با هر ملکی جامه [ای و حُلّه] ای، و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور و عطا کند به نماز کننده بعدد آن چه آفتاب بر آن طلوع می کند حسنات، و برای او چهل درجه بالا برده شود (۱۰۳).

نماز دیگر

برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت گزارد در رکعت اول حمد و آیه الکرسی یکمرتبه و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انا انزلناه بخواند و چون سلام دهد بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ».

به جای فلان، نام میت را بگوید (۱۰۴).

حکایت

شیخ ما ثقة الإسلام نوری - نَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - در «دار السلام» از شیخ خود معدن الفضایل و المعالی، مولانا الحاج ملا فتحعلی سلطان آبادی - عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ - نقل کرده که فرمود:

عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می شنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او می گزاردم، خواه آن میت را بشناسم یا نشناسم، و هیچ کس بر این طریقه من مطلع نبود، تا آنکه روزی یکی از دوستان، مرا در راهی ملاقات کرد.

گفت: دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده. و پرسیدم از حال او و از آنچه بر او گذشته بعد از مردن؟

گفت: من در سختی و بلا بودم و مآل کارم به عقاب بود، الا آنکه دو رکعت نمازی که فلانی خواند - و اسم شما را برد - آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد؛ خدا رحمت کند پدرش را به این احسانی که از او به من رسید.

مرحوم حاج ملا فتحعلی فرموده: آنگاه آن شخص از من پرسید که آن نماز چه نمازی بوده؟ پس من او را خبر دادم به طریقه مستمره خودم برای اموات

(۱۰۵).

و نیز از چیزهایی که نافع است برای وحشت قبر آنکه رکوع نماز را کامل و تمام کند، چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که کسی که تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش ^(۱۰۶).

و نیز آنکه در هر روزی صد مرتبه بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ».

تا بوده باشد برای او امانی از فقر، و از وحشت قبر، و بکشد به سوی خود توانگری را، و گشوده شود برای او درهای بهشت، چنانکه در خبر وارد شده است ^(۱۰۷).

و نیز آنکه بخواند سوره «یس» را پیش از آنکه بخوابد ^(۱۰۸)، و آنکه بخواند نماز «لَيْلَةُ الرَّغَائِبِ» را؛ و من آن نماز را با بعضی از فضایل آن در «مفاتیح الجنان» در اعمال ماه رجب ذکر کردم.

و روایت شده که هر که دوازده روز از ماه شعبان روزه بگیرد، زیارت کنند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار [هزار] ملک تا وقت دمیدن در صور ^(۱۰۹). و هر که عیادت کند مریضی را حق تعالی موکل فرماید به او ملکی که عیادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود ^(۱۱۰).

و از ابو سعید خُدْری منقول است که گفت: شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام می فرمود:

یا علی! شاد شو و مژده بده که نیست برای شیعه تو حسرتی وقت مردن، و نه وحشتی در قبور، و نه اندوهی در روزِ نُشُور ^(۱۱۱).

عَقَبَه دُوم: ضَعَطَه و فَشَارِ قَبْرِ

و این عَقَبَه ای است بسیار دشوار که تصوّرش دنیا را بر انسان تنگ می کند.

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: يا عباد الله ما بعد الموت - لمن لا يغفر له - أشد من الموت، القبر فاحذروا ضيقه و ضنكه و ظلمته و غربته؛ إن القبر يقول كل يوم أنا بيت الغربة [أنا بيت التراب] أنا بيت الوحشة أنا بيت الدود [و الهوام] والقبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار - إلى أن قال - وإن [ال] معيشة الضنك التي حذر الله منها عدوه عذاب القبر؛ أنه يسلط على الكافر في قبره تسعة و تسعين تينا فينهش لحمه و يكسر عظمه يترددن عليه كذلك إلى يوم يبعث؛ لو أن تينا منها نفخ في الأرض لم تثبت زرعاً. يا عباد الله إن أنفسكم الضعيفة و أجسادكم الناعمة الرقيقة التي يكفيها اليسير، تضعف عن هذا...» (١١٢)

و روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام در آخر شب که از خواب برمی خواست صدا را بلند می نمود به حدی که اهل خانه بشنوند و می گفت:

«اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَ وَسْعِ عَلَى ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَ ارْزُقْنِي خَيْرَ مَا قَبْلَ الْمَوْتِ وَ ارْزُقْنِي خَيْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ». (١١٣) (١١٤)

و از دعاهاى آن حضرت است:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى غَمِّ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى ضِيقِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى وَحْشَةِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ». (١١٥)

بدانکه عمده عذاب قبر از عدم احتراز از بول و استخفاف به آن، یعنی سهل شمردن آن، و از نمامی و سخن چینی کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود (١١٦). و از روایت «سعد بن معاذ» مستفاد می شود که بدخلقی مرد با اهل خود، و درشت گویی به اهل خود نیز سبب فشار قبر می شود (١١٧).

و به روایتی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او فشار قبر است ^(۱۱۸). و در روایت دیگر است که آن [فشار قبر] کفاره آن چیزی است ^(۱۱۹) که مؤمن تضرع کرده ^(۱۲۰).

و شیخ صدوق؛ از حضرت صادق ۷ روایت کرده که مردی از اَخبار ^(۱۲۱) را در قبرش نشاندند و گفتند: ما صد تازیانه به تو می زنیم از عذاب خدا، گفت: من طاقت ندارم. پس کم کردند تا رساندند به یکی و گفتند چاره ای از یک تازیانه نیست. گفت: به چه سبب مرا می زنید؟ گفتند به سبب آنکه نماز خواندی روزی به غیر وضو، و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی. پس او را یک تازیانه از عذاب الله زدند که قبرش مملو از آتش شد ^(۱۲۲).

و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانایی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و برنیاورد، حق تعالی مُسلَّط فرماید بر او در قبر او مار عظیمی که او را «شجاع» گویند که پیوسته بگزد انگشتان او را ^(۱۲۳)؛ و در روایت دیگر است که بگزد انگشتِ نر (شست) او را تا روز قیامت، خواه آمرزیده باشد یا مُعَذَّب باشد ^(۱۲۴).

[چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است:]

و اما چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر و عذاب آن است پس بسیار است و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر چند چیز ^(۱۲۵):

اول: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که هر که در هر جمعه سوره «نساء» بخواند از فشار قبر ایمن شود ^(۱۲۶).

دوم: روایت شده که هر که مداومت کند به خواندن سوره «زُخْرُف» حق تعالی او را در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند ^(۱۲۷).

سوم: روایت شده که هر که سوره «ن وَالْقَلَم» را در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی او را از فشار قبر پناه دهد (۱۲۸).

چهارم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که بمیرد ما بین زوال روز پنج شنبه تا زوال روز جمعه، حق تعالی او را از فشار قبر پناه دهد (۱۲۹).

پنجم: از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود: بر شما باد به نماز شب، نیست بنده ای که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه، مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم و طولانی شود عمرش، و معیشتش گشاده شود (۱۳۰).

ششم: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که بخواند [سوره] ﴿أَهْلِيكُمْ النَّكَارُ﴾ را در وقت خواب، نگاه داشته شود از عذاب قبر (۱۳۱).

هفتم: آنکه بخواند در هر روزی ده مرتبه «أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوَلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا آخر و این دعا در عقبه سكرات موت گذشت (۱۳۲).

هشتم: آنکه دفن شود در نجف اشرف، زیرا که از خواص آن تربت شریف آنست که عذاب قبر و حساب مُنْكَر و نَكِیر از کسیکه در آن مدفون شود ساقط می شود (۱۳۳).

نهم: از چیزهایی که نافع است برای رفع عذاب قبر، گذاشتن «جَرِيدَتَيْنِ» یعنی دو چوب تر است با میت. و روایت شده که برطرف می شود عذاب از میت مادامیکه آن چوب، تر است (۱۳۴). و نیز روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذشتند بر قبری که عذاب می کردند صاحب آن قبر را. پس حضرت طلبیدند «جریده» - یعنی شاخ [ه] درختی که برگش را کنده بودند - و به دو نصف کرد، نصفی را نزد سر میت فرو کرد بقبر و نصف دیگر را بنزد پاها فرو

کرد. ^(۱۳۵) و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر چه آنکه وارد شده عذاب برداشته می شود از میت، مادامیکه نم و تری در خاک قبر باشد ^(۱۳۶).

دهم: آنکه روز اول رجب ده رکعت نماز کند، در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا از فتنه قبر و عذاب روز قیامت محفوظ بماند ^(۱۳۷).

و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت به حمد و توحید خواندن برای رفع عذاب قبر نافع است ^(۱۳۸).

یازدهم: آنکه چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد ^(۱۳۹)، و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان ^(۱۴۰).

دوازدهم: از چیزهایی که باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سوره «تَبَارَكَ الْمَلِك» است بالای قبر میت؛ چنانکه «قُطِبَ رَاوَنَدِي» از «ابن عباس» نقل کرده که مردی خیمه زد بر روی قبری و ندانست که آن، قبر است؛ پس خواند سوره ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ را. پس شنید صیحه زننده [ای که گفت: این سوره، مُنْجِيه است. پس این مطلب را به حضرت رسول ﷺ عرض کرد. آن حضرت فرمود: آن سوره نجات دهنده است از «عذاب قبر!» ^(۱۴۱).

و شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سوره «مُلْك» مانع است، از «عذاب قبر» منع می کند ^(۱۴۲).

سیزدهم: از دَعَوَاتِ رَاوَنَدِي نقل شده که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر که نزد قبر میتی وقتی که دفن شود، سه مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ لَا تُعَذِّبَ هَذَا الْمَيِّتَ» حق تعالی تا روزی که دمیده شود در صور عذاب را از او بردارد ^(۱۴۳).

چهاردهم: شیخ طوسی در «مِصْبَاحِ مُتَهَجِّد» روایت کرده از حضرت رسول ﷺ که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت حمد و

پانزده مرتبه ﴿إِذَا زُلْزِلَتْ﴾ حق تعالی او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت ایمن گرداند (۱۴۴).

پانزدهم: و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است، سی رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و «توحید» ده مرتبه (۱۴۵)؛ و همچنین است در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب (۱۴۶)؛ و آنکه در شب اول شعبان صد رکعت نماز کند به «حمد» و «توحید» و چون از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه «حمد» بخواند (۱۴۷)؛ و آنکه در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾ ده مرتبه (۱۴۸)؛ و برای روز نیمه رجب پنجاه رکعتی به «حمد» و «توحید» و «فلق» و «ناس» وارد است که برای رفع عذاب قبر نیز نافع است (۱۴۹). مانند صد رکعت نماز شب عاشورا (۱۵۰).

عَقَبَهُ سَوْمٌ: سَوَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ دَر قَبْرِ

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نیست از شیعه ما هر که انکار کند سه چیز را: معراج و سَوَالِ دَر قَبْرِ و شفاعت (۱۵۱).

و روایت شده که آن دو مَلَك به هیئت هولناکی می آیند، صدای ایشان مثل رعد غرّنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده. سَوَالِ کنند که پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دینت چیست؟ و نیز سَوَالِ کنند از ولی و امام او (۱۵۲).

پس در آن حال چون جواب دادن سخت است بر میت، و محتاج است به اعانت، لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده اند. یکی وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آنست که به دست راست، دوش راست او را، و به دست چپ،

دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند، و دیگر وقتی که او را دفن کردند.

سُنّت است که ولی میت - یعنی اقرب خویشان او - بعد از آن که مردم از سر قبر او برگردند نزد سر میت نشیند و به صدای بلند او را تلقین کند ^(۱۵۳)، و خوب است که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد، و اگر دیگری را نائب کند نیز خوب است.

و وارد شده است که چون این تلقین را بکند مُنْکَر به نکیر می گوید: بیا برویم، تلقین حُجَّتَش کردند احتیاج به پرسیدن نیست، پس برمی گردند و سؤال نمی کنند ^(۱۵۴).

و در کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» است که «چون «ذَرَّ» پسر جناب ابوذر رضی الله عنه وفات کرد، ابوذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت: «رحمت کند خدا تو را ای ذر! به خدا سوگند که تو نسبت به من نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می آوردی، و اَلْحَال که تو را از من گرفته اند من از تو خشنودم. به خدا قسم! که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی به من نرسید، و

«مالی الی احدٍ سوی اللّٰه من حاجة»؛

«از برای من به غیر از حق تعالی به احدی حاجت نیست»

و اگر نبود هول مُطَّلَع - یعنی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده می شود - هر آینه مسرور می شدم که من به جای تو رفته باشم، و لکن می خواهم چند روزی تلافی مافات کنم و تهیه آن عالم را ببینم، و به تحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو، یعنی همگی [همیشه در

غم آنم که عبادات و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنم، و این معنا مرا بازداشته است از آنکه غم مردن و جدایی تو را از خود، بخورم.
و الله که گریه نکردم از جهت تو که مرده ای و از من جدا شده ای و لیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد؟
«فَلَيْتَ شَعْرِي مَا قُلْتَ وَمَا قِيلَ لَكَ؟»

«پس کاش می دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند؟»
خداوندا! به او بخشیدم حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من، پس تو هم ببخش حقوق خود را که بر او واجب گردانیده بودی، چه آنکه تو به جود و کرم از من سزاوارتری» (۱۵۵).

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او واقع شود، زکات در طرف چپ او، و بر یعنی نیکویی و احسان او مُشرف بر او شود، و صبر او در ناحیه ای قرار گیرد، پس وقتی که دو مَلَكِ سؤال بیایند، صبر به نماز و زکات و بر گوید: شما صاحب خود را دریابید یعنی میت را نگاهداری کنید، پس هرگاه عاجز شدید از آن، من هستم نزد آن (۱۵۶).

علامه مجلسی رحمه الله فرموده: در محاسن [احمد بن محمد بن خالد برقی به سند صحیح از آن حضرت - یعنی حضرت صادق یا حضرت باقر عليهما السلام - روایت کرده است که چون مؤمن می میرد، با او در قبرش شش صورت داخل می شود، که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر از باقی صورت ها است.

پس یکی از جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا، و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر؛

پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع می شود، پس آنکه از همه خوش صورت تر است به سایر صورت ها می گوید: شما کیستید؟ خدا شما را از جانب من جزای خیر دهد. صاحب جانب راست گوید: من نمازم؛ صاحب جانب چپ گوید: من زکاتم؛ آنکه در پیش رو است گوید: من روزه ام؛ آنکه در عَقَبِ سر است گوید: من حَجَم و عمره ام؛ و آنکه در پایین پا است گوید: من برّ و احسان به برادران مؤمنم؛ پس آنها به او گویند، تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری؟ گوید: من ولایت آل محمّد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - (۱۵۷).

و شیخ صدوق رحمه الله در فضیلت روزه شعبان روایت کرده که هر که نه روز از آن را روزه دارد منکر و نکیر بر او وقت سؤال از او مهربان شوند (۱۵۸).

و از حضرت باقر ع فضیلت بسیار وارد شده برای کسی که احیا دارد شب بیست و سوم ماه رمضان را و صد رکعت نماز در آن گزارد، از جمله آنکه حق تعالی رفع کند از او هَوْلِ مُنْكَر و نکیر را، و بیرون بیاورد از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع (۱۵۹).

و از حضرت رسول ص روایت شده که در خضاب چهارده خصلت است، و یکی از آنها را این شمرده که نکیر و منکر از او حیا می کنند (۱۶۰).

و دانستی قبل از این، که از خواصّ تربت پاک نجف آن است که حساب منکر و نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است، الحال به جهت تأیید آن [چند حکایت] می گوئیم:

حکایت

علامه مجلسی رحمه الله در تحفه از «ارشاد القلوب» و «فرحة الغری» نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت: من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم. ناگاه دری را که در جانب قبر مسلم [علیه السلام] است کوبیدند. چون در را گشودند جنازه ای را داخل کردند و در صُفّه ای که در برابر قبر مسلم است گذاشتند. یکی از ایشان را خواب برد. در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند، و یکی به دیگری گفت که بین ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آنکه از رُصافه ^(۱۶۱) بگذرد که بعد از آن ما به نزدیک او نمی توانیم رفت. پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد.

قُلْتُ وَلِلَّهِ دَرٌّ مَنْ قَالَ:

إِذَا مِتُّ فَأَذْفَنِي إِلَى جَنْبِ حَيْدَرٍ أَبِي شُبَّرٍ - أَكْرَمِ بِهِ - وَ شُبَيْرٍ
فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ وَلَا أَتَّقِي مِنْ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ
فَعَارٌ عَلَى حَامِي الْحِمَى - وَهُوَ فِي الْحِمَى - إِذَا ضَلَّ فِي الْبَيْدَاءِ عِقَالُ بَعِيرٍ ^(۱۶۲)

حکایت

از استاد اکبر، «مُحَقِّقْ بَهْهَانِي رحمه الله» نقل است که فرموده: در خواب دیدم حضرت ابو عبد الله الحسين [علیه السلام] را، پس گفتم ای سید و مولای من! آیا سؤال می کنند از کسی که دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام مَلَك است که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند.

مؤلف گوید: که در اُمثالِ عرب است که می گویند «أَحْمَى مِنْ مُجِيرِ الْجَرَادِ» یعنی فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه او است، بیشتر است از پناه دهنده ملخها؛ و قصّه آن چنان است که مردی بادیّه نشین از قبیله «طی» که

نامش «مُدْلِجِ بْنِ سُؤَيْدٍ» بود، روزی در خیمه خود نشسته بود، دید جماعتی از طایفه طی آمدند و جوال و ظرفهایی با خود دارند، پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده اند. آمده ایم آنها را بگیریم. «مُدْلِجِ» که این را شنید برخاست، سوار بر اسب خود شد. نیزه خود را بر دست گرفت و گفت: به خدا سوگند است که هر کس مُتَعَرِّضِ این ملخها شود من او را خواهم کشت.

«أَيَكُونُ الْجَرَادُ فِي جَوَارِي، ثُمَّ تُرِيدُونَ أَخْذَهُ؟»

«آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید؟ چنین چیزی نخواهد شد».

و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد، ملخها پریدند و رفتند. آن وقت گفت: این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند دیگر خود دانید با آنها (۱۶۳).

حکایت

از کتاب «حَبْلُ الْمَتِينِ» نقل است که «میر مُعِين الدِّین اشرف» که یکی از صَلَحَاءِ خُدَّامِ روضه رضویه - عَلَى سَاكِنِهَا آلَافُ السَّلَامِ وَ التَّحِيَّةِ - بوده نقل کرده که در خواب دیدم که در دَارُ الحُقَافَظِ یا کِشِیکِ خانه مبارکه هستم و بیرون آمدم از روضه مُتَبَرِّکَ که به جهت تجدید وضوء، پس چون به صُفَّهِ میر علی شیر رسیدم، جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند دیدم و در جلو آنها شخص نورانی، خوش صورت، عظیم الشانی بود، و در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود، پس همینکه به وسط صحن مقدس رسیدند آن بزرگ که در جلو آن جماعت بود به آنها فرمود که بشکافید این قبر را، و بیرون بیاورید این خبیث را - و اشاره کرد به قبر مخصوصی - پس چون

شروع کردند به کندن قبرش، از شخصی پرسیدم که این شخص بزرگوار - که امر می فرماید - کیست؟ گفت: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس در این حال دیدم که امام ثامنِ ضامن، حضرت امام رضا علیه السلام از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و سلام کرد. آن حضرت ردّ سلام نمود.

پس امام رضا علیه السلام عرض کرد که ای جدّاه! از شما مسئلت و خواهش می کنم که عفو بفرمایید از این شخصی که در اینجا مدفون است و به من تقصیر او را ببخشید. فرمود: که می دانی این فاسقِ فاجر، شُرَبِ خمر می کرد؟ عرض کرد: بلی لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند. پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمایید از او. فرمود: به تو بخشیدم تقصیرات او را. پس تشریف برد آن حضرت و من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدّام آستانه مبارکه را و آمدم به همان موضع که در خواب دیدم؛ دیدیم که قبر تازه ای است و بیرون ریخته شده است قدری از خاک آن. پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست؟ گفتند مردی از اتراک است که دیروز در اینجا دفن شده است ^(۱۶۴).

فقیر گوید که در حکایت تشرف حاج علی بغدادی به خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - و سؤالات او از آن حضرت نقل شده که گفت: گفتم به آن حضرت، سیدنا! صحیح است که می گویند: هر کس زیارت کند حضرت حسین علیه السلام را در شب جمعه، پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللّه! و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست. گفتم: سیدنا! مسأله؟ فرمود: بپرس؛ گفتم: سنه ^(۱۲۶۹) حضرت امام رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در ورود، یکی از عربهای شروقیه را - که از بادیّه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند - ملاقات

کردیم، و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام؟
گفت: بهشت است؛ امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت
رضا علیه السلام خورده ام چه حدّ [حقّ دارد مُنکر و نکیر که در قبر، نزد من بیایند؛
گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب. آیا این
صحیح است، علی بن موسی الرضا علیه السلام می آید او را از منکر و نکیر خلاص می
کند؟ فرمود: آری واللّٰه! جدّ من ضامن است ^(۱۶۵).

فصل سوم: برزخ

اشاره

و از منازل مَهُولَه ^(۱۶۶) برزخ است که حق تعالی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون:

﴿... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾

[... از پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند ^(۱۶۸)].

و حضرت صادق علیه السلام در جزء حدیثی فرمود: «... و لکن به خدا سوگند که من می ترسم بر شما از برزخ. راوی گفت: گفتم: چیست برزخ؟ فرمود: قبر است از زمان مردن تا روز قیامت» ^(۱۶۹).

از «لُبُّ اللَّبَابِ» قُطْبِ راوندی نقل شده که «در خبر است که مردگان می آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان، پس می ایستند، پس فریاد می کنند هر یک از ایشان به آواز حَزینِ گریان، که ای اهل من! ای فرزندان من! ای خویشان من! مهربانی کنید به ما به چیزی، خدا رحمت کند شما را، ما را به خاطر بیاورید، فراموش نکنید ما را، رحم کنید بر ما و بر غربت ما، پس بدستیکه ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه و زاری و غمی [طولانی و سختی، پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید به دعا و صدقه برای ما، شاید خدا رحم کند ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید.

ای دریغ! که ما توانا بودیم مانند شما، ای بندگان خدا! بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید ما را به بدستیکه این زیادی های معاش که در دست شما است در دست ما بود، ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را، پس گردید آنها و بال برای ما و منفعت برای دیگران.

مهربانی کنید به ما به یک درهم یا قرص نانی یا پاره ای از چیزی، پس فریاد می کنند: چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفس ها [ی] خود و نفع ندهد چنانکه ما گریه می کنیم و نفع نمی دهد ما را؛ پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید» (۱۷۰).

و در جامع الاخبار نقل شده که «بعضی از صحابه حضرت رسول ﷺ از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: هدیه بفرستید برای مردگان خود؛ پس گفتیم که چیست هدیه مرده ها؟ فرمود: صدقه و دعا. و فرمود: ارواح مؤمنین هر جمعه ای به آسمان دنیا مقابل خانه ها و منزل های خود می آیند و هر یک از ایشان به آواز حزین با گریه فریاد می کنند، ای اهل من، و اولاد من! ای پدر من، و مادر من، و خویشان من! مهربانی کنید بر ما - خدا رحمت کند شما را - به آنچه بود در دست ما، و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش برای غیر ما. و هر یک فریاد می کنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما به درهمی یا به قرص نانی یا به جامه ای؛ که خداوند پیوشاند شما را از جامه بهشت.

پس گریست رسول خدا ﷺ و گریه کردیم ما، و آن جناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن نداشت. پس فرمود: اینها برادران دینی شماست که خاک پوشیده شدند بعد از سرور و نعمت، پس ندا می کنند به عذاب و هلاکت بر جانهای خود و می گویند: وای بر ما! اگر انفاق می کردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند، محتاج نبودیم به سوی شما. پس برمی گردند به آن حسرت و پشیمانی و فریاد می کنند: زود بفرستید صدقه مردگان را» (۱۷۱).

و نیز در آن کتاب از آنحضرت مرویست که فرمود: «هر صدقه ای که برای میتی بدهی می گیرد آن را ملکی در طبقی نور که درخشان است، شعاع آن می رسد به هفت آسمان؛ پس می ایستد بر لب قبر، پس فریاد می کند: «الْسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ الْقُبُورِ»، اهل شما فرستادند این هدیه را به سوی شما. پس میت می گیرد آنرا و داخل در قبر خود می کند و بدان خوابگاهش فراخ می شود.

پس فرمود ﷺ: آگاه شوید! هر کس مهربانی کند مرده ای را به صدقه، پس برای او است نزد خداوند از اجر مانند [کوه] أُحُد، و می باشد روز قیامت در سایه عرش خداوندی که نیست سایه ای جز سایه عرش خدا، و زنده و مرده به این صدقه نجات می یابند (۱۷۲).

و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که می گفت: «بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سگان خود که من محتاجم به آن» (۱۷۳).

علامه مجلسی رحمه الله در زاد المعاد فرموده: «و باید که مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و احسان ایشان را چشم به راهند خصوصاً در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهدِ مُشْرِفَه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد.

و در خبر است که بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد به سبب اعمال خیری که برای ایشان بعمل آورد، و بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد به سبب آنکه اعمال خیری که باید از برای ایشان بعمل آورد کم به عمل آورد، و عمده خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان، آنست که قرض (۱۷۴) ایشان را ادا کند، و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند، و

حجّ و سایر عباداتی که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به استیجار یا به تبرّع بجا آورد.

و در حدیث صحیح منقول است که امام صادق علیه السلام در هر شب برای فرزند خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز می کردند و در رکعت اول **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾** و در رکعت دوم **﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ﴾** می خواندند.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بسا باشد که میت در تنگی و شدّتی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد، پس به او گویند که این فَرَح که تو را روی داد به سبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد؛ راوی پرسید: دو میت را در دو رکعت نماز شریک می توانم کرد؟ فرمود: بلی.

و فرمود که: میت شاد می شود و فَرَح می یابد به دعا و استغفاری که برای او کنند، چنانکه زنده شاد می شود به هدیه ای که برای او بَرَدند.

و فرمود که: بر میت داخل می شود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدّق و سایر اعمال خیر و دعا، و ثواب آن اعمال برای کسی که کرده و برای مرده، هر دو نوشته می شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که از مسلمانان برای میتی عمل صالحی بکند، خدا ثواب او را مُضَاعَف می گرداند و میت به آن عمل مُنْتَفَع می گردد.

و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی به نیت میتی تَصَدَّقی بکند، حق تعالی جبرئیل را امر می نماید که با هفتاد هزار ملک به نزد قبر او می روند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای الهیه و هر یک به او می گویند: السلام علیک ای دوست خدا! این هدیه فلان مؤمن است برای تو، پس قبر او روشن می شود، و حق تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت می فرماید، و

هزار حوری به او تزویج می نماید، و هزار حُلّه به او می پوشانند، و هزار حاجت او را روا می کند» (۱۷۵).

مؤلف گوید: که شایسته است من در اینجا نقل کنم چند حکایت نافع از منامات صادق، و مبادا که اعتنایی ننمایی به آنها و خیال کنی که آنها خوابی است از خوابهای پریشان یا افسانه ای است که از برای صبیان نقل می کنند، بلکه خوب تأمل کن در آنها که تأمل در آنها هوش از سر رباید و خواب از چشمان.

فسانه ها همه خواب آورد، فسانه من ز چشم خواب رباید فسانه عَجَبی است

حکایت

شیخ ما ثقة الاسلام نوری - عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - در «دَارُ السَّلَام» نقل فرموده که حدیث کرد مرا سید فاضل مُؤید، [فاضل ارشدِ ورعِ عالمِ تقی، امیر سید علی بن عالمِ جلیل و فقیه نبیل، قدوه ارباب تحقیق، وَ مَنْ يَشَدُّ الرِّوَاحِلُ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، الْمُبَرَّءُ مِنْ كُلِّ شَيْنٍ وَ دَرَنِ، الامیر سید حسن الحسینی الاصفهانی - اَلْبَسَهُ اللَّهُ حُلَّ الْأَمَانِ وَ حَشَرَهُ مَعَ سَادَاتِ الْجَنَانِ -، گفت که چون علامه والدم وفات کرد من در نجف اشرف مقیم بودم و اشتغال به تحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم به دست بعض [ی] از اِخوانِ من بود، و من به تفصیل، علم به آن نداشتم، و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والده ام بر رحمت الهی پیوست. جنازه آن مرحومه را به نجف آوردند دفن کردند.

در یکی از روزها در خواب دیدم که گویا نشسته ام در اطاق سُکنای خودم که ناگاه مرحوم والدم وارد شد. من برخاستم و سلام کردم بر او، پس نشست در صدر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من، و بر من معلوم شد در آن وقت که او مرده است.

پس گفتم به او که شما در اصفهان وفات کردید چگونه شد که شما را در اینجا می بینم؟ فرمود: بلی، لکن ما را بعد از وفات، در نجف اشرف منزل دادند، و مکان ما الآن در نجف است. گفتم: که والده نزد شما است؟ فرمود: نه. وحشت کردم از آنکه گفت نه. فرمود: او نیز در نجف است لکن در مکان دیگر است. آنوقت فهمیدم وَجْهَش آنست که پدرم عالم است و محلّ عالم بالاتر است از محلّ جاهل؛

پس سؤال کردم از حال آن مرحوم. فرمود: من در ضیق و تنگی بودم و الان الحمد لله عالم خوب است، و از آن تنگی و شدّت، گشایش و فرجی برای من حاصل شده.

من از روی تعجب گفتم که آیا شما هم در ضیق و شدّت واقع شدید؟ فرمود: «بلی، حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند، از من طلبی داشت، از جهت طلب او حال من به بدی کشید».

پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجب، و نوشتم صورت خواب را برای برادرم که وصی آن مرحوم بود، و از او درخواست نمودم که بنویسد برای من که آیا حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والد یا نه؟

برادرم برای من نوشت که من در دفتری که اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم هر چه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا نبود.

من ثانیاً نوشتم که از خود آن شخص سؤال کند. برادرم بعد از آن برای من نوشت که من سؤال کردم از او، گفت: بلی من هیچده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچکس مطلع نیست بر آن، و بعد از فوت ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست؟ شما گفتید: نه. پس من

با خود گفتم که اگر ادّعی طلب خود کنم قدرت بر اثبات آن ندارم؛ چون حجت و بینه نداشتم و اعتمادم به آن مرحوم بود که در سیاهه [دفتر] خود ثبت می‌کند. معلوم شد که مسامحه نموده. پس من مأیوس از وصول طلب خود شدم و اظهار نکردم. پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه او را بدهم، گفتم: من ابراء کردم ذمه او را به جهت خبر دادنش از طلب من

(۱۷۶)

حکایت

و نیز شیخ اجل، محدث متبحر، ثقة الاسلام نوری - نور الله مرقدّه - در دارالسلام نقل کرده از عالم فاضل، صالح ورع تقی، حاج ملا ابوالحسن مازندرانی که گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مُسمّی به ملا جعفر ابن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه ای که آن را «تیلک» گویند، وقتی که طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت، اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالی که او را وصی خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محل و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید.

و چون حق تعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر ابو عبد الله الحسین (علیه السلام)، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیر است که آتش از آن شعله می‌کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است و آن شخصی که زنجیر به گردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش. چون مرا دید به قصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است. تعجب کردم از حال او. خواست با من تکلم

کند و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکم کند. ثانیاً ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه.

من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صیحه من بیدار شد یک نفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود.

پس من قصه خواب را برای او نقل کردم. و اتفاقاً این وقتی را که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود، پس من به رفیقم گفتم: خوب است مُشَرَّف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر، شاید حق تعالی بر او تَرَحُّم فرماید - اگر این خواب رؤیای صادق باشد -.

پس حرم مشرّف شدیم و آنچه را که قصد داشتیم به عمل آوردیم و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال ملا جعفر چیزی، و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او شد در اموال مردم.

و بالجمله چون منت نهاد حق تعالی بر من به زیارت خانه اش و از اعمال حج فارغ شدیم، و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق شدیم. مرا مرضی عارض شد سخت، به حدّی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن. پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شُست و شو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضه مطهره حضرت رسول ﷺ ببرید پیش از آنکه مرگ مرا دریابد.

پس رفقا به جا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند.

چون به هوش آمدم، مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم، آنگاه مرا بردند به طرف پشت، نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - که محل زیارت آن مظلومه است، پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را، و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندان امام حسین علیهم السلام و من مجاور قبر شریف آن حضرت، پس به حق آن بزرگوار شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید.

پس به جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر می کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم، حالم مُنْقَلَب شد، پس إلحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او، و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بد دیدم و نمی دانم خوابم راست بوده یا از اضطرابات احلام و خوابهای پریشان بوده، به هر جهت آنچه ممکن بود از تضرع و دعا در حق او به جا آوردم.

پس در حال خود خفتی دیدم، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهرا - صلوات الله علیها - برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در اُحُد منزل کردیم، و چون وارد اُحُد شدیم و زیارت کردیم شهداء آنجا را، خوابیدم.

در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را به هیئت خوبی، جامه های بسیار سفید در تن دارد و عمامه ای با حَنَک بر سر دارد و عصایی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: «مَرْحَباً بِالْأُخُوَّةِ وَ الصَّدَاقَةِ» شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی. من در این مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم، پس تو از روضه مُطَهَّره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها و الان دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند به حمام، و پاکیزه کردند مرا از قذارات و کثافات، و حضرت رسول ﷺ این جامه ها را برای من فرستاده، و حضرت صدیقه - صلوات الله علیها - این عبا را برای من مرحمت فرموده، و امر من - بِحَمْدِ اللَّهِ - به خوبی و عافیت مُنَجَّر شد، و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم تو را، پس خوشحال باش که به سلامت برمی گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می باشند. پس بیدار شدم شکر گویان و خوشحال (۱۷۷).

شیخ مرحوم فرموده که شایسته است برای شخص زیرکِ خبیر، که تأمل کند در دقائق این رؤیا. زیرا که آن مشتمل است بر چیزهایی که بر طرف می کند کوری دل را و خاشاک در چشم را.

حکایت

و نیز در دارالسلام است که شیخ أَجَلُّ أَوْع، آقای حاج ملا علی از والد ماجدش جناب حاج میرزا خلیل تهرانی رحمه الله نقل فرموده که من در کربلای مُعَلّی بودم و مادرم در تهران.

پس شبی در خواب دیدم که مادرم نزد من آمد و گفت ای پسر! من مُردم و مرا آوردند به سوی تو و بینی مرا شکستند. پس من ترسان از خواب برخاستم و

از این خواب چندی گذشت که کاغذی آمد از بعضی اِخوان که نوشته بود: «والده ات وفات کرد، جنازه اش را به نزد شما فرستادیم».

چون جنازه کِشها آمدند گفتند: جنازه والده شما را در کاروانسرای نزدیک ذی الکِفَل گذاشتیم، چون گمان کردیم که شما در نجف اشرف می باشید. پس من صدقِ خواب را فهمیدم و لکن مُتَحیر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بینی ام را شکستند! تا اینکه جنازه اش را آوردند.

کفن را از روی او گشودم دیدم بینی او شکسته شده، سبب آن را از حاملین آن پرسیدم، گفتند: ما سببش را نمی دانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم، مالها با هم لگدکاری کردند، لگد زدند و جنازه را افکندند به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی دانیم.

پس من جنازه مادرم را آوردم حرم جناب ابوالفضل علیه السلام و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم، ای ابوالفضل! مادر من نماز و روزه اش را نیکو به جا نیاورده، اَلْحال دخیل تو است پس برطرف کن از او اذیت و عذاب را، و بر من است به ضمانت تو ای سید من، که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم.

پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد. و مدتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه من است. از خانه بیرون شدم بینم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته اند و تازیانه بر او می زنند. گفتم: برای چه او را می زنید، چه گناهی کرده؟ گفتند: ما از جانب حضرت ابوالفضل مأموریم که او را بزَنیم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می کردند آوردم، به ایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم.

پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت، پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سیدِ أَجَلِ آمیرزا سید علی، صاحب کتاب «ریاض» - رضوان الله [تعالی علیه] - و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مُسْتَدْعِیم لطف فرموده برای مادرم بدهید (۱۷۸).

قَالَ شَيْخُنَا الْأَجَلُ، صَاحِبُ دَارِ السَّلَامِ - أَحَلَّهُ اللَّهُ دَارَ السَّلَامِ -: وَفِي هَذِهِ الرُّؤْيَا - مِنْ عِظَمِ الْأَمْرِ وَخَطَرِ الْعَاقِبَةِ وَعَدَمِ جَوَازِ التَّهَاطُّنِ بِمَا عَاهَدَ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ وَعُلُوِّ مَقَامِ أَوْلِيَائِهِ الْمُخْبِتِينَ - مَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ تَأَمَّلَهَا بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ وَنَظَرِ الْأَعْتِبَارِ.

حکایت

و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که در تهران، در یکی از حمام ها، در سر حمام آن خادمی بود - که او را یادو می گوئیم - و او نماز و روزه به جا نمی آورد. روزی آمد نزد یکی از معمارها و گفت می خواهم برای من حمامی بنا کنی. معمار گفت تو از کجا پول می آوری؟ گفت تو چه کار داری پول بگیر و حمام بساز، پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف به اسم او - و اسمش علی طالب بود -.

مرحوم حاج ملا خلیل می گوید که من وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم علی طالب آمد به نجف اشرف در وادی السلام، پس من تعجب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آنکه تو نه نماز می کردی و نه روزه می گرفتی؟ گفت: ای فلان! من مُردم و مرا گرفتند با غُل و زنجیرها که ببرند به سوی عذاب، که حاج ملا محمد کرمانشاهی - جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرًا - فلانی را نائب گرفت برای من که حج بجا آورد، و فلانی را اجیر کرد برای روزه و

نماز من، و از برای من زکاة و مظلالم داد به فلانی و فلان، و چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود. خداوند تعالی جزای خیر به او دهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب، تا آنکه بعد از مدتی جماعتی از تهران آمدند احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم، پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم حتی اشخاصی که نائب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه در خواب به من گفته بود و نام برده بود. پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع! (۱۷۹).

مخفی نماند که این خواب تصدیق می کند اخباری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات به میت می رسد، و آنکه گاهی که مرده در تنگی و شدت است به واسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل می شود. و نیز تصدیق می کند اخباری را که فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آنکه روحش را به وادی السلام می برند (۱۸۰). و در بعض اخبار است که گویا می بینیم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با هم حدیث می گویند، (۱۸۱) و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صلحا [ی ابرار تهران بوده.

حکایت

از «أربعینیات» عالم فاضل و عارف کامل، قاضی سعید قمی رحمه الله نقل شده که فرموده: به ما رسیده از کسی که ثقة و محلّ اعتماد است از استاد اساتید ما، شیخ بهاء الملة و الدین العاملی قدس سره، که روزی رفت به زیارت بعض [ی ارباب حال که در مقبره ای از مقابر اصفهان مأوی گزیده بود. آن شخص

عارف به شیخ گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم، و آن امر این است که دیدم جماعتی جنازه ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند. پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نَشَأ نبود. مُتَحیر ماندم. به راست و چپِ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است می رود نزد آن قبر، پس رفت تا رسید به آن قبر.

من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر، پس چون نشست نزد آن قبر، دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد.

پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می رود بر اثر آن جوان، تا رسید به آن قبر و پنهان شد.

پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بد حال و بد هیئت، با بدن مجروح و از همان راهی که آمده بود برگشت.

من عقب او رفتم و از او خواش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید. گفت: من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم، که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حقِّ صحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می بینی، و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر او بمانم، بیرون آمدم و او را گذاشتم.

چون عارف مُکاشِف، این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود: راست گفتی،

«فَنَحْنُ قَائِلُونَ بِتَجَسُّدِ الْأَعْمَالِ وَ تَصَوُّرِهَا بِالصُّورَةِ الْمُنَاسِبَةِ بِحَسَبِ الْأَحْوَالِ»

[«ما به تجسم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقد و قائلیم.»]

مؤلف گوید که تصدیق می کند این حکایت را، این خبر که «شیخ صدوق» در اول «امالی» روایات کرده و مُلَخَّصَش آنست که «قیس بن عاصم مِنْقَری» با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدند و از آن حضرت موعظه نافعہ خواستند، آن حضرت ایشان را موعظه فرمود به کلمات خویش، از جمله فرمود: ای قیس چاره ای نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو، و او زنده است و دفن می شوی تو با او و تو مرده ای، پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را، و اگر لئیم باشد و خواهد گذاشت تو را، و محشور نخواهی شد مگر با او، و مبعوث نشوی مگر با او، و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او، پس قرار مده آن را مگر صالح، زیرا که اگر صالح باشد اُنس خواهی گرفت با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او، و او عمل تو است.

قیس عرض کرد: یا نَبی اللّٰه! دوست داشتم که این موعظه به نظم آورده شود تا ما افتخار کنیم به آن بر هر که نزدیک ماست از عرب و هم آن را ذخیره می کردیم. آن جناب فرستاد حَسَّان بن ثابت - شاعر - را حاضر کنند که به نظم آورد آن را. صَلَّالِ بْنِ ذَلْهَمَس حاضر بود و به نظم درآورد آن را، پیش از آنکه حَسَّان بیاید و گفت:

تَخِيرُ خَلِيطًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا	قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
وَلَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعَدَّهُ	لِيَوْمٍ يَنَادِي الْمَرْءُ فِيهِ فَيَقْبَلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ	بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ
فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ	وَمِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ

أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَعِيفٌ لِّأَهْلِيهِ يَقِيمٌ قَلِيلًا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ

[از کارهای خود، دوستی انتخاب کن. همانا همنشین شخص در قبر عمل اوست و چاره ای نیست پس از مرگ از اینکه آماده کنی آن را برای روزی که انسان را ندا می کنند و او می آید. اگر به کاری مشغول هستی جز به آنچه خشنودی خدا در آن است مشغول نباش. هرگز پس از مرگ و قبل از آن جز عمل انسان، مُصاحِبِ او نخواهد بود، آگاه باش انسان مهمان خویشان خود است و مدتی کم بین آنها مانده سپس کوچ می کند (۱۸۲).]

شیخ صدوق رحمه الله از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حضرت عیسی بن مریم عليه السلام گذشت به قبری که صاحب آن قبر را عذاب می کردند، پس از یکسال، دیگر باره حضرت عیسی از آنجا عبور کرد، دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده. پس گفت: ای پروردگار من! من گذشتم به این قبر در سال گذشته، دیدم صاحبش در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم می بینم عذاب از او برداشته شده؟ پس وحی رسید به عیسی عليه السلام که یا روح الله! از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که به حدّ بلوغ رسید، پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد، پس من آمرزیدم او را به سبب این عمل که فرزندش بجا آورد. (۱۸۳)

فصل چهارم: قیامت

یکی از منازل هولناک آخرت، قیامت است که هَولش عظیم، بلکه از هر هَولی، اعظم و فَزَعش فَزَعِ اکبر است و حق تعالی در وصف آن فرموده:

﴿... تَقُلْتُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً...﴾ (۱۸۴)؛

«... سنگین و گران و عظیم است قیامت از حیثِ شدائد و هَولهای او در آسمانها و زمین، یعنی بر اهل آنها از ملائکه و جنّ و انس، نیاید شما را مگر ناگهان...»

قُطبِ راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت عیسی علیه السلام از جبرئیل علیه السلام پرسید: کی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه گرفت او را، به حدّی که افتاد [و] غَشّ کرد. پس چون به حال آمد گفت یا رُوحَ اللَّهِ، نیست مسئُولِ به امرِ قیامت، اعلمِ از سائل، پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند (۱۸۵).

و شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل علیه السلام به جانب آسمان افتاد، پس رنگش تغییر کرد از ترس به حدّی که مانند زعفران شد. پس خود را چسبانید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به آن حضرت پناه برد.

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نظر افکند به آنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود، دید مَلَکی را که پرکرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است. پس آن مَلَک رو کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، من رسول خدایم به سوی تو که تو را مُخیر سازم که پادشاه باشی و رسول، بهتر است به سوی تو؛ یابنده باشی و رسول؟

پس حضرت التفات کرد به سوی جبرئیل، دید رنگش به حال اول برگشته و به حال آمده.

جبرئیل عرض کرد: بلکه اختیار کنید که بنده و رسول باشید.

پس پیغمبر ﷺ گفت: می خواهم بنده و رسول باشم. پس آن مَلک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم، بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان سوم. به همین نحو رفت تا آسمان هفتم. هر آسمانی را یک گام خود کرد، و هر چه بالا رفت کوچک شد تا آنکه به اندازه مرغ کوچکی شد.

پس حضرت رو به جبرئیل کرد و فرمود: همانا من مشاهده کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزی را که مرا بیشتر ترسانیده باشد از تغییر کردن رنگ تو! جبرئیل گفت: یا رسول الله! مرا ملامت مفرما. آیا دانستید که این مَلک کی بود؟ این اسرافیل «حاجِبُ الرَّبِّ» بود و از زمانیکه حق تعالی آسمان ها و زمین را خلق فرموده از مکان خود پایین نیامده ^(۱۸۶). چون من او را دیدم که به سوی زمین می آید، گمان کردم که آمده است برای برپا کردن قیامت، پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید.

پس چون دیدم که برای امر قیامت نیامده، بلکه حق تعالی چون شما را برگزیده به جهت بزرگی شما، او را به نزد شما فرستاده، رنگم به حال اول آمد و نفسم به سوی من برگشت. - الخبر - ^(۱۸۷).

و در روایتی است که نیست مَلکِ مُقَرَّبِی و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرائی و نه دریایی مگر آنکه بترسند از روز جمعه برای آنکه قیامت برپا می شود در آن ^(۱۸۸).

فقیر گوید شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر اشیاء که ذکر شد، ترسیدن اهل آنها و مُوکلّین آنها باشد، چنانکه مفسّرین در معنی آیه «تَقُلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۱۸۹) گفته اند.

و روایت شده که چون حضرت رسول ﷺ قیامت را ذکر می نمود، شدید می شد صوت آن حضرت، و سرخ می شد رخسار آن جناب^(۱۹۰).

و «شیخ مفید» در «ارشاد» نقل کرده که چون حضرت رسول ﷺ از غزوه «تبوک» به مدینه مراجعت فرمود، رسید به خدمت آن حضرت «عمرو بن معدیکرب»، حضرت به او فرمود: اسلام بیاور ای عمرو! تا خدا تو را ایمن گرداند از فزع اکبر، یعنی ترسی که بزرگترین ترسهاست. عمرو گفت: ای محمد ﷺ و سلم فزع اکبر کدام است؟ من کسی هستم که ترس بر من وارد نمی شود.

مؤلف گوید که از این کلام معلوم می شود دلیری و قوّت قلب عمرو. نقل شده که او از شجّعان نامی روزگار بوده و فتوح عجم، بسیاری از آن بر دست او واقع شده، و شمشیر او «صمصامه» معروف بود، و وقتی با او [شمشیر] به یک ضربت، تمام قوائم شتر را از هم جدا کرد^(۱۹۱). و عمر بن الخطّاب در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد، عمرو آنرا حاضر کرد. عمر آنرا کشید و بر محلی زد که تیزی او را امتحان کند ابداً اثر نکرد. عمر او را دور افکند و گفت: این چیزی نیست. عمرو گفت: ای امیر! شما از من شمشیر طلبیدید نه بازویی که آن شمشیر را می زد^(۱۹۲). عمر از سخن عمرو بدش آمد و او را عتاب کرد و به قولی او را بزد^(۱۹۳).

و بالجمله چون عمرو گفت من از فزع اکبر نمی ترسم، حضرت رسول ﷺ و سلم فرمود: ای عمرو! چنین نیست که گمان کرده ای. همانا صیحه ای زده

شود بر مردم یک صیحه ای که باقی نماند میتی مگر آنکه زنده شود و نماند زنده [ای] مگر آنکه بمیرد، مگر آنهایی که خدا خواسته نمیرند. پس یک صیحه دیگر برایشان زده شود که تمامی زنده شوند و صف بکشند، و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود، و پاره ها از آتش جهنم جدا شود مانند کوهها و افکنده شود. پس نماند صاحب روحی مگر آنکه دلش کنده شود و گنااهش را یاد کند و مشغول به خود شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد. پس کجایی تو ای عمرو از این؟ عمرو گفت: همانا من می شنوم امری را که عظیم و بزرگ است (۱۹۴).

پس ایمان آورد به خدا و رسول ﷺ با قوم خود. و بالجمله روایات در این باب بسیار است که از همگی استفاده میشود که هول قیامت هول بسیار بزرگست و به حدی قیامت هولناک است که اموات و مردگان در عالم برزخ و قبر نیز هَوْل و وحشت آن را دارند به نحوی که بعضی از مردگان که به دعای اولیاء خدا زنده شدند دیده شدند که موهای شان تمام سفید بوده. سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند، گفتند: ما را وقتی که امر کردند به زنده شدن، گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هَوْل قیامت تمامی موهای ما سپید شد.

اینک ما در اینجا ذکر می کنیم بعض [ی چیزهایی را که سبب تَخْلُص از شدائد قیامت و ایمنی از فَرَج اکبر خواهد بود و آنها ده امر است: اول: روایت شده که هر که بخواند سوره «یوسف ۱۱۲» را در هر روز یا در هر شب، روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند جمال یوسف ۱۱۲ باشد، و نرسد به او فَرَج و ترسی [در] روز قیامت (۱۹۵).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که بخواند سوره «دُخان» را در نمازهای فریضه و نافله، حق تعالی او را مبعوث فرماید در جمله آنهایی که ایمن و بی ترسند ^(۱۹۶).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مَرُوی است که هر که بخواند سوره «أَحْقَاف» را در هر شب یا در هر جمعه، نرسد به او ترسی در دنیا، و ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت ^(۱۹۷).

و نیز از آن حضرت منقول است که هر که بخواند سوره «وَالْعَصْرِ» را در نمازهای نافله خود، مبعوث شود روز قیامت با صورت سفید و روشن، و دهانش به خنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود ^(۱۹۸).

دوم: شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سپید کرده باشد، ایمن گرداند حق تعالی او را از فَرَع و ترس روز قیامت ^(۱۹۹). سوم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در راه مکه خواه در وقت رفتن باشد یا در وقت برگشتن، ایمن و بی ترس گردد از فَرَع اکبر، یعنی ترس بزرگ روز قیامت ^(۲۰۰).

و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در یکی از دو حَرَم، یعنی حرم مکه و حرم مدینه - زَادَهُمَا اللَّهُ شَرَفًا وَ تَعْظِيمًا - خداوند مبعوث فرماید او را از جمله آنهایی که ایمن و بی ترسند ^(۲۰۱).

چهارم: شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که دفن شود در حرم - یعنی حرم مکه معظمه - ایمن شود از فَرَع اکبر ^(۲۰۲).

پنجم: شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که پیش آید او را فاحشه ^(۲۰۳) یا شهوتی، پس اجتناب کند از آن به جهت ترس از خداوند -

عَزَّوَجَلَّ - حق تعالی حرام فرماید بر او آتش جهنم را، و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ روز قیامت (۲۰۴).

ششم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که دشمن گیرد نفس خود را - نه مردم را - ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت (۲۰۵).
هفتم: شیخ اجل علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که فرو خورد خشم خود را و حال آنکه ممکن باشد او را که جاری کند و روان گرداند آنرا، پر کند خداوند دل او را از امن و ایمان روز قیامت (۲۰۶).
هشتم: حق تعالی در سوره نمل فرمود:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾

«هر که آورد در روز قیامت حسنه را پس از برای او است بهتر از آن و ایشان از فَزَعِ آن روز ایمنند» (۲۰۷).

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «حَسَنه» در این آیه، معرفت و ولایت و محبت ما اهل بیت است (۲۰۸).

نهم: شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که اعانت کند برادر مؤمن اندوهگین [تشنه را از توانایی خود، و آسایش دهد او را از غم و اندوهش، یا یاری کند او را بر قضاء حاجتش، برای او باشد از حق تعالی هفتاد و دو رحمت که یکی از آنها را حق تعالی در دنیا به او مرحمت فرماید که اصلاح کند به او، امر معاشش را، و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و هولهای روز قیامت او (۲۰۹).

مؤلف گوید که در خصوص قضاء حوائج برادران دینی روایات بسیار نقل شده. از جمله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مَرُوی است که کسیکه برود پی حاجت برادر مسلمان خود، حق تعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته

درآورد، و بر ندارد قدمی مگر آنکه بنویسد برای او حسنه ای، و محو فرماید از او سیئه ای، و بالا بُرد برای او درجه ای، و چون فارغ شود از حاجت او، بنویسد برای او اجر کسیکه حجّه و عمره ای بجا آورده باشد ^(۲۱۰).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که قضاء حاجت مرد مؤمنی افضل است از حجّه یعنی یک حج و حجّه و حجّه و شمردن تا ده حج ^(۲۱۱).

و روایت شده که در بنی اسرائیل هرگاه عابدی به نهایت عبادت می رسید اختیار می کرد از همه عبادات، کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را ^(۲۱۲).

و شیخ جلیل، «شاذان بن جبرئیل قمی» روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم بهشت نوشته شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى وَلِي اللَّهِ» از برای هر چیز حيله ایست ^(۲۱۳) و حيله سرور در آخرت چهار خصلت است: دست مالیدن بر سر یتیمان، و مهربانی کردن بر بیوه زنان، و رفتن پی حاجت مؤمنان، و تعهد و پرستاری از فقیران و مسکینان ^(۲۱۴)... الی غیر ذلک.

لذا علما و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست.

دهم: شیخ کلینی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را بر قبر و بخواند: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ﴾ را هفت مرتبه، ایمن گردد روز فزع اکبر ^(۲۱۵).

مؤلف گوید که در روایت دیگر است که رو به قبله کند و دست بگذارد روی قبر.

و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت، ممکن است برای خواننده باشد چنانچه ظاهر خبر است، و مُحْتَمَل است برای میت باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر می شود.

و این فقیر دیدم در مجموعه ای که شیخ اجلّ افقه، ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی معروف به شیخ شهید، به زیارت قبر استاد خود شیخ اجلّ عالم، فخرُ المُحَقِّقین، نَجَلِ آیه الله، علامه حلّی - رِضْوَانُ الله عَلَیْهِم اَجْمَعین - آمد و گفت: نقل می کنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والدِ ماجدش به سند خود از امام رضا علیه السلام که هرکه زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سوره «قدر» را و بگوید:

«اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْكَ رِضْوَاناً وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَ حَدِّتْهُمْ وَ تَوَسَّلْ وَ حَشَّتْهُمْ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

ایمن شود از فزع اکبر، خواننده و میت ^(۲۱۶).

مؤلف گوید که قبر فخرُ المُحَقِّقین - بنابر آنچه از کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر می شود - در نجف اشرف است و شاید نزدیک قبر والدش علامه رحمه الله در ایوان مطهر باشد.

فصل پنجم: بیرون آمدن از قبر

یکی از جاهای هولناک قیامت، ساعتی است که آدمی از قبر خود بیرون آید و این ساعت یکی از آن سه ساعت است که سخت ترین ساعات و وحشتناکترین آنها است بر فرزندان آدم ^(۲۱۷). حق تعالی در سوره معارج فرموده:

﴿فَذَرَهُمْ يُخْضُوا وَيَلْعَبُوا﴾ - اِلَى آخِرِ السُّورَةِ - (۲۱۸) (۲۱۹)

«بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند، تا ملاقات کنند روز خود را، آن روزی که موعود شده اند. روزی که بیرون آیند از قبرهای شان در حالی که شتاب کننده باشند که گویا به سوی عِلْمی بر پا شده سرعت می کنند، چنانکه لشکر پراکنده که عِلْم خود را برپا بینند به جانب آن شتاب کنان دوند، در حالیکه چشم های شان فرو افتاده که نمی توانند از هول نظر کنند، و فرو گرفته ایشان را خواری. این است آن روزی که وعده داده می شدند و به آن ترسیده می شدند».

از «ابن مسعود» روایت شده که گفت: «من نشسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن جناب فرمود: همانا در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال. اول، موقف بیرون آمدن از قبر است که حبس می شوند هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی، پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد به خدا و به بهشت و دوزخ و به بعث و حساب و قیامت و مُقَرَّر به خدا باشد و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از جانب خدا آمده، نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی» ^(۲۲۰).

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرموده:

«وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً قِيَاماً قَدْ أَجْمَعَهُمُ الْعَرَقُ وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ، فَأَحْسَنُهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً وَلِنَفْسِهِ مَتَسَعاً».^(۲۲۱)

وصف کرده آنحضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها. فرموده که:

«آن روزی است که جمع می فرماید حق تعالی در آن، خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب ایشان به دقت و مناقشه و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان و حال مردم در آن روز به این نحو است که خاضع و فروتن ایستاده اند، و عَرَقِ ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین، ایشان را به سختی و شدت می جنباند، و از همگی مردم، حال آن کسی بهتر است که برای قَدَمِ های او جایی باشد و به قدری که بخواهد نَفَسِ بکشد محلِ نَفَسِ داشته باشد».

و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مثلِ مردم، روز قیامت در وقتی که ایستاده اند برای امر پروردگار عالمین، مانند تیر است در ترکش. ^(۲۲۲) یعنی همچنانکه تیرها را دسته کرده در ترکش جای می دهند به حدی که از تنگی جای تکان نمی خورند، همین طور جای آدمی نیز تنگ است در آن روز، به حدی که نیست از برای او مگر موضعِ قَدَمِ او و قدرت ندارد که از محلّ خود جدا شود.

و بالجمله این موقف، موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند چیزی [خبری در حال بعض اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان.

اول: شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود: شک کننده در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام

برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طوقی باشد از آتش، که در آن سیصد شعبه باشد. که بر هر شعبه [ای] از آن شیطانی باشد که رو تُرش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او. (۲۲۳)

دوم: شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهای شان که بسته شده باشد دست های شان به گردن های شان، به حدّی که قدرت نداشته باشند که بگیرند به دست های شان به اندازه یک سر انگشت، با ایشان ملائکه باشند که سرزنش کنند ایشان را سرزنش سختی، بگویند: این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی از خیر بسیار، اینها اشخاصی هستند که حق تعالی به ایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حقّ خدا را که در اموال شان بود. (۲۲۴)

سوم: شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی طولانی که هر که نمّامی و سخن چینی کند ما بین دو نفر، مسلّط کند حق تعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت. پس چون از قبر خود بیرون آید مسلّط فرماید حق تعالی بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را به دندان بکند تا داخل جهنّم شود. (۲۲۵)

چهارم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر که پُر کند چشم خود را از نگاه کردن به زن نامحرم، حق تعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالی که میخ دوز کرده باشند او را به میخ های آتشی، تا حق تعالی حکم فرماید ما بین مردم، پس امر شود که او را ببرند به [سوی] آتش. (۲۲۶)

پنجم: و نیز از آنحضرت - صلوات الله علیه و آله - روایت کرده که فرمود: شارب الخمر محشور می شود روز قیامت در حالی که رویش سیاه، و

چشمهایش کبود باشد، و مایل و کج شده باشد کُنج دهانش، و جاری باشد آب دهانش، و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش. (۲۲۷)

و در علم الیقین محدّث فیض است که روایت شده در [حدیث] صحیح که شارب الخمر محشور می شود روز قیامت در حالیکه کوزه [ای] در گردنش است و قدّاح در دستش و بویش گندیده تر است از هر مرداری که بر روی زمین است، لعنت می کند او را هر که می گذرد بر او از خلایق.

ششم: شیخ صدوق از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود: روز قیامت شخص دو رو می آید در حالی که بیرون کرده زبانش را از قفای خود، و یک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش رو در حالی که شعله می کشند از آتش تا افروخته کند جسد او را. پس گفته شود این است آن کسی که در دنیا دو رو و دو زبان بوده و به این، روز قیامت شناخته می شود. (۲۲۸)

و بدانکه چیزهایی که نافع است برای این موقف، بسیار است و ما به چند چیز از آن اشاره می کنیم.

اول: در حدیثی وارد شده که هر که تشییع کند جنازه [ای را، حق تعالی موکّل فرماید به او ملائکه ای که با ایشان باشد رایاتی [پرچم هایی، تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش. (۲۲۹)

دوم: شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که برطرف کند از مؤمنی اندوهی، حق تعالی برطرف کند از او اندوه های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالی که دلش خنک و سرد باشد. (۲۳۰)

سوم: شیخ کلینی و صدوق از سدید صیرفی روایت کرده اند در خبری طولانی که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی یعنی قالب و کالبدی که پیش روی او

باشد، پس هر چه ببیند مؤمن، هولی از هولهای روز قیامت، آن مثال به او گوید: اندوهناک مشو و مترس و مژده باد تو را به سرور و کرامت از حق تعالی و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب. پس حق تعالی حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را به بهشت، و آن مثال در جلو او باشد. پس مؤمن به او گوید: خدا رحمت کند تو را، خوب رفیقی بودی برای من. بیرون آمدی با من از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا به سرور و کرامت از حق تعالی تا دیدم من آن را. پس تو کیستی؟ گوید: من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا. حق تعالی خلق فرموده مرا از آن تا تو را بشارت دهم. (۲۳۱)

چهارم: و نیز شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی بپوشاند، حق است بر حق تعالی که او را از جامه های بهشت بپوشاند، و آنکه بر او سختی های مرگ را آسان کند، و بر او قبر او را گشاد کند و آنکه وقتی که از قبر خود بیرون آید ملائکه را به مژده ملاقات کند. یعنی ملائکه او را بشارت و مژده دهند و اشاره به همین است آیه شریفه:

﴿وَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (۲۳۲) (۲۳۳)

[«فرشتگان با آنها ملاقات کرده و می گویند این همان روزی است که به آن وعده داده می شدید»].

پنجم: سید [بن طاووس در کتاب اقبال روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر کسی که در ماه شعبان هزار مرتبه بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» بنویسد حق تعالی برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال، و بیرون بیاورد از قبرش روز قیامت و رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و از صدیقین نوشته شود. (۲۳۴)

ششم: خواندن دعای جوشن کبیر در اول شهر ماه رمضان است. (۲۳۵)

خَتَمُ ذِكْرِهِ حَتْمٌ

شایسته است که ما در اینجا یک چیزی که مناسب مقام است نقل کنیم. و این فصل را به آن ختم کنیم:

شیخ اجلّ امین الدّین طبرسی رحمه الله در مجمع البیان نقل کرده از «براء بن عازب» که گفت: نشسته بود معاذ بن جبل نزدیک حضرت رسول ﷺ در منزل «ابی ایوب أنصاری»، پس مُعَاذ گفت: یا رسول الله خبر ده از قول حق تعالی:

﴿يَوْمَ يَنْفَعُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ (۲۳۶) - [الی آخر] الآیات -

«روزی که دمیده شود در صور پس بیایید شما فوج فوج»

حضرت فرمود: ای مُعَاذ سؤال کردی از امر عظیمی! پس رها کرد چشمهای خود را. (۲۳۷)

پس فرمود: محشور شوند ده صنف از امت من مُتَفَرِّق و پراکنده، که خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان، و تغییر داده باشد صورت شان را به این صورت ها:

اول: بعضی [به صورت بوزینه باشند.

دوم: بعضی بر صورت خوک ها [باشند].

سوم: بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورت هایشان از زیر و بکشند ایشان را به صورت ها به محشر.

چهارم: بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند.

پنجم: بعضی کران و گنگان باشند که چیز [ی فهم نکنند.

ششم: بعضی بمکند زبان های شان را، پس روان باشد چرک از دهان شان
عوض آب دهان شان به نحوی که پلید شمرند ایشان را اشخاصی که در قیامت
جمع شده اند.

هفتم: بعضی بریده باشد دستها و پاهایشان.

هشتم: بعضی آویخته باشند به تنه های درخت آتشی.

نهم: بعضی گندیده تر باشند از مردار.

دهم: بعضی پوشیده باشند جُبه های تمام و دراز از قَطْران^(۲۳۸) که تمام اندام
ایشان را گرفته باشد و چسبیده باشد به پوستهای ایشان.
پس آنهایی که به صورت بوزینه اند ایشان اشخاصی هستند که سخن چینی و
نمّامی می کنند.

و آنهایی که به صورت خوک ها باشند ایشانند اهل سُخت، یعنی کسب های
حرام مثل رشوه.

و اما آنان که نگونسارند، پس خورندگان ربا می باشند.

و آنان که کورند، کسانی هستند که به جَوْر [و ظلم حکم می کنند.

و آنان که کر و گُنْگ می باشند، اشخاصی هستند که به عملهای خود عَجَب
می کنند.

و آنان که می مکند زبان هایشان را، علما و قاضیانند که اعمال شان مخالف
است با اقوال شان.

و آنان که دستها و پاهای شان بریده است، کسانی باشند که اذیت می کنند
همسایگان را.

و آنان که به دار آتشی آویخته شده اند، کسانی هستند که سعایت و سخن
چینی می کنند برای مردم نزد سلطان.

و آنان که گندیده ترند از مردار، اشخاصی هستند که بهره می برند از شهوات
و لذات، و منع می کنند حقّ خدا را که در اموال شان است.

و آنان که پوشیده اند جُبّه ها [۱] ی از قطران، پس ایشانند اهل فخر و کِبَر.

(۲۳۹)

فصل ششم: میزان

توضیح

یکی از مواقف مهوله قیامت موقف میزان و سنجیدن اعمال است

قالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَوَّلِ سُورَةِ الْأَعْرَافِ:

﴿وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ (۲۴۰)

«وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای (۲۴۱) او یعنی حسنات او، پس ایشانند رستگاران، و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که زیان کردند جانهای خود را به سبب آنچه بودند که به آیات ما ظلم می کردند یعنی انکار می کردند عوض آنکه تصدیق کنند».

و در سوره قارعه فرموده: ﴿الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ تَا آخِر سوره قارعه...﴾

«قارعه» یعنی قیامت به جهت آنکه می کوبد دلها را به فزع و ترس. پس معنی چنین باشد: «قیامت و چیست قیامت؟ و چه دانا کرد تو را که چیست آن؟ روزی که می باشند مردم مانند پروانه پراکنده، و می باشند کوهها مانند پشم رنگ شده و حلاجی شده. پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده، و اما آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس مأوایش «هاویه» است، و چه دانا کرد تو را که چیست هاویه؟ آن آتشی است بسیار سوزنده». (۲۴۲)

بدانکه برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل آن جناب - صلوات الله عليهم اجمعين - و مثل حُسنِ

خُلُق نباشد، و ما در اینجا به ذکر چند خبر در فضیلتِ صَلَوَات و سه روایت با چند حکایت در حُسْنِ خُلُق، کتاب خود را زینت می دهیم.

اما اخبار در فضل صلوات

اول

شیخ کلینی رحمه الله به سند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمودند: گذاشته نمی شود در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و همانا گذاشته شود اعمال شخص در میزان، پس سبک باشد میزانش، پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در میزانش، پس سنگین شود میزانش. ^(۲۴۳)

دوم

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود: من روز قیامت نزد میزانم، پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفه سیئاتش را سنگین کند، بیاورم من صلوات او را که بر من فرستاده، تا سنگین کنم به آن کفه حسناتش را. ^(۲۴۴)

سوم

و نیز شیخ صدوق رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر که قدرت نداشته باشد بر چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که آن، خراب و ویران می کند گناهان را. ^(۲۴۵)

چهارم

از «دَعَوَاتِ رَاوَنْدِی» نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق به من، حق است بر خداوند - عزوجل - که پیامرزد گناهان او را که در آن شب و آن روز کرده است. ^(۲۴۶)

پنجم

و نیز از آن حضرت مَرَوِی است که در رُؤیا دیدم عمرویم حمزة بن عَبْدُ الْمُطَّلِب و برادرم جعفر بن ابی طالب را که در پیش آنها طَبَقی است از سِدْر، پس یک ساعتی ^(۲۴۷) از آن میل کردند پس از آن سِدْر مُبَدَّل به انگور شد، پس یک ساعتی از آن خوردند پس آن انگور رُطَب شد، پس یک ساعتی از آن میل کردند. من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد، چه عملی یافتید که از همه اعمال افضل باشد؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد، یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو، و سِقَايَتِ آب، و محبت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام. (۲۴۸)

ششم

نیز از آن حضرت مَرَوِی است که هرکه صلوات بفرستد بر من در کتابی، ^(۲۴۹) پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی که اسم من در آن کتاب است. ^(۲۵۰)

هفتم

شیخ کلینی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که فرمود: هرگاه ذکر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شود، پس بسیار صلوات بر او بفرستید. پس بدرستی که هرکه صلوات فرستد بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یک مرتبه، صلوات فرستد حق تعالی بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه، و باقی نماند از مخلوقات الهی چیزی مگر آنکه صلوات فرستد بر آن بنده، به جهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش. پس کسی که رغبت نکند در این، پس او جاهلی است مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش. ^(۲۵۱)

فقیر گوید: که شیخ صدوق رحمه الله در معانی الاخبار روایت کرده از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام در معنی ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ ... - الآية.

که آن حضرت فرمود: صلوات از خداوند عزوجل رحمت است و از ملائکه تزکیه است و از مردم دعاست. (۲۵۲)

و در همان روایت است که راوی گفت: ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمد و آل محمد ﷺ؟ فرمود: می گویند:

«صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

گفت: گفتم: چه ثواب است برای کسی که این صلوات را بر پیغمبر بفرستد؟ فرمود: ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است [به خدا قسم] مثل روزی که از مادر متولد شده. (۲۵۳)

هشتم

«شیخ أبو الفتوح رازی» روایت کرده از حضرت رسول ﷺ که فرمود: در شب معراج چون به آسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول بود به حساب کردن و شماره کردن به انگشتان. از جبرئیل پرسیدم که کیست این ملک و چه چیز را حساب می کند؟ جبرئیل گفت: این ملکی است موكّل به دانه های باران، حفظ می کند که چند قطره از آسمان به زمین نازل شده. پس من گفتم به آن ملک که تو می دانی از زمانی که حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده؟ گفت: یا رسول الله! قَسَمَ به آن خدایی که تو را به حق فرستاده به سوی خلق، غیر از آنکه من می دانم چند قطره نازل شده از آسمان به زمین، به تفصیل می دانم چند قطره به دریا فرود آمده و چند قطره در بیابان، و چند قطره در معموره و چند قطره در بُستان، و چند قطره در شوره زار و چند قطره در قبرستان، حضرت فرمود: من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب خود.

پس گفت: یا رسول الله! با این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیزی را قدرت ندارم. گفتم: آن کدام حساب است؟ گفت: قومی از امت تو که در جایی حاضر می شوند و اسم تو برده می شود نزد ایشان، پس صلوات می فرستند بر تو، من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم. (۲۵۴)

نهم

شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صَلَوَاتِ عصر جمعه:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

هر که این صَلَوَات را هفت مرتبه بگوید خداوند ردّ کند بر او به عدد هر بنده حسنه ای، و عملش در آن روز مقبول باشد و بیاید در روز قیامت در حالی که ما بین دیدگانش نوری باشد. (۲۵۵)

دهم

روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

نمیرد تا امام قائم عجل الله فرجه را درک نماید. (۲۵۶)

و اما روایات در حُسنِ خُلقِ پس چنین است

روایت اول

از «آنس بن مالک» منقول است که گفت: وقتی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم و بر تن شریف آن جناب بُردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زبر بود، که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آن حضرت را گرفت و سخت کشید به نحوی که حاشیه ردا در بُنِ گردنِ آن جناب اثر کرد. پس گفت:

ای محمد! بار کن بر این دو شتر من از مالی که نزد تو است، زیرا که آن مال خدا است نه مال تو و نه مال پدر تو.

حضرت در جواب او سکوت نمود، آنگاه فرمود: مال، مال خدا است و من بنده خدا هستم. پس فرمود: آیا قصاص بکنم از تو ای اعرابی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: چرا؟ گفت: زیرا که شیوه و خُلقِ تو آنست که بدی را به بدی مکافات نکنی. حضرت خندید و امر فرمود که بر یک شترِ او جو بار کردند و بر شتر دیگرش خرما، و به او مرحمت فرمود. (۲۵۷)

مؤلف گوید که ذکر کردنِ من این روایات را در این مقام به جهت تبرک و تیمّن است نه برای بیان حُسن خلق حضرت رسول ﷺ یا ائمه هدی علیهم السلام، زیرا شخصی را که حق تعالی در قرآن کریم به «خلق عظیم» یاد فرماید و علمای فریقین در سیرت و خصال حمیده اش کتابها نوشته باشند و عُشری از اَشارِ آن را احصاء ننموده باشند، دیگر چیز نوشتن من در این باب سماجت است. وَلَقَدْ أَجَادَ مَنْ قَالَ:

مُحَمَّدٌ ﷺ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَ الثَّقَلَيْنِ
وَ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ
فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ
وَ لَمْ يَدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ
وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [مُلْتَمِسٌ
غُرَفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيمِ
وَ هُوَ الَّذِي (۲۵۸) تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صُورَتُهُ
ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِيءٌ النَّسَمِ
مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِيكِ فِي مُحَاسِنِهِ

فَجَوَّهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ
فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ
وَأَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ (٢٥٩)

روایت دوم

از «عِصَامِ بْنِ الْمُصْطَلِقِ شَامِي» نقل شده که گفت: وقتی داخل مدینه معظمه شدم، حسین بن علی علیه السلام را دیدم، پس به عَجَب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که از پدر او در سینه داشتیم، پس نزدیک شدم و گفتم: توئی پسر ابو تراب؟ - معلوم باشد که اهل شام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به «ابو تراب» تعبیر می کردند و گمان می کردند که به این اسم، تنقیص آن جناب می کنند و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حُلّی و حُلّ به آن حضرت می پوشانیدند - .
بالجمله «عِصَام» گفت: به امام حسین علیه السلام گفتم: تویی پسر ابو تراب؟ فرمود: بلی.

فَبَالَغْتُ فِي شَتْمِهِ وَ شَتْمِ أَبِيهِ؛ یعنی «هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت و پدرش گفتم»

فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً عَاطِفٍ رَوَّوفٍ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود: (٢٦٠)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ﴾ (٢٦١)

- و این آیات اشاره است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب فرموده. از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند صلی الله علیه و آله و سلم

و مُتَوَقِّعٍ زِیَادَتَرِ نَبَاشِد و بَدی رَا بَهِ بَدی مَکَافَاتِ نَدَهِد، و اَز نَادَانَانِ رُو بَگَرْدَانَد،
و دَر مَقَامِ وَسُوسَهِ شَیْطَانِ پَنَاهِ بَهِ خُدا گِیرَد -.

ثُمَّ قَالَ: «خَفِّضْ عَلَیْكَ، اِسْتَغْفِرِ اللّٰهَ لِيْ وَ لَكَ».

پس به من فرمود: آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب
آمزش کن از خدا برای من و برای خود. ^(۲۶۲) همانا اگر تو طلب یاری کنی از
ما، تو را یاری کنیم و اگر طلب عطا کنی تو را عطا کنیم، و اگر طلب ارشاد کنی
تو را ارشاد کنیم.

«عصام» گفت: من از جسارت های خود پشیمان شدم. آن حضرت به
فراست یافت پشیمانی مرا. فرمود:

﴿لَا تُثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ﴾.

و این آیه شریفه حکایت کلام حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام است به برادران
خود که در مقام عفو از تقصیرات آنها فرموده که: «عتاب و ملامتی نیست بر
شما، بیامزد خداوند شماها را و او است اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ». ^(۲۶۳)

پس آنجناب فرمود بمن که تو از اهل شامی؟ گفتم: بلی. فرمود: «شِنْشِنَةُ
أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ» و این مثلی است که حضرت به آن تَمَثَّلُ جُست حاصل آنکه
این دشنام و ناسزا گفتن به ما عادت و خوی اهل شام است که مُعاویَه در میان
آنها سُنَّت گذاشت پس فرمود: «حَیَانَا اللّٰهُ وَ اِیَاكَ» هر حاجتی که داری به نحو
اِنْبِسَاط و گشاده رویی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد اَفْضَلِ
ظَنُّ خود به من اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی

«عصام» گفت: از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارت ها و
دشنام ها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم که به
زمین فرو روم، لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به

مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند، لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش. (۲۶۴)

مؤلف گوید که صاحب «کشاف» در ذیل آیه شریفه «لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» - که حضرت سیدالشهداء علیه السلام تمثّل به آن جُست - روایتی از حُسنِ خُلقِ یوسفِ صِدِّیق نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است. و آن روایت این است که برادران یوسف علیه السلام پس از آنکه شناختند یوسف را، برای آن جناب پیغام دادند که تو ما را می خوانی صبح و شام سِرِ سفره خود، ما خجالت می کشیم و حیا می کنیم از تو، به واسطه آن تقصیراتی که از ما نسبت به جناب تو سر زده. حضرت یوسف علیه السلام فرمود: چرا حیا می کنید و حال آنکه شما سبب عزّت و شَرَفِ من هستید؟ زیرا که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان به همان چشم اوّل به من نظر می کنند و می گویند:

«سُبْحَانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدًا بَیْعَ بَعِشْرَیْنِ دِرْهَمًا، مَا بَلَغَ»

«مُنَزّه است خداوندی که رسانید بنده ای را که بیست درهم خریده شده به

این مرتبه از رفعت»

و به تحقیق که من الآن به واسطه شما شَرَف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم، زیرا که دانستند شما برادران من هستید و من عبد نبودم بلکه نواده ابراهیم خلیلم. (۲۶۵)

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف به هم رسیدند یعقوب پرسید: پسر جان بگو برایم که چه بر سرت آمد؟ گفت: بابا می پرس از من که برادرانم با من چه کردند، بلکه می پرس که حق تعالی با من چه کرد. (۲۶۶)

روایت سوم

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می کرد و ناسزا به آن جناب می گفت هر وقت که آن حضرت را می دید، و به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می داد، تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کرد که بگذار ما این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار، نهی شدیدی، و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجاست؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد.

وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت. حضرت به همان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعه او شد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال، از آنجا نیا. حضرت به همان نحو که می رفت، رفت تا رسید و نشست نزد او و با گشاده رویی و خنده سخن گفت، و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ گفت: صد اشرفی. فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟ گفت: غیب نمی دانم. حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت: امید دارم که دویست اشرفی عاید شود.

پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود، و به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و زراعتت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آن آنچه امیدواری.

عُمَری برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید. حضرت تبسم فرمود و برگشت.

پس از این عُمَری را در مسجد دیدند نشسته، چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۲۶۷)

اصحابش با وی گفتند که قصه تو چیست، تو پیش از این غیر این می گفتی؟
گفت: شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید، پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن.
اصحابش با او مُخَاصَمَه کردند، او نیز با ایشان مخاصمه کرد.
پس حضرت به کسان خود فرمود که کدام یک بهتر بود، آنچه شما اراده کرده
بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی و
کفایت کردم شر او را به آن. (۲۶۸)

و اما حکایات در حُسن خلق پس چنین است

حکایت اول

نقل است که روزی مالک اشتر رحمه الله می گذشت در بازار کوفه، و بر تن
آن جناب پیراهنی از خام و بر سرش عمامه [ای از خام بود. یکی از مردمان
بازاری که او را نمی شناخت به نظر حقارت به او نگاه کرد و از روی استهزاء و
استخفاف، بُدْءَه - یعنی گلوله گلین - به جانب آن جناب افکند. مالک از او
بگذشت و چیزی به او نگفت، پس به آن مرد گفتند که آیا دانستی که با چه کس
این اهانت و استهزاء نمودی؟ گفت: نه. گفتند: این شخص مالک اشتر - یار
امیرالمؤمنین علیه السلام - بود.

آن مرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را دریابد و
عذرخواهی نماید. مالک را یافت که در مسجد رفته و به نماز ایستاده. چون از
نماز فارغ شد، آن مرد افتاد روی پاهای مالک که ببوسد.

مالک فرمود: چه امر است؟ گفت: عذر می خواهم از آن جسارتی که کرده
ام. مالک فرمود: که باکی نیست بر تو، به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم
مگر برای آنکه استغفار کنم برای تو. (۲۶۹)

مؤلف گوید: ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کسب اخلاق کرده، با آنکه از امراء لشکر آن حضرت است و شجاع و شدید الشوکه است و شجاعتش به مرتبه ای است که ابن ابی الحدید گفته که اگر کسی قَسَم بخورد که در عرب و عجم شجاعتش از اشتر نیست مگر استادش امیرالمؤمنین علیه السلام، گمان می کنم که قَسَمش راست باشد. چه بگویم در حق کسی که حیات او مُنْهَزِم کرد اهل شام را و ممات او مُنْهَزِم کرد اهل عراق را، و امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او فرموده که اشتر برای من چنان بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، و به اصحاب خود فرموده که کاش در میان شما مثل او دو نفر بلکه کاش یک نفر مثل او داشتم. و شدت شوکتش بر دشمن، از تأمل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم می شود.

بَقِيتُ وَفَرَى ^(۲۷۰) وَ انْحَرَفْتُ عَنِ الْعُلَى وَ لَقِيتُ اُضْيَافِي بِوَجْهِ عُبُوسٍ
 اِنْ لَمْ اَشْنِ عَلَى بَنِ هِنْدٍ غَارَةً لَمْ تَخُلْ يَوْمًا مِنْ نِهَابٍ ^(۲۷۱) نُفُوسٍ
 خَيْلاً كَأَمْثَالِ السَّعَالَى ^(۲۷۲) شُرْبًا ^(۲۷۳) تَغْذُو بَيْضٍ فِي الْكَرِيهَةِ شُوسٍ ^(۲۷۴)
 حَمِي الْحَدِيدُ عَلَيْهِمْ فَكَانَهُ وَمَضانُ ^(۲۷۵) بَرْقٍ أَوْ شُعَاعُ شُمُوسٍ ^(۲۷۶)

[* از جود و شرافت و مهمان نوازی دور باشم اگر بر معاویه هجوم نیاورم]

* و اسبان غول پیکر ورزیده همراه با شمشیرهای بلند بر او نتازانم

* به گونه ای آهن تافته بر لشکرش بیارم

* که گویی برق آسمان می جهد و یا خورشید پرتو افکند.

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدت و شوکت، حُسنِ خُلقِ او به مرتبه [ای رسیده که یک مرد سوقی به او اهانت و استهزاء می نماید، ابداً تغییر حالی برای او پیدا نمی شود بلکه می رود در مسجد نماز بخواند و دعا و

استغفار برای او نماید. و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه او بر نفس و هوای خود بالاتر از شجاعت بدنی او است. قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

«أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^(۲۷۷)؛

[«شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غالب شود»].

حکایت دوم

شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک در ترجمه سلطان العلماء و المحققین و افضل الحكماء و المتكلمین، وزیر اعظم، أستاذ من تأخر و تقدّم، ذوالفیض القدسی جناب خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره نقل کرده که روزی کاغذی به دستش رسید از شخصی که در آن، کلمات زشت و بدگویی به ایشان داشت، از جمله این کلمه قبیحه در آن بود که: «یا کلب بن کلب».

محقق مذکور چون آن کاغذ را مطالعه فرمود جواب آن را به متانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدون یک کلمه زشتی. از جمله مرقوم فرمود که، قول تو خطاب به من: ای سگ، این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می رود و ناخنهایش طویل و دراز است و لكن من مُتَّصِبُ القامه ام و بَشَره ام ظاهر و نمایان است، نه آنکه مانند کلب، پشم داشته باشم، و ناخنهایم پهن است و ناطق و ضاحکم، پس این فصول و خواصی که در من است به خلاف فصول و خواص کلب است و به همین نحو جواب کاغذ او را نگاشت و او را در غیابتِ جُبِّ مِهانت گذاشت.^(۲۷۸)

مؤلف گوید که این خُلُق شریف از این محقق جلیل عَجَبی ندارد زیرا که آیه الله علامه حلی - رضوان الله علیه - در حق او فرموده که این شیخ، افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیه و نقلیه و کتب بسیاری در علم حکمت و احکام

شرعیه - بر مذهب امامیه - تصنیف فرموده و بزرگانی را که ما مشاهده کردیم در آفاق، این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق. (۲۷۹)

این فقیر گوید اینجا جای تمثّل به این شعر است:

هر بوی که از مشک و قَرَنَفَل شنوی از دولت آن زُلف چو سنبل شنوی
خواجه این حُسنِ خُلق را از رجوع به دستورالعمل و کردار ائمه اطهار -
صلوات الله علیهم - اخذ کرده، آیا نشینده ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
شنید که مردی قنبر را دشنام می دهد، قنبر خواست که دشنام او را برگرداند که
حضرت او را ندا کرد: «مهلاً یا قنبر» آرام باش ای قنبر، بگذار، که این شخص
دشنام دهنده خوار شود، همانا به سکوت خود خشنود می کنی خداوند رحمان
را و به خشم در می آوری شیطان را و شکنجه می کنی دشمن خود را. قسم به
آن خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید که مؤمن خشنود نمی کند خدا را
به چیزی مثل حلم و خشناک نمی کند شیطان را به چیزی مثل خاموشی، و
شکنجه نمی کند احمق را چیزی مثل سکوت از جواب او. (۲۸۰)

بالجمله مخالف و مؤالف خواجه را مدح و ستایش نموده اند، «جُرجی
زیدان» در «آدابُ اللّغة العربیة» در ترجمه او گفته که کتابخانه ای اِتّخاذ کرد و
مملوّ کرد آن را از کُتب، که عددش زیاده از چهارصد هزار مُجلّد بود. و اَقَامَ
الْمُنَجِّمِينَ وَ الْفَلَاسِفَةَ وَ وَقَفَ عَلَيْهَا الْاَوْقَافَ فَزَهَا الْعِلْمُ فِي بِلَادِ الْمَغُولِ عَلَى يَدِ
هَذَا الْفَارِسِيِّ كَأَنَّهُ قَبْسٌ مُنِيرٌ فِي ظُلْمَةٍ مُدْهِمَةٍ. (۲۸۱)

و این احقر در کتاب «فوائد الرضویه» که در تراجم علماء امامیه است ترجمه
این بزرگوار را به اندازه ای که فراخور آن کتاب بود نگاشتم (۲۸۲) و نوشتم که
اصل آن جناب از «وِشاره» است که یکی از بُلوکِ «جِهروُد» ده فرسخی بلده قم
است، لکن ولادت با سعادتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی

سنه ۵۹۷ - پانصد و نود و هفت - و در آخر روز دوشنبه هیجدهم ذی الحجة
سنه ۶۷۲ وفات کرد و در بقعه منوره کاظمیه - سَلَامُ اللَّهِ عَلَی سَاکِنِیْهَا - به
خاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند:

«وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ» (۲۸۳)

بعضی تاریخ فوت آن جناب را به نظم درآورده، گفته:

نصیرِ مَلّت و دین، پادشاه کشور فضل یگانه ای که چُنو مادرِ زمانه نژاد
به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی الحِجّه به روز هیجدهم درگذشت در بغداد

حکایت سوم

نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العظام، مرحوم حاج شیخ جعفر صاحب
«کَشَفُ الْغُطَاء» - رضوان الله علیه - در اصفهان پیش از آنکه نماز شروع کند
وجهی به فقرا قسمت نمود، پس از اتمام آن به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر
خبردار شد، بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جدّم را به من
باز ده.

فرمود: تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که به تو بدهم.

سید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسنِ مبارکِ شیخ افکند. شیخ از
محراب برخاست، و دامن خود را گرفت و در میان صفوفِ جماعت گردش کرد
و فرمود: هر که ریش شیخ را دوست می دارد به سید اعانت کند، پس مردم
دامن شیخ را پر از پول نمودند. شیخ آنها را به سید داد، پس از آن به نماز عصر
ایستاد.

خوب ملاحظه کن در این خُلُقِ شریف که به چه مرتبه رسیده در این
بزرگوار، که رئیس مسلمین و حجة الاسلام و فقیه اهل بیت علیهم السلام بوده، و
فقاہتش به مرتبه ای بوده که کتاب «کَشَفُ الْغُطَاء» را در سفر تصنیف کرده و

نقل شده که می فرموده: «اگر کتب فقهیه را همه را بشویند، من از حفظ از طهارت تا دیات را می نویسم» واولادش تمامی فقها وعلماء جلیل بوده اند.

شیخ ما ثقة الاسلام نوری - رحمة الله علیه - در حال آن جناب فرموده که اگر کسی تفکر و تأمل کند در مواظبت آن بزرگوار بر سنن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود - که می گفت: «تو جُعِيفِر بودی، پس جعفر شدی، پس شیخ جعفر گشتی، پس شیخ عراق گشتی، پس رئیس مسلمین شدی، یعنی فراموش مکن اوائل خود را»، - خواهد یافت او را که او از همان کسانی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وصف ایشان را فرموده برای احنف بن قیس. (۲۸۴)

فقیر گوید که آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف فرموده بعد از قتال اهل جمل، از جمله فقراتش این است:

«فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي لَيْلَتِهِمْ وَقَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ هَدَّاتِ الْأَصْوَاتُ وَ سَكَنتِ الْحَرَكَاتُ مِنَ الطَّيْرِ فِي الْوُكُورِ وَقَدْ نَهَنَهُمْ ^(۲۸۵) هَوْلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْوَعِيدُ عَنِ الرَّقَادِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: «أَقَامِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ؟» ^(۲۸۶) فَاسْتَيْقَظُوا لَهَا فَرَعَيْنَ وَ قَامُوا إِلَى صَلَوَتِهِمْ مُعُولِينَ بَاكِينَ تَارَةً وَ أُخْرَى مُسَبِّحِينَ يَبْكُونَ فِي مَحَارِبِهِمْ وَ يَرْنُونَ، يَصْطَفُونَ لَيْلَةً مُظْلِمَةً بِهِمَاءٍ يَبْكُونَ، فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ فِي لَيْلَتِهِمْ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ، مُنْحَنِيَةً ظُهُورُهُمْ، يَتَلَوْنَ أَجْزَاءَ الْقُرْآنِ لِصَلَوَتِهِمْ، قَدْ اشْتَدَّتْ أَعْوَالُهُمْ وَ نَحِيْبُهُمْ وَ زَفِيرُهُمْ، إِذَا زَفَرُوا خِلَتْ النَّارُ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُمْ إِلَى حَلَاqِيمِهِمْ، وَ إِذَا أَعْوَلُوا حَسِبْتَ السَّلَاسِلَ قَدْ صَفَّدَتْ فِي أَعْنَاقِهِمْ، فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ، إِذَا لَرَأَيْتَ قَوْمًا يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ يَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْنًا، «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» ^(۲۸۷) وَ «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» ^(۲۸۸)، قَدْ قِيدُوا أَقْدَامُهُمْ مِنَ التُّهْمَاتِ وَ أَبْكَمُوا السِّنَنَتَهُمْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا فِي أَعْرَاضِ

النَّاسِ، وَ سَجَمُوا أَسْمَاعَهُمْ أَنْ يَلِجَهَا خَوْضٌ خَائِضٌ وَ كَحَلُّوا أَبْصَارَهُمْ بَغْضٌ الْبَصَرِ
مِنَ الْمَعَاصِي وَ انْتَحَوْا دَارَ السَّلَامِ الَّتِي مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا مِنَ الرَّيْبِ وَ الْأَحْزَانِ».

(۲۸۹)

«اگر ببینی ایشان را در شب های ایشان، در وقتی که چشمها به خواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه ها آرام گرفته، می بینی ایشان را که هولِ روز قیامت و یومِ وعید بازداشته ایشان را از خفتن، همچنانکه حق تعالی فرموده: «آیا ایمن شدند اهلِ قُری [قریه ها] از اینکه بیاید ایشان را عذاب ما در شب، در حالی که ایشان خوابیده باشند؟» پس شبها بیدار باشند به حال ترس از هولِ قیامت، و به نماز ایستاده باشند در حالی که بانگ کنند و گریه کنند و گاهی به تسبیح مشغول باشند می گریند در محرابشان و فریاد می کنند. گسترانیده اند قَدَمها را برای عبادت با حال گریه در شب تاریک سیاه. پس اگر ببینی ایشان را ای أَحَنَف که در شب ها روی پاها ایستاده اند، خم شده کمرهایشان، می خوانند اجزاءِ قرآن را در نمازشان، شدید شده فریاد و گریه و بانگ شان وقتی که بانگ می کنند؛ خیال می کنی که آتش گرفته ایشان را تا حلقوم شان، و وقتی که صدای ایشان به گریه بلند شود گمان می کنی که در بند و زنجیر کرده اند گردن های شان را، پس هرگاه ببینی ایشان را در روز، می بینی مردمانی را که راه می روند بر زمین به آهستگی و بردباری و می گویند برای مردم خوبی. «و وقتی که سخن گویند با ایشان نادانان، گویند: سلام» و «هرگاه بگذرند به لغو و بیهوده، بگذرند گرامی». در بند کرده باشند قدم های خود را از موضع های تهمت، و گُنگ کرده باشند زبان های شان را از آنکه تکلّم کنند در عِرَض های مردم، و منع کرده باشند گوشهای خود را از آنکه داخل شود در آن حرف های باطل، و سُرمه چشم خود کرده اند، هم گذاشتن آن را از

نظر بر معاصی، و قصد کرده اند دارالسلام را که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود از ریب و احزان».

اقول: و یناسب هنا نقل کلام من راهب عظیم الشأن و هو ما نقل عن قثم الزاهد، قال: رأیت راهباً علی باب بیت المقدس کالواله، فقلت له: أوْصِنی فقال: «كُنْ كَرَجُلٍ اِحْتَوَشَتْهُ السَّبَاعُ، فَهُوَ خَائِفٌ مَدْعُورٌ، يَخَافُ أَنْ يَسْهُوَ فَتَفْتَرِسُهُ أَوْ يَلْهُوَ فَتَنْهَشُهُ فَلَيْلُهُ لَيْلٌ مَخَافَةٍ إِذَا آمَنَ فِيهِ الْمُغْتَرُّونَ وَ نَهَارُهُ نَهَارُ حُزْنٍ إِذَا فَرِحَ فِيهِ الْبَطَّالُونَ»، ثُمَّ إِنَّهُ وَلَّى وَ تَرَكَنِي فَقُلْتُ: زِدْنِي فَقَالَ: إِنَّ الظَّمَانَ يَقْنَعُ بِسِيرِ الْمَاءِ.

حکایت چهارم

نقل است که روزی «کافی الکفاة صاحب بن عبّاد»، شربتی طلبید. یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد و بدو داد. صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواص او به او گفت: مخور این را زیرا که زهر بر آن آمیخته اند و غلامی که قدح را به دست صاحب داده بود ایستاده بود. صاحب گفت: دلیل بر صحت قول تو چیست؟ گفت: تجربه کن. این را بده به همان کس که به تو داده بخورد تا معلوم شود. صاحب گفت که من این را اجازه نمی دهم و حلال نمی دانم. گفت: پس تجربه کن به آنکه بده به مرغی بیاشامد. گفت: حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست. پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریزند و به آن غلام فرمود که برو از نزد من و داخل خانه من مشو، و لکن امر فرمود که شهریه او را بدهند و قطع نکنند، و فرمود: یقین را به شک دفع نباید کرد، و عقوبت کردن به قطع روزی کسی، از ناکسی است.

مؤلف گوید که صاحب بن عبّاد از وزرای آل بُویه و ملجأ عوام و خواص و مرجع ملت و دولت و از خانواده شرف و عزّت بوده، و همان کس است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت أعجوبه دهر و یگانه عصر خویش بوده.

نقل شده که وقتی که می نشست برای املاء، خلق بسیار برای استفاده از جنابش جمع می گشتند به حدّی که شش نفر مُستَمَلی بودند - یعنی کلام او را به مردم می رسانیدند - و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج به شصت شتر بود، و علّویین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلّی منیع و مرتبتی رفیع داشتند و از علماء ترویج می کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می نمود، و به جهت خاطر او شیخ فاضل خیبر ماهر جناب حسن بن محمد قمی «تاریخ قم» را تألیف کرده، و شیخ اجلّ رئیس المحدثین جناب صدوق رحمه الله به جهت او کتاب «عُیُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَام» را تصنیف فرموده، و ثعالبی به جهت او «یَتِیمَةُ الدَّهْرِ» را جمع کرده است. و کثرت احسان و اِفضال او بر فقهاء و علماء و سادات و شعرا معروف است. در هر سال پنج هزار اشرفی به بغداد می فرستاد برای فقهاء آنجا، و در ماه رمضان بعد از عصر هر کس بر او داخل می شد نمی گذاشت برود مگر بعد از آنکه نزد او افطار کند، لاجرم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار کننده خالی نبود، و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود با آنچه که در تمام سال به مردم می داد. و اشعار بسیار در مناقب امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام و مثالب اعداء آن حضرت سروده، وفاتش در ۲۴ صفر سنه ۳۸۵ به سفر در ری واقع شد، جنازه اش را به اصفهان حمل کردند، قبرش در اصفهان معروف و مزار است. (۲۹۰)

فصل هفتم: حسابرسی

از جمله مواقف مهوله، موقف حساب است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ:

﴿اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ (۲۹۱)

«نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده اند از تفکر در آن و تهیه و استعداد برای آن».

وَقَالَ [اللَّهُ تَعَالَى فِي] [سُورَةِ] الطَّلَاقِ:

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا﴾ (۲۹۲)
[إِلَى آخِرِ] الْآيَاتِ.

«و بسا از قریه - یعنی اهل قریه - که سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا، پس حساب کردیم ایشان را حسابی سخت و عذاب کردیم ایشان را عذابی مُنْكَر و بد، پس چشیدند عقوبت کارهای خود را، و بود انجام کارشان خسران و زیان. آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی، پس پرهیزد از خدا ای صاحبان عقل ها» - الی غیر ذالک -.

و شایسته است که ما در اینجا تبرک جوئیم به ذکر چند خبر:

اول شیخ صدوق رحمه الله به طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز قیامت برداشته نمی شود قدم های بنده تا سؤال کنند از او از چهار چیز: از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده؟ و جوانی خود را که در چه چیز کهنه کرده؟ و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده؟ و از محبت ما اهل بیت؟ (۲۹۳)

دوم شیخ طوسی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اول چیزی که از بنده حساب می کشند نماز است، پس اگر قبول شد ما سواى آن قبول می شود. ^(۲۹۴)

سوم شیخ صدوق روایت کرده که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند، اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض می گیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او می گذارند. ^(۲۹۵)

چهارم شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که از برای اهل شرک، نصب ترازو نمی شود، و دیوانها گشوده نمی شود، ایشان را فوج فوج بی حساب به جهنم می برند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام است. ^(۲۹۶)

پنجم شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند، یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا، پس فقیر گوید: پروردگارا از برای چه مرا باز می داری؟ به عزّت تو قسم که می دانی به من ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم، و روزی مرا به قدر کفاف می دادی به قدر آنچه می دانستی که مرا کافی است و مُقَدَّر کرده بودی؟ پس خداوند جلیل فرماید که راست می گوید بنده مؤمن من، بگذارید تا داخل بهشت شود. و آن غنی می ماند تا آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشا [مند] کفایت کند آنها را، پس از آن داخل بهشت شود.

پس [بنده فقیر گوید به او، که چه چیز تو را نگاهداشت؟ گوید: طول حساب، پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر می شد و خدا می بخشید تا آنکه

مرا به رحمت خود فرو گرفت و مُلَحَق گردانید مرا به توبه کاران، پس تو کیستی؟ گوید: من آن فقیرم که با تو در محشر بودم. گوید: نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم. ^(۲۹۷)

ششم شیخ طوسی از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی ما را مُوَكَّل گرداند به حساب شیعیان ما، پس آنچه از خدا است از خدا سؤال می کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود، و آنچه از حق ما است، به ایشان می بخشیم. پس حضرت این آیه را خواند:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ ^(۲۹۸). ^(۲۹۹)

هفتم شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این است و جز این نیست که دَقَّت می کند حق تعالی با بندگان در حساب در روز قیامت به قدر آنچه در دنیا به ایشان داده از عقل. ^(۳۰۰)

حکایت

از خطّ شیخ شهید - علیه الرّحمة - نقل شده که «احمد بن اَبی الحواری» گفت که آرزو کردم ابو سلیمان دارانی ^(۳۰۱) را در خواب ببینم تا آنکه بعد از یک سال او را در خواب دیدم.

به او گفتم: یا معلّم چه کرد حق تعالی با تو؟ گفت: ای احمد! یک وقتی آمدم از باب صغیر، دیدم بار شتری از درمنه - و آن گیاهی است که به عربی آن را شیخ می گویند - پس من یک چوب از آن گرفتم، نمی دانم که با آن خلال کردم یا آنکه در دندان نکردم و دور افکندم، الحال مدّت یک سال است که من مبتلا به حساب آن هستم. ^(۳۰۲)

مؤلف گوید که استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق می کند آن را، آیه شریفه [که از قول لقمان می فرماید]:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...﴾ (۳۰۳)

مفسرین گفته اند: یعنی:

«ای پسرک من! بدرستی که خصلتی که در آدمی است از بدی و اسائه یا احسان، اگر باشد در خردی هم وزن خردلی و باشد در جوف سنگِ بزرگ یا در آسمان ها باشد یا در زمین، بیاورد خدا آن را در موقف حساب و بر آن حساب کند...»

و قولِ امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطب خود:

«أَلَيْسَتْ النُّفُوسُ عَنْ مِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مَسْئُولَةٌ؟» (۳۰۴)؛

«آیا نیست که از نفوس، از هم وزن یک دانه خردل سؤال خواهد شد؟»

و [امیرالمؤمنین علیه السلام در کاغذی که به «محمد بن ابی بکر» نوشته فرموده:

«وَاَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ سَائِلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ وَالْكَبِيرِ»

؛ (۳۰۵)

«و بدانید [ای بندگان خدا که خداوند - عزوجل - سؤال خواهد کرد از شما

از هر کوچک و بزرگ از عمل شما».

و در کاغذی که به «ابن عباس» (۳۰۶) مرقوم داشته فرموده:

«أَمَّا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ» (۳۰۷)؛

«آیا نمی ترسی از مناقشه در حساب».

و اصلِ «مناقشه» از «نَقَشَ الشُّوْكَةَ» است، یعنی بیرون کرد خار را. یعنی

همچنانکه در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را به

عمل می آورند تا آن را پیدا کرده و بیرون آورند، همین طور در حساب دقت و

باریک بینی به عمل می آورند.

و بدانکه بعضی از محققین گفته که نجات نمی یابد از خطر میزان و حساب مگر کسی که حساب کند در دنیا نفس خود را و بسنجد به میزان شرع، اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را. همچنانکه وارد شده است در خبر که فرمودند: حساب کنید نفْسُهای خود را پیش از آنکه حساب کُشند از شما، و بسنجید اعمال خود را پیش از آنکه بسنجد اعمال شما را... (۳۰۸)

حکایت

شخصی بود نام او «توبه بن صمّه»، (۳۰۹) نقل شده که او حساب می کرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز خود. پس روزی حساب کرد ایام گذشته عمر خود را، یافت شصت سال از عمرش گذشته است پس حساب کرد ایام آن را یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود. گفت: وای بر من، آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یک هزار و پانصد گناه، این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد. (۳۱۰)

فقیر گوید: روایت شده که وقتی حضرت رسول ﷺ فرود آمد به زمین بی گیاهی، پس فرمود به اصحاب خود که بروید هیزم بیاورید، عرض کردند یا رسول الله! ما در زمین بی گیاهیم که هیزم در آن یافت نمی شود، فرمود: بیاورد هر کس هر چه ممکنش می شود، پس هیزم آوردند و ریختند مقابل آن حضرت روی هم. چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود: همین طور جمع می شود گناهان. (۳۱۱)

معلوم شد که مقصد آن حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم این بود که اصحاب ملتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم به نظر نمی آمد وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقداری کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین نحو گناه به نظر نمی آید، چون جستجو و حساب شود

گناهان بسیاری جمع می شود چنانکه «توبه بن صمّه» برای هر روز عمر خود
یک گناه فرض کرد حساب کرد بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

فصل هشتم: پرونده

یکی از مواقف مهوله قیامت موقفی است که نامه های اعمال داده شود چنانکه حق تعالی در اوصاف قیامت فرموده:

﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾^(۳۱۲)؛

«وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود».

«علی بن ابراهیم» گفته است که مراد صحیفه های اعمال مردم است.^(۳۱۳)

و نیز حق تعالی در سوره انشقاق فرموده:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يَحَسْبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾^(۳۱۴) [الی آخر

الآیات؛

«اما آنکه داده شود نامه او به دست راستش پس به زودی حساب کرده شود حساب آسانی، و برگردد به سوی کسانش شاد و خرم. و اما آن که داده شود نامه او به پشت سر او پس به زودی بخواند هلاک را یعنی بگوید: وا بُبُورَا، و درآید یا بسوزد در آتش افروخته».

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود به هر کس نامه او را بدهند و گویند: بخوان، پس حق تعالی به خاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را به نحوی که گویا اَلْحَال کرده است، پس می گوید: «ای وای بر ما، چه می شود این نامه را؟ که ترک نکرده است نه صغیره ای را و نه کبیره ای را مگر آنکه اِحْصَاء کرده است آن را».^(۳۱۵)

ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت، از برای او عَرْض و حسابی نخواهد بود و به او گویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم.^(۳۱۶)

علامه مجلسی رحمه الله در تحفه فرموده: به دو سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر که مرا زیارت کند با آن دوری قبر من، بیایم به نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشم از احوال آنها! در وقتی که نامه های نیکوکاران در دست راست ایشان [بدهند] و نامه های بدکاران به دست چپ ایشان پرواز کند؛ و نزد صراط؛ و نزد ترازوی اعمال. ^(۳۱۷)

و در حق الیقین فرموده که حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را به دست راست او دهد؛ و میان خود و [میان او، او را] حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید: ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی، گوید: [بلی ای پروردگار من! کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را به حسنات. پس مردم گویند: سُبْحَانَ اللَّهِ! این بنده یک گناه نداشته است؟! و این است معنی قول حق تعالی: «[که پس هر که نامه او به دست راست او داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و برمی گردد به سوی اهل خود مسرور و خوشحال»]. ^(۳۱۸)

راوی پرسید: کدام اهل؟ فرمود: اهلی که در دنیا داشته اهل اویند در بهشت، اگر مؤمن باشد.

پس فرمود: اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب می کند او را علانیه در حضور خلائق و حجّت را بر او تمام می کند و نامه اش را به دست چپ او می دهند، چنانچه حق تعالی فرموده است: و اما آنکه نامه او را از پشت سر او می دهند پس وا تُبَوِّرُوا خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید. به درستی که در اهل خود شاد بود. یعنی در دنیا و گمان می کرد که به آخرت برنخواهد گشت. ^(۳۱۹)

و این اشاره است به اینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غُلّ می کنند و نامه ایشان را از پشت سر به دست چپ ایشان می دهند و به این دو حالت اشاره شده است در دعا‌های وضوء در هنگام شستن دستها که خداوند ابدۀ نامه مرا به دست راست من و نامه مُخَلَّد بودن مرا در بهشت به دست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان، و خداوند! مده نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دست مرا غُلّ کرده در گردن من، اِنْتَهی^(۳۲۰) [تا آخر کلام مرحوم علامه مجلسی رحمه الله.

مؤلف گوید که در این مقام مناسب دیدم تبرک جویم به ذکر یک روایت: سید بن طاووس - رضوان الله علیه - خبری نقل کرده که حاصلش آنست که: چون ماه مبارک رمضان داخل می شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام غلام و کنیز خود را نمی زد و هر کدام که تقصیری در خدمت می کردند می نوشت در کتابی اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن روز مُعین، بدون آنکه او را تأدیب و شکنجه کند، و این تقصیرات جمع می شد تا شب آخر ماه رمضان، آن شب آنها را می طلبید و جمع می نمود ایشان را بر دور خود، آنگاه بیرون می آورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود. پس می فرمود: ای فلان! آیا یاد می آوری در فلان روز فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم تو را؟ عرض می کرد: بلی یا بنِ رَسُولِ الله. پس به دیگری این را می فرمود و همچنین هر یک را یادشان می آورد تقصیرات شان را و اقرار از آنها می گرفت تا به آخر؛

آنگاه می ایستاد در وسط ایشان و می فرمود به آنها که صداها را بلند کنید و بگویند که: ای علی بن الحسین! پروردگار تو هم هر چه کرده [ای] عمل تو را شمرده و ضبط کرده همچنانکه تو ضبط کردی و شمردی بر ما اعمال ما را و نزد

خدا کتابی است که نطق می کند به حق، و فرو نمی گذارد کوچک و بزرگ عمل تو را مگر آنکه ضبط کرده و نگاه داشته، و می یابی هر چه کرده ای حاضر نزد آن و نوشته شده در آن همچنانکه ما یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو، پس عفو و اغماض کن از ما همچنانکه امیدواری از خداوند عَفُوّ که تو را عفو کند.

یاد کن ای علی بن الحسین! ذَلَّتِ مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادل که ظلم نمی کند هموزن دانه خَرَدَلِ، پس عفو کن از ما تا خداوند ملّیک از تو عفو کند و از تو بگذرد، زیرا که خودش فرموده:

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾

معنی آیه شریفه این است که:

«باید عفو کنند جریمه را که از گناهکاران صادر شده و روی بگردانند از انتقام، و اغماض نمایند، آیا دوست نمی دارید که بیامرزد خدای مر شما را؟».

(۳۲۱)

و پیوسته حضرت تلقین می فرمود ایشان را به این نحو کلمات و ایشان ندا می کردند آن حضرت را و این کلمات را به آن حضرت می گفتند، و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه می کرد و می گفت: پروردگارا! تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم از کسی که بر ما ظلم کرده، پس ما عفو کردیم، پس تو هم عفو کن از ما. همانا تو اُولی هستی از ما به عفو کردن، و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه رد نکنیم. پروردگارا! ما از روی سؤال و مَسْکَنَت به درگاه تو آمدیم و امید احسان تو را داریم، پس مَنّت گذار بر ما و ما را نومید برمگردان و از این نوع کلمات می گفت.

آنگاه رو می کرد به غلامان و کنیزان خود و می فرمود: من عفو کردم از شما، آیا شما هم از من عفو کردید و گذشتید از بدی ها که از من سرزده نسبت به شماها؟ زیرا که من مالکِ بَدِ ظالم می باشم و مملوکم از برای مالکِ کریمِ جوادِ

عادلِ مُحْسِنِ مُتَفَضِّل! غلامان و کنیزان عرض می کردند: ما عفو کردیم از تو ای آقای ما، تو، به ما بدی نکردی.

می فرمود: بگویید: خدایا! عفو کن از علی بن الحسین همچنان که از ما عفو کرد، و آزاد کن او را از آتش همچنان که ما را آزاد کرد از قید بندگی. آنها این کلمات را می گفتند و آن حضرت می گفت:

«اللَّهُمَّ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اِذْهَبُوا فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ وَ اَعْتَقْتُ رِقَابَكُمْ رَجَاءً لِّلْعَفْوِ عَنِّي وَ عِتْقِ رَقَبَتِي.

[«خدایا! اجابت کن ای پروردگار عالم ها - و می فرمود: - بروید از شما گذشتم و شما را آزاد کردم به امید این که عفو کند خدا مرا و از آتش آزادم کند»].

پس چون روز عید فطر می گشت، جایزه می داد به ایشان به مقداریکه آنها را حفظ کند و بی نیاز کند از آنچه که در دست مردم است، و هیچ سالی نبود مگر آنکه آزاد می کرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و می گفت: حق تعالی در هر شب از ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار هزار نفر از آتش جهنم آزاد می کند که همگی مُسْتَوْجِبِ آتش باشند و چون شب آخر شود به مقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد کرده فرماید و من دوست می دارم که خدا مرا ببیند که من آزاد کردم بندگان خود را در دار دنیا به امید آنکه مرا آزاد فرماید از آتش جهنم. (۳۲۲)

فصل نهم: صراط

یکی از جاهای هولناک آخرت صراط است و آن جبری است که بر روی جهنم می کشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی شود.

و در روایات وارد شده است که از مو باریک تر و از شمشیر بُرَنده تر و از آتش گرم تر است، و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن می گذرند مانند برق جهنده؛ و بعضی به دشواری می گذرند اما نجات می یابند؛ و بعضی، از عَقَبَاتِ آن به جهنم می افتند. و آن در آخرت نمونه صراطِ مستقیمِ دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او - صلوات الله علیهم اجمعین - است و هر که از این صراط عدول و میل به باطل کرده است، در گفتار یا کردار، از همان عقبه از صراطِ آخرت می لغزد و به جهنم می افتد و صراطِ مستقیمِ سوره حمد اشاره به هر دو است. (۳۲۳)

علامه مجلسی رحمه الله در حق الیقین از کتاب عقاید شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده که فرمود: اعتقاد ما در عَقَبَاتِی که بر راه محشر است آنست که هر عَقَبَه ای، اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی، پس [انسان به هر عقبه ای برسد که مُسمّی به اسم [آن] واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز می دارند و طلب حقّ خدا در آن واجب از او می کنند، اگر بیرون آمد از عهده آن به عمل صالح [او] که [در] پیش فرستاده باشد یا [به رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن و می رسد به عقبه دیگر، پس پیوسته او را از عقبه ای به عقبه دیگر می برند و نزد هر عقبه سؤال می کنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است، پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی می شود به دار بقاء، پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادت می یابد که شقاوت با آن نمی باشد و

ساکن می شود در جوار خدا با پیغمبران و حُجج و صدّیقین و [شفعاء^(۳۲۴)] و صالحان از بندگان خدای تعالی.

و اگر او را بر عقبه ای حبس کنند و طلب کنند از او حقّی را که تقصیر در آن کرده و نجات ندهد آن را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی می لغزد قدمش از آن عقبه و فرو می رود در جهنم. پناه می بریم به خدای تعالی از آن.

و این عَقَبَات همه بر صراط است، و اسم یک عقبه از آنها ولایت است که همه خلائق را نزد آن عقبه باز می دارند و سؤال می کنند از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او علیهم السلام، اگر اتیان به آن کرده است نجات می یابد و می گذرد و اگر نه، فرو می رود به سوی جهنم چنانکه حق تعالی فرموده است:

﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ ^(۳۲۵)؛

[«آنها را نگه دارید که از آنها سؤال می شود»].

و أَهْم عَقَبَات، مرصاد است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الْمِرْصَادِ﴾ ^(۳۲۶)؛

«همانا پروردگارت در کمین گاه است».

حق تعالی می فرماید: به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم از من نمی گذرد ظلم ظالمی.

و اسم یک عقبه رَحِم است، و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز. و به اسم هر فرضی یا امری یا نهی عقبه [ای است که بنده را نزد آن عقبه باز می دارند و از آن فرض سؤال می کنند. انتهى... ^(۳۲۷)

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون این آیه نازل شد:

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ...﴾ ^(۳۲۸)

«و بیاورند در آن روز جهنم را...»

از حضرت رسول ﷺ پرسیدند معنی این آیه را، فرمود که: روح الامین مرا خبر داده که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند، بیاورند جهنم را با هزار مهار که کِشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت، و جهنم را صدای درهم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد، پس نفسی بکشد و صدایی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی [امر] مردم را تأخیر کرده است از برای حساب، هر آینه همه را هلاک کند، پس نماند هیچ بنده ای از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند:

رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي؛

«پروردگارا! جانِ مرا، جانِ مرا نجات ده»

و تو ای پیغمبر خدا! ندا کنی که: «أُمَّتِي أُمَّتِي و از برای امت خود دعا کنی. پس صراط را بر روی آن بگذارند، از مو باریکتر و از شمشیر بُرنده تر، و آن سه قنطره داشته باشد، بر یک قنطره امانت باشد و صله رَحِم، و بر دوم نماز، و بر سوم عدالت پروردگار عالمیان، یعنی حکم در مَظْلَمه های بندگان، پس مردم را تکلیف می کنند که بر صراط بگذرید، پس در عقبه اوّل - صله رَحِم و امانت - ایشان را نگاه می دارد؛ اگر قطع رَحِم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی گذرند تا از عهده آن بدر آیند یا به جهنم افتند و از این عقبه اگر نجات یافتند، نماز، ایشان را نگاه می دارد، و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظلّم عباد ایشان را نگاه می دارد؛ و اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ (۳۲۹)؛

«به درستی که پروردگار تو بر سر راه یا در کمینگاه است».

و مردم بر صراط می روند و بعضی به دست چسبیده اند و بعضی یک پایش لغزیده به پای دیگر خود را نگاه می دارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا می کنند که ای خداوند حلیم بردبار! بیامرزش و عفو کن به فضل خود و سالم بدار و به سلامت بگذران ایشان را، و مردم می ریزند در آتش مانند شب پره، پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت و گذشت می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ، و به نعمت خدا تمام می شود اعمال صالحات و نمو می کند حسنات و حمد می کنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم به منت و فضل خود به درستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را. (۳۳۰)

ثقه جلیل حسین بن سعید اهوازی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مردی آمد نزد حضرت ابوذر - رضی الله تعالی عنه - بشارت داد او را به اولاد آوردن گوسفندانش، پس گفت: ای ابوذر! مژده باد تو را که گوسفندت اولاد آورده و بسیار شدند. [ابوذر] فرمود: مسرور نمی سازد مرا بسیاری ایشان و دوست ندارم این را، پس آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد و مشغول کند، همانا شنیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر دو طرف صراط، روز قیامت رَحِم و امانت است، پس در وقتی که بگذرد بر آن کسی که صله کننده رَحِم و اداء کننده امانت است، آن دو طرف صراط نمی گذارند که بیفتد در آتش. (۳۳۱)

و در روایت دیگر است [که اگر بگذرد خیانت کننده در امانت و قطع کننده رَحِم، با این دو خصلت نفع ندهد او را عملی دیگر، و صراط بیفکند او را در آتش. (۳۳۲)]

حکایت

سید أَجَلِّ أَكْمَلِ مُؤَيَّد، علامه نحریر، بهاء الدین، سید علی بن سید عبدالکریم نیلی نجفی - که جلالت شأنش بسیار، و مناقبش بی شمار است و تَلْمِیْذِ شیخ شهید و فخر المحققین است - در کتاب «أَنْوَارُ الْمُضِیَّة» در ابواب فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که در قریه نیله که قریه خودشان باشد شخصی بوده که تولیت مسجد آن قریه با او بود، روزی از خانه بیرون نیامد، او را طلبیدند عذر آورد که نمی توانم، چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او به آتش سوخته، سوای دو طرف رانهای او تا طرف زانوها که از آسیب سوختن محفوظ مانده، و دیدند درد و آلم او را بی قرار کرده. سبب آن را پرسیدند.

گفت: در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حَرَجِ عظیمند و بسیار به آتش می روند و به بهشت کم می روند و من از کسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند، همین که رو به بهشت می رفتم به پلی رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود، گفتند که این صراط است پس ما از روی آن عبور کردیم و هر چه از آن طی می کردیم عرضش کم، و طولش بسیار می گشت تا بجائی رسید که مثل تیزی شمشیر شد، نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن آتش سیاهی است، و در آن جمره هایی مثل قله های کوه ها، و مردم بعضی نجات می یابند [و] بعضی در آتش می افتند و من پیوسته میل می کردم از طرفی به طرف دیگر، مثل کسی که بخواهد بیفتد تا خود را رسانیدم به آخر صراط، به آنجا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش، پس خود را رساندم به کنار وادی و هر چه دست انداختم دستم به جایی بند نشد و آتش مرا پایین می کشید به قوَّتِ جریانِ خود، و من

اِسْتِغَاثَه می کردم، و عقل از من پریده بود، پس مُلْهَم شدم به آنکه گفتم: یا علی بن ابیطالب، پس نظر افکندم دیدم مردی به کنار وادی ایستاده، در دلم افتاد که او علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است. گفتم: ای آقای من، یا امیرالمؤمنین! فرمود: دست خود را بیا [و] ر نزدیک، پس کشیدم دست خود را به جانب آن حضرت، پس گرفت دست مرا و کشید مرا بیرون و افکند مرا بر کنار وادی، پس آتش را از دو طرفِ رانِ من دور کرد به دست شریف خود که من وحشت نموده از خواب جستم و با این حال خود را دیدم که می بینید و سالم نمانده بدن من از آتش مگر آنجایی که امام دست مالیده. پس مدّت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را به جهت احدی مگر آنکه تب می گرفت او را، اِنْتَهی ^(۳۳۳)

ذکر چند عمل برای سهولت گذشتن از این عقبه غیر از صله رَحِم و اداء اَمانت که گذشت:

اول سید بن طاووس در کتاب اقبال روایت کرده که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت نماز کند به حمد و توحید، و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ بماند خودش و اهل و مال و اولادش، و از عذاب قبر در پناه باشد، و از صراط بی حساب مانند برق بگذرد. ^(۳۳۴)

دوم روایت شده که هر که شش روز از ماه رجب روزه بگیرد... از آمِنین باشد روز قیامت و بگذرد بر صراطِ بَغیرِ حساب... ^(۳۳۵)

سوم و نیز سید روایت کرده که کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند [و] بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و ﴿اَلْهِیْکُمُ التَّکَاثُرُ﴾ ده مرتبه و «مُعَوِّذَتَین» ده مرتبه، و توحید ده مرتبه، عطا فرماید حق تعالی به او ثواب

مجتهدین، و سنگین کند میزان او را از حَسَنات، و آسان گرداند بر او حساب را،
و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده. ^(۳۳۶)

چهارم در فصل سابق گذشت که هر که زیارت کند حضرت امام
رضا علیه السلام را با آن دوری قبر شریفش، آن حضرت بیاید نزد او در سه مَوْطِنِ روزِ
قیامت تا او را خلاصی بخشد از احوال آنها که یکی از آنها نزد صراط است. ^(۳۳۷)

خاتمه: عذاب جهنم

اشاره

در ذکر چند خبر در سختی عذاب جهنم - أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْهَا - و چند قصه ای از قِصَصِ خائفان و چند مثلی از مَثَلهای بُلوهر و یوزاسف و غیر آن که موجب تَنْبُّهُ مؤمنان است. اما اخبار:

در ذکر چند خبر از ائمه اطهار علیهم السلام

اول به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که ای فرزند رسول خدا! مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است.

فرمود: ای ابو محمد! مُسْتَعِدِّ باش برای زندگانی دور و دراز که زندگی آخرتست که آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست کن، به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد، رو ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود، و پیش از آن، هرگاه می آمد مُتَبَسِّم و خندان و خوشحال می آمد، پس حضرت فرمود که: ای جبرئیل! چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ای؟

جبرئیل گفت که: امروز دَمُ هایی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند.

فرمودند: دم های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟

گفت: ای محمد! حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه هست و تاریک، و اگر قطره ای از ضریع - که عَرَقِ اهل جهنم از چرک و ریمِ فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده

و به عوض آب به اهل جهنم می خوراندند - در آب های اهل دنیا بریزد هر آینه
 جمیع اهل دنیا از [بوی] گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد
 ذرع است و بر گردن اهل جهنم می گذارند بر دنیا بگذارند، از گرمی آن تمام
 دنیا بگدازد. و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان زمین و آسمان
 بپاویزند، اهل دنیا از بوی بد آن هلاک می شوند.

چون جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام اینها را بیان فرمود: حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جبرئیل هر
 دو به گریه درآمدند. پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگار
 شما سلام می رساند شما را و می فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه
 گناهی کنید که مُسْتَوْجِبِ عَذَابٍ من شوید. پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به
 خدمت آن حضرت می آمد مُتَبَسِّمٌ و خندان بود.

پس حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: که در آن روز اهل آتش، عظمت جهنم و
 عذاب الهی را می دانند، و اهل بهشت، عظمت بهشت و نعیم آن را می دانند. و
 چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی می کنند تا خود را به
 بالای جهنم می رسانند، چون به کنار جهنم می رسند ملائکه گرزهای آهن بر
 کله ایشان می کوبند تا به قعر جهنم برمی گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر
 می دهند، پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر
 کند. پس حضرت به ابو بصیر گفت که آنچه گفتم: تو را کافی است؟ گفت: بس
 است مرا و کافی است. (۳۳۸)

دوم در خبری از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فرمودند که: در لَيْلَةُ الْمِعْرَاج چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید
 خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم به ملکی از ملائکه که عظیم تر از او
 ملکی ندیدم با هیئتی بسیار مُنْكَر و غضب از جبینش ظاهر، پس آنچه ملائکه

دیگر از تحیت و دعا نسبت به من بجا آوردند، او بجا آورد لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت! از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟

گفت: گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم. این «مالک» خازنِ جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والیِ جهنم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می‌گردد، و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می‌کرد البته بر روی تو می‌خندید و از دیدن تو اظهار فرح می‌نمود.

پس من بر او سلام کردم و ردّ سلام به من نمود، و مرا بشارتِ بهشت داد، پس من به جبرئیل گفتم - به سبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سماوات او را اطاعت می‌نمودند - به مالک بفرما که آتش دوزخ را به من بنماید.

جبرئیل گفت که: ای مالک، به محمد [ﷺ] بنما آتش جهنم را. پس مالک پرده ای را برگرفت و دری از درهای جهنم گشود ناگاه از آن، زبانه ای به آسمان بلند شد و ساطع گردید و به خروش آمد که در بیم شدم.

پس گفتم: ای جبرئیل! بگو که پرده را بیندازد. فی الحال، مالک امر فرمود آن زبانه را که: به جای خود برگرد، پس برگشت. (۳۳۹)

سوم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده؛ چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن می‌شوند، منادی ندا می‌کند اهل بهشت را که نظر کنید به سوی جهنم، پس مُشْرِف

می شوند و نظر می کنند به سوی جهنم و منزل های ایشان را در جهنم به ایشان می نمایند که این منزلی است که اگر معصیت الهی می کردید داخل این منازل می شدید. پس چندان ایشان را فرَح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند.

پس منادی ندا کند اهل جهنم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهائی که در آنجا مُقرر شده به ایشان بنمایند و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می کردید این منازل را مُتصرّف می شدید، پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند.

پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند و اینست تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می فرماید: «ایشانند وارثان که به میراث می برند بهشت را و در آن مُخلّد و پایدار خواهند بود».^{(۳۴۰) (۳۴۱)}

چهارم و نیز از آن حضرت مرویست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم درآیند، منادی از جانب رَبُّ الْعِزَّة ندا کند که ای اهل بهشت! و ای اهل جهنم! اگر مرگ به صورتی از صورتها درآید خواهید شناخت آنرا؟

گویند: نه. پس بیارند مرگ را به صورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و به ایشان گویند: ببینید، این مرگ است.

پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت، همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنم، همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست. و این است قول خداوند عالمیان که فرمود:

﴿وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ [وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ...]﴾^(۳۴۲)

«بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند».

حضرت فرمود: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برآند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد. (۳۴۳)

پنجم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند، (۳۴۴) و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهه ها از آتش برای ایشان بریده اند، در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند، پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان به سر می آید، [و نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كَثُونَ] (۳۴۵) به مالک استغاثه می کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند. در جواب می گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود. (۳۴۶)

ششم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استعاذه می نمایند، و آن جای هر مُتَكَبِّرٍ و جَبَّارٍ مُعَانِدٍ است و هر شیطانِ مُتَمَرِّدٍ و هر مُتَكَبِّرٍ که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد.

و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبک تر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از

آتش باشد که از شدّت حرارت، مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنّم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل تر باشد. (۳۴۷)

در ذکر قصص خائفان

قصه اول

شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته ای بند شد و به جزیره ای از جزائر بحر افتاد.

و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی که از هیچ فسقی نمی گذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت: تو از انسی یا از جن؟ گفت: از انسم. پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و به هیئت مجامعت درآمد، چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب می کند و می لرزد. پرسید که چرا اضطراب می کنی؟

[آن زن اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می ترسم. پرسید که هرگز مثل این کار کرده ای؟ گفت: نه، به عزّت خدا سوگند که هرگز زنا نداده ام. گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده ای چنین از خدا می ترسی و حال آنکه به اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار داشته ام، پس من اولایم به ترسیدن و سزاوارترم به خائف بودن، پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ به آن زن سخن نگفت و به سوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود.]

در اثنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد، چون پاره ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد. راهب به آن جوان گفت که: آفتاب بسیار گرم است، دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند.

جوان گفت که: مرا نزد خدا حسنه ای نیست و کار خیری نکرده ام که جرأت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم. راهب گفت: من دعا می کنم تو آمین بگو، چنین کردند.

بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر می رفتند، چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر رفت، و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند!

راهب به او گفت که: ای جوان! تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد، بگو چه کار کرده ای که مستحق این کرامت شده ای؟

جوان قصه خود را نقل کرد. راهب گفت که: چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است، سعی کن که بعد از این خوب باشی. (۳۴۸)

قصه دوم

شیخ صدوق [قدس سره روایت کرده که روزی «مُعَاذِ بْنِ جَبَل» گریان به خدمت حضرت رسول ﷺ آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست؟

گفت: یا رسول الله! بر در سرای، جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه می کند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و می خواهد به خدمت تو بیاید. حضرت فرمود که بیاورش.

پس معاذ رفت و آن جوان را آورد. چون آن جوان بیامد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود، و پرسید که ای جوان چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم و حال آنکه گناه بسیار کرده ام که اگر حق تعالی به بعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا به جهنم خواهد برد و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید.

حضرت فرمود که: مگر به خدا شرک آورده ای؟ گفت: پناه می برم به خدا از اینکه به او مشرک شده باشم. گفت: مگر کسی را به ناحق کشته ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: که خدا گناهانت را می آمرزد اگر مانند کوهها باشد در عظمت. گفت: گناهان من از کوهها عظیم تر است.

فرمود که: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است. فرمود: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمان ها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است.

حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو؟ پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت: منزّه است پروردگار من، هیچ چیز از پروردگار من عظیم تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است.

حضرت فرمود که: مگر کسی می آمرزد گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم؟ جوان گفت که نه واللّٰه یا رسول اللّٰه، و ساکت شد.

حضرت فرمود که: ای جوان! یکی از گناهان خود را نمی گویی؟ گفت: هفت سال بود که قبرها را می شکافتم و کفن مرده ها را می دزدیدم. پس دختری از انصار مُرد، او را دفن کردند. چون شب درآمد رفتم و قبر او را

شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم. در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت می داد و می گفت: آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟ و فربهی رانش را ندیدی؟ و مرا چنین وسوسه می کرد تا برگشتم و با او وطنی کردم، و او را با آن حال گذاشتم و برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که می گفت که ای جوان! وای بر تو از حاکم روز قیامت - روزی که من و تو، به مخاصمه نزد او بایستیم - که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کفَنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم. پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم.

پس جوان گفت که: من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز.

حضرت فرمود که: دور شو ^(۳۴۹) ای فاسق! می ترسم که به آتش تو بسوزم، چه بسیار نزدیکی تو، به جهنم. حضرت مکرر این را می فرمودند تا آن جوان بیرون رفت.

پس به بازارِ مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد می کرد:

«رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ بُهْلُولٌ، بَيْنَ يَدَيْكَ مَغْلُولٌ»؛

می گفت: «ای پروردگار من، اینک بنده تو است بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده، پروردگارا! تو مرا می شناسی و گناه مرا می دانی. خداوندا! پروردگارا! پشیمان شدم و به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم، مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد، پس سؤال می کنم از تو،

بحقّ نامهای بزرگوارت و به جلال و عظمتِ پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی، ای خداوند من! و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی».

تا چهل شبانه روز این را می گفت و می گریست و درندگان و حیوانات بر او می گریستند. چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیده ای و گناه مرا آمرزیده ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی، پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن.

پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبه او فرستاد:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (۳۵۰)

[«آنها که وقتی مرتکب عملی زشت شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند. برای گناهان خود، طلب آمرزش می کنند - و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ - و بر گناه اصرار نمی ورزند با آنکه می دانند. پاداش آنها آمرزش پروردگار، و بهشت هایی است که از زیر درختانش، نهلهایی جاری است. جاودانه در آن می مانند، چه نیکوست پاداش اهل عمل»].

چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و می خواندند و تبسم می فرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند، معاذ گفت: یا رسول الله! شنیدیم که در فلان موضع است. حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دست ها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژه های چشمش از بسیاری گریه

ریخته و می گوید: ای خداوند من! خَلَقِ مرا نیکو ساختی، و مرا به صورت نیکو خلق کردی، کاش می دانستم که نسبت به من چه اراده داری، آیا مرا در آتش خواهی سوزاند، یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدی؟ اِلَها، احسان نسبت به من بسیار کرده ای و حقّ نعمت بسیار بر من داری، دریغا اگر می دانستم که آخر امر من چه خواهد بود. آیا مرا به عزّت به بهشت خواهی برد یا به مذلّت به جهنّم خواهی فرستاد؟ اِلَها گناه من از آسمانها و زمین و کُرسی واسع و عرشِ عظیم بزرگتر است، چه بودی اگر می دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد؟

از این باب سخنان می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت می کردند.

پس حضرت به نزدیک او رفتند و دستش را از گردنش گشودند، و خاک را به دست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول، بشارت باد تو را که تو آزاد کرده خدایی از آتش جهنم پس به صحابه فرمودند که تدارک گناهان را همچون او بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند. (۳۵۱)

مؤلف گوید که علامه مجلسی رحمه الله در «عَيْنُ الْحَيَوة» در ذیل این خبر، کلامی فرموده که مُلَخَّصَش این است که باید دانست که توبه را شرایط و بواعث است.

اول باعث توبه که آدمی را بر توبه می دارد آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه های [بد] دنیا و آخرت آنها که در آیات و

اخبار وارد شده است، پس این تفکر باعث ندامت او شود و این ندامت او را باعث می شود بر سه چیز، که توبه، مُرکّب از آنها است:

اول - از آنها تعلق به حال دارد که اَلحال ترک کند آن گناهان را که مرتکب آنها بوده است.

دوم - متعلق است به آینده که عزم را جزم بکند که بعد از این عَوْد به این گناهان نکند تا آخر عمر.

سوم - متعلق است به گذشته که پشیمان باشد از گذشته ها و تدارک گذشته ها بکند اگر تدارک داشته باشد.

و بدانکه گناهانیکه از آن توبه واقع می شود بر چند قسم است:

اول - آنکه گناهی باشد که مستلزم حکم دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر [و انگشتر طلا به دست کردن برای مردان که در توبه آن همین ندامت و عزم بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اُخروی].
دوم - آنست که مستلزم حکم دیگر هست و آن بر چند قسم است: یا حق خدا است، یا حق خلق. اگر حق خداوند تعالی است یا حق مالی است، مثل آنکه گناهی کرده است که می باید بنده [ای را آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد تا به عمل نیاورد به محض ندامت، رفع عقاب از او نمی شود، و واجب است که آن کفّاره را ادا کند.

یا حق غیر مالی است مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است می باید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حدّی خدا بر آن مقرر ساخته است، مثل آنکه شراب خورده است، پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می خواهد توبه می کند میان خود و خدا و اظهار آن نمی کند و می خواهد نزد حاکم اقرار می کند که او را حدّ بزند و اظهار نکردن بهتر است.

و اگر حق الناس باشد، اگر حق مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد، اگر کسی را گمراه کرده است می باید او را ارشاد کند، و اگر حدی باشد مثل اینکه فحش گفته است، پس اگر آن شخص عالم باشد به اینکه این اهانت نسبت به او واقع شده است می باید تمکین خود بکند از برای حدّ و اگر نداند، خلاف است میان علما و اکثر را اعتقاد این است که گفتن به او باعث آزار و اهانت اوست و لازم نیست، همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد... - انتهى - (۳۵۲)

قصه سوم

«ابن بابویه» نقل کرده است که روزی حضرت رسول ﷺ در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی. ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند و در زمین گرم [داغ می غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم [داغ می مالید و می گفت: ای نفس! بجش، که عذاب الهی از این عظیم تر است. حضرت رسول ﷺ به او نظر می فرمود. پس او جامه های خود را پوشید. حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بنده خدا! کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز تو را باعث بر این شد؟ گفت: ترس الهی مرا باعث این شد، و به نفس خود این گرمی را چشاندیم که بداند عذاب الهی را - که از این شدیدتر است - تاب ندارد.

پس حضرت فرمود که: از خدا ترسیده ای آنچه شرط ترسیدن است، و به درستیکه پروردگار تو مباحات کرد به تو با ملائکه سماوات. پس به اصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. چون به نزدیک او آمدند گفت: خداوندا! جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشه ما گردان و بازگشت ما را به سوی بهشت گردان. (۳۵۳)

قصه چهارم

از حضرت «امام محمد باقر» علیه السلام منقول است که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود. روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور، این را ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: و الله به خانه نروم تا او را مفتون خود کنم. پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: ای عابد، مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را به روز آورم. عابد ایبا نمود، آن زن گفت که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمی گشایی ایشان می رسند به من و فضحیت می رسانند به من. عابد چون این سخن را شنید در را گشود.

چون زن به منزل عابد درآمد جامه های خود را افکند. چون عابد حُسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست به او رسانید و در حال، مُتَذَكِّر شد و دست از او برداشت و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن می سوخت، رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت. زن گفت که چه کار می کنی؟ گفت: دست خود را می سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد. پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می سوزاند. چون پیامدند دستش تمام سوخته بود. ^(۳۵۴)

قصه پنجم

«ابن بابویه» از عُرْوَة بن الزُّبَیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را. اَبُو الدَّرْدَاء گفت که: ای قوم! می خواهید خبر

دهم شما را به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود. گفتند: کیست آن شخص؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. چون این را گفت، همگی رو از او گردانیدند، پس شخصی از انصار به او گفت که: سخنی گفתי که هیچکس با تو موافقت نکرد. او گفت که: من آنچه دیده بودم گفتم، شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگویید. من شبی در نخلستانِ بنی النّجّار به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک می گفت: «الهی! چه بسیار گناهان هلاک کننده که حلم کردی از آنکه در مقابل آنها عقوبت کنی مرا، ^(۳۵۵) و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی ^(۳۵۶) مرا. الهی! اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و به غیر خشنودی تو آرزو ندارم».

پس از پی صدا رفتم، دانستم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزارند، چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند، و از جمله آنچه می خواندند این بود که:

«الهی! چون در عفو و بخشش تو فکر می کنم گناه بر من آسان می شود و چون عذاب عظیم تو را به یاد بیاورم بلیه خطاها بر من عظیم می شود، آه اگر بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده ای، پس بفرمایی به ملائکه که بگیرند او را، پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که عشیره او، او را نجات نمی توانند بخشید و قبیله او به فریادش نمی توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم می کنند».

پس فرمود: «آه از آتشی که جگرها را و گرده ها را بریان می کند، آه از آتشی که می کند پوستهای سر را، آه از فرو گیرنده از زبانه های جهنم».

پس بسیار گریست تا آنکه دیگر صدا و حرکت از آن حضرت نشنیدم. با خود گفتم: البته خواب بر آن حضرت غالب شد از بسیاری بیداری. نزدیک رفتم که برای نماز فجر او را بیدار کنم، چندان که حرکت دادم آن جناب را، حرکت نفرمود و به مثابه چوب خشک، جسد مبارکش بی حس افتاده بود. گفتم ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و دویدم به جانب خانه آن حضرت و خبر را به حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - رسانیدم. [آن حضرت فرمود که: قصه او چون بود؟ من آنچه دیده بودم عرض کردم. فرمود که: واللّٰه ای ابو درداء، این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو می دهد. پس آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند، به هوش باز آمد، و نظر به سوی من فرمود و من می گریستم فرمود که: از چه می گریی ای ابودرداء؟ گفتم: از آنچه می بینم که تو با خود می کنی. فرمود که: اگر ببینی مرا که به سوی حساب بخوانند، و در هنگامی که گناه کاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تندخو، مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند، و جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند، هرآینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

پس ابو درداء گفت: واللّٰه که چنین عبادتی از هیچ یک اصحاب پیغمبر ﷺ

ندیدم. (۳۵۷)

مؤلف گوید که من شایسته دیدم که این مناجات از آن حضرت را به همان الفاظ که خود آن جناب می خواند نقل کنم تا هر کس خواسته باشد در دل شب

در وقت تهجدِ خود آن را بخواند، چنانکه شیخنا البهای رحمة الله در کتاب
«مِفْتَاحُ الْفَلَاحِ» چنین کرده و آن مناجات شریف این است:

«إِلَهِي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حُلِمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنِقْمَتِكَ وَكَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكَرَّمْتَ عَنْ
كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ، إِلَهِي إِنْ طَالَ فِي عِصْيَانِكَ عُمرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا
مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ، وَلَا أَنَا بِرَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ»

«إِلَهِي أَفْكَرُ فِي عَفْوِكَ فَتَهَوَّنُ عَلَى خَطِيئَتِي ثُمَّ أَذْكُرُ الْعَظِيمَ مِنْ أَخْذِكَ فَتَعْظُمُ

عَلَى بَلِيَّتِي

«آه إِنْ أَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَأَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ: خُذْوه؛

فَيَالَهُ مِنْ مَا خُوذَ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ» (۳۵۸)

«آه مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْكَبَادَ وَالْكَلَى آه مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَى آه مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ

لَهَبَاتٍ لَطْفَى» (۳۵۹)

قصه ششم

از حضرت صادق عليه السلام منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
مسجد، نماز صبح گزاردند، پس نظر کردند به سوی جوانی که او را «حارثه بن
مالک» می گفتند: دیدند که سرش از بسیاری بی خوابی به زیر می آید و رنگ
رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته.

حضرت از او پرسیدند که به چه حال صبح کرده [ای؟ و چه حال داری ای

حارثه؟

گفت: صبح کرده ام یا رسول الله! با یقین.

حضرت فرمود که: بر هر چیز که دعوی کنند، حقیقتی و علامتی و گواهی

هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟

گفت: حقیقت یقین من یا رسول الله! این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا به روزه می دارد و دل من از دنیا روی گردانیده، و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلائق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم، و گویا می بینم اهل بهشت را که تَنَعُّم می نمایند در بهشت و در کرسی ها نشسته با یکدیگر آشنایی می کنند و صحبت می دارند و تکیه کرده اند، و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم مُعَذَّبَن و استغاثه و فریاد می کنند و گویا زفیر آواز جهنم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود که: این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده است. پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش. آن جوان، گفت: یا رسول الله دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا کرد. چند روزی که شد حضرت، او را با جناب جعفر به جهاد فرستاد و بعد از نه نفر شهید شد. (۳۶۰)

در ذکر چند مثلی که موجب تَنْبِه مؤمنان است

مَثَلِ اَوَّل

بُلُوهر گفته که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و آن می گریخت و فیل از پی او می شتافت تا آنکه به او رسید. آن مرد مضطر شده، خود را در چاهی آویخت و چنگ زد به دو شاخه ای که در کنار چاه روئیده بود. پس ناگاه دید که در اصل آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه، مشغولند به قطع کردن ریشه های آن دو شاخ. پس نظر در زیر پای خود افکند دید که چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده اند، چون نظر به قعر چاه

انداخت دید که ازدهایی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را فرو بَرَد. چون سر بالا کرد، دید که در سر آن دو شاخ، اندکی از عسل آلوده است، پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل، و لذّت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمی داند چه وقت او را خواهند گزید و از فکر آن ازدها که نمی داند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او افتد.

اما آن چاه، دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبت ها و آن دو شاخ، عمر آدمی است، و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع می کنند. و آن چهار افعی اخلاط چهار گونه اند که به منزله زهرهای کشنده اند از سوداء و صفراء و بلغم و خون که نمی داند آدمی که در چه وقت به هیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند، و آن ازدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است، و آن عسل که فریفته او شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود لذّت ها و خواهش ها و نعمت ها و عیش های دنیاست. (۳۶۱)

مؤلف گوید که از برای غفلت آدمی از مرگ و احوال بعد از آن و اشتغالش به لذّات عاجله فانیه دنیا، مثلی بهتر از این در انطباق آن با مُثَلّ آن ذکر نشده پس شایسته است که خوب تأمل در آن شود تا شاید سبب تنبیه از خواب غفلت شود.

و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل بازار بصره شد و نظر فرمود به مردم که مشغول بیع و شرا می باشند، گریست گریه سختی پس فرمود: ای عبید دنیا و عُمّال اهل دنیا، هر گاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید، و شبها در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید، و در

آن بینِ ها از آخرت غافل باشید، پس چه زمان زاد و توشه برای سفر خود مهیا
می کنید و فکری برای معاد خود می نمایید؟! (۳۶۲)

فقیر گوید مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم:

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز	تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام؟
توشه آخرت چیست در این راه دراز	که تو را موی سفید از اجل آورد پیام
می توانی که فرشته شوی از علم و عمل	لیک از همتِ دون ساخته ای با دَد و دام (۳۶۳)
چون شوی همدم حوران بهشتی که تو را	همه در آب و گیاهست نظر چون اُنعام؟
جهد آن کن که نمائی ز سعادت محروم	کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست مقام

و شیخ نظامی گفته است:

حدیث کودکی و خود پرستی	رها کن کان خماری بود و مستی
چه عمر از سی گذشت و پاکه از بیست	نمی شاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال	چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی	بَصَر کُندی پذیرد پای سستی
چه شصت آمد نشست آمد پدیدار	چه هفتاد آمد افتاد آلت از کار
به هشتاد و نود چون در رسیدی	بسا سختی که از گیتی کشیدی
از آنجا گر به صد منزل رسانی	بود مرگی به صورت زندگانی
سگ صیاد کاهو گیر گردد	بگیرد آهویش چون پیر گردد
چه در موی سیاه آمد سفیدی	پدید آمد نشان ناامیدی
ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش	هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

قال النَّبِيُّ ﷺ:

«أَبْنَاءُ الْأَرْبَعِينَ زَرْعٌ [قَدْ] دَنَا حَصَادُهُ، أَبْنَاءُ الْخَمْسِينَ مَاذَا قَدَّمْتُمْ وَ مَاذَا أَخَّرْتُمْ؟
أَبْنَاءُ السَّتِّينَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ [لَا تُعْذِرْكُمْ، أَبْنَاءُ السَّبْعِينَ عُدُّوا أَنْفُسَكُمْ فِي [مِنْ] الْمَوْتَى]».

(۳۶۴) (۳۶۵)

در خبر است که خروس در ذکر خود می گوید که ذکر خدا کنید و در یاد او
باشید ای غافلان. (۳۶۶)

هنگام سفیده دم، خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری
وَلَنِعْمَ مَا قَالَ الشَّيْخُ الْجَامِي:

دلا تا کی در این کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاکبازی
تویی آن دست پرور مرغ گستاخ که بودت آشیان بیرون از این کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی چو دونان مرغ این ویرانه گشتی
بیفشان بال و پر زامیزش خاک پیر تا کنگره ایوان افلاک
بین در رقص، ازرق طیلسانان ردای نور بر عالم فشانان
همه دور جهان روزی گرفته به مقصد راه فیروزی گرفته
خلیل آسا در ملک یقین زن ندای «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» زن

مَثَلِ دوم

برای دنیا و اهل دنیا که فریب آن را خورده اند و دل به آن بسته اند:
بُلُوهر گفت که یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی
را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می کردند، و بر خود یکسال پادشاه و
فرمانفرما می کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان می برد که
همیشه پادشاه ایشان خواهد بود، چون یک سال می گذشت او را از شهر خود
عریان و دست خالی و بی چیز بدر می کردند و به بلا و مشقتی مبتلا می شد که
هرگز به خاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی در آن مدت موجب و بال و
اندوه و مصیبت او می گردید و مصداق این شعر می گشت:

ای کرده شراب حبّ دنیا مستت هشیار نشین که چرخ سازد پستت

مغرور جهان مشو که چون رنگ حنا بیش از دو سه روزی نبود در دستت پس در یک سال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند. آن مرد به فراستی که داشت، دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است. به این سبب با ایشان انس نگرفت و طلب کرد مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر با خبر بود، در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد. آن مرد گفت که: بعد از یکسال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و به فلان مکان خواهند فرستاد، صلاح تو در آن است که آنچه می توانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود، در این عرض سال بیرون فرستی به آن مکان، که تو را بعد از [یک] سال به آنجا خواهند فرستاد که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی. پس پادشاه به فرموده آن شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت، روزگار می گذرانید. (۳۶۷)

مؤلف گوید که حق تعالی در قرآن مجید فرموده:

﴿...وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾

«... کسانی که عمل صالح بجا می آورند برای آسایش و راحت نفسهای خود می گسترانند». (۳۶۸)

حضرت صادق علیه السلام فرموده که: عمل صالح سبقت می نماید بر صاحب خود به بهشت پس برای او تمهید مواضع او می کند همچنانکه خادم یکی از شما تمهید فراش او کند. (۳۶۹)

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار خود فرموده:

«يَا بَنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يَعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ»

«ای فرزند آدم! خودت وصی خودت باش و عمل کن در مال خود آنچه که اختیار می کنی که عمل کنند در آن مال، از پسِ تو».^(۳۷۰)

پس ای عزیز من:

برگ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس، تو پیش فرست
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری ز بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کآن تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود بیر توشه خویشتن	که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش درزندگی خور که خویش	به مرده نپردازد از حرصِ خویش
به غمخوارگی چون سر انگشت تو	نخارد کسی در جهان پشت تو

قال رسول الله ﷺ:

«... وَاعْلَمُوا أَنَّ كُلَّ أَمْرٍ عَلَى مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَعَلَى مَا خَلَفَ نَادِمٌ».

رسول خدا ﷺ فرمود:

[«بدانید که هر کس به سوی آنچه پیش می فرستد می رود و از آنچه باقی می گذارد پشیمان می شود».^(۳۷۱)]

از امالی مفید نیسابوری و تاریخ بغداد نقل شده که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت خضر علیه السلام را در خواب دید، از او نصیحتی طلب فرمود. او کف دست خود را به آن حضرت نشان داد، دید به خط سبزی در آن نوشته شده:

قَدْ كُنْتَ مَيْتًا فَصِرْتَ حَيًّا وَعَنْ قَلِيلٍ تَعُودُ مَيْتًا
فَابْنِ لِدَارِ الْبَقَاءِ بَيْتًا وَدَعْ لِدَارِ الْفَنَاءِ بَيْتًا

[* مرده بودی زنده شدی و طولی نمی کشد مرده می شوی]

* برای خانه بقاء خانه ای بنا کن و برای خانه فنا و نیستی خانه ای واگذار

[(۳۷۲)]

مَثَلِ سوم

نقل است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت، و مهربانی داشت با رعیت، و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید و به امور ایشان می رسید. و آن پادشاه وزیری داشت موصوف به صدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت، اعانت او می نمود و محلّ اعتماد و مشورت او بود، و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمی داشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود، لیکن وزیر به خدمت علماء و صلحاء و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود، و محبت ایشان را به جان و دل قبول کرده بود، و به ترک دنیا راغب بود، و از جهت تقیه از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هرگاه به خدمت او می آمد، به ظاهر سجده بتان می کرد و تعظیم آنها می نمود و از غایتِ اِشفاق و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود و منتظر فرصت بود که در محلّ مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید.

تا آنکه شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی به خواب رفته بودند پادشاه به وزیر گفت که: بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون است و مشاهده نماییم آثار بارانها را که در این ایام بر ایشان باریده است. وزیر گفت: بلی بسیار نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر می گشتند و در اثنای سیر، به مزبله ای رسیدند، نظر پادشاه به روشنایی افتاد که از طرف مزبله می تافت. به وزیر گفت که از پی این روشنایی باید رفت که خبر آن را معلوم کنیم.

پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا [رسیدند] به نقبی که از آنجا روشنی می تافت.

چون نظر کردند مرد درویش بدقیافه ای دیدند که جامه های بسیار کهنه ای پوشیده، از جامه هایی که در مزبله ها اندازند، و متکایی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته و می نوازد و زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس، شبیه به خودش، در برابرش ایستاده است و هر گاه که شراب می طلبد، آن زن ساقی او می شود، و هر گاه که طنبور می نوازد، آن زن برایش رقص می کند و چون شراب می نوشد، زن او را تحیت می کند و ثنا می گوید به نوعی که پادشاهان را ستایش کنند، و آن مرد نیز زن خود را تعریف می کند و سیده النساء می خواند و او را بر جمیع زنان تفضیلش می دهد، و آن هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش می کنند.

پادشاه و وزیر مدّتی مدید چنین برپا ایستاده بودند، در حال ایشان نظر می کردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجّب می نمودند، بعد از آن برگشتند.

پادشاه به وزیر گفت که: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذّت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب، و گمان دارم که هر شب در این کار باشند.

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد، گفت: ای پادشاه! می ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که به این لذّت های دنیا داریم، در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی

را می دانند مثل آن مزبله و این دو شخص نماید، و خانه های ما که سعی در
بناء و استحکامش می کنیم، در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل
باقیه آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می نماید، و
بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و نضارت و حُسن و جمال معنوی را فهمیده
اند، چنان نماید که این دو بدقیافه زشت در نظر ما می نماید، و تعجب آن
سعادت‌مندان از لذّت و شادی ما به عیش های دنیا مانند تعجب ما باشد از لذّت
این دو شخص به حال ناخوشی که دارند.

پادشاه گفت: آیا می شناسی جمعی را که به این صفت که بیان کردی
موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی. پادشاه گفت: کیستند ایشان؟ وزیر گفت که
ایشان جمعی اند که به دین الهی گرویده اند و مُلک و پادشاهی آخرت و لذّاتِ
آن را دانسته اند و پیوسته طالبِ سعادت های آخرت اند. پادشاه گفت که: مُلک
آخرت کدام است؟ وزیر گفت: آن، نعیم و لذّتی است که شدّت و جفا بعد از آن
نمی باشد، و غنایی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی باشد.

پس فی الجمله صفاتِ مُلکِ آخرت را بیان کرد تا آنکه پادشاه گفت که: آیا
برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن به آن سعادتِ فرزانه، راهی و وسیله ای
می دانی؟ وزیر گفت: بلی، آن خانه مهیا است برای هر که آنرا از راهش طلب
نماید. پادشاه گفت: که چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی نمودی و
اوصاف آنرا برای من بیان نمی کردی؟ وزیر گفت: که از جلالت و هیبت
پادشاهی تو حَذَر می کردم. پادشاه گفت که: اگر این امری که تو وصف کردی
البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحصیل آن
نماییم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نماییم و به آن ظفر یابیم.

وزیر گفت که: رخصت می فرمایی که مکرر وصف آخرت برای شما بیان کنم تا یقین شما زیاده گردد؟ پادشاه گفت که: بلکه تو را امر می کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگر مشغول گردم، و دست از این سخن برنداری به درستی که این امر، عجیب و غریب است که آن را سهل نمی توان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمی توان شد.

و بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته به سعادت ابدی فائز گردیدند. (۳۷۳)

مؤلف گوید که: شایسته دیدم در این مقام برای زیادتی بصیرت مؤمنان تبرک جویم به ذکر چند کلمه از یکی از خطب شریفه امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - قال عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«إِحْذَرُوا هَذِهِ الدُّنْيَا الْخَدَّاعَةَ الْغَدَّارَةَ الَّتِي تَزِينُ بِحُلِيِّهَا وَفَتَنُ بِغُرُورِهَا وَغَرَّتْ بِأَمَالِهَا وَتَشَوَّقَتْ لِخُطَايِهَا فَاصْبَحَتْ كَالْعُرُوسِ الْمَجْلُوءَةِ وَالْعُيُونُ إِلَيْهَا نَاطِرَةٌ وَالنُّفُوسُ بِهَا مَشْعُوفَةٌ وَالْقُلُوبُ إِلَيْهَا تَائِقَةٌ وَهِيَ لِأَزْوَاجِهَا كُلِّهِمْ قَاتِلَةٌ فَلَا بَاقِيَ بِالْمَاضِي مُعْتَبِرٌ وَلَا آخِرٌ بِسُوءِ أَثَرِهَا عَلَى الْأَوَّلِ مُزْدَجِرٌ».

«ای مردم! در حذر باشید از این دنیای فریبنده مکر کننده که خود را آرایش کرده به زینتهای خود، و ربوده است دلها را به باطلهای خود، و فریفته و بیهوده امیدوار کرده به امیدهای خود، و خود را آراسته و بر محلی برآمده تا بنگرد به کسانی که خواستگاری می کنند او را، پس گردیده است مانند عروس جلوه داده شده، چشمها به سوی او نظر افکنده اند، و نفوس شیفته او شده اند، و دلها به سوی او آرزومند گشته اند و او تمامی شوهرهای خود را کشته است. (۳۷۴)

پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته ها عبرت می گیرند، و نه آنهایی که در آخر هستند به سبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اوّل بودند، خود را از او باز می دارند».

پس حضرت بیان فرمود دنائت و پستی دنیا را به آنکه خداوند تعالی دنیا را از اولیاء و دوستان خود گرفت و گسترانید برای دشمنان خود، پس گرامی داشت پیغمبر خود محمد ﷺ را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می بست، و موسی، کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان می خورد، به نحوی که سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده می شد از کثرت لاغری و کمی گوشت بدنش.

پس آن حضرت به برخی از زهد انبیاء و إعراض شان از دنیا اشاره کرد. آنگاه فرمود که: این پیغمبران، دنیا را از خود به منزله مرداری فرض کردند که حلال نیست برای احدی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت، خوردند از دنیا به مقداری که نفّسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود، و دنیا نزد آنها به منزله مرداری بود که بوی گند آن شدت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهن خود را بگیرد. پس ایشان از دنیا می گیرند به مقداری که به تکلف، ایشان را به منزل برساند و خود را سیر نمی کنند از آن از جهت گند آن، و تعجب کنند از کسانی که خود را سیر می کنند و شکم خود را پر می کنند از آن، و راضی می شوند به آنکه دنیا نصیب و بهره ایشان باشد.

ای برادران من! به خدا سوگند که دنیا از برای کسی که خیرخواه نفس خود باشد از مردار گندیده تر است و از مرده مکروه تر است، لکن کسی که نُشو و نما کرده در دباغخانه، بوی گند آنجا را نمی یابد و بوی بد او، او را اذیت نمی

کند چنانکه اذیت می کند کسانی را که از آنجا عبور می کنند یا می نشینند نزد ایشان. (۳۷۵)

و نیز آن حضرت فرمود:

«وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِهَا [أَهْلُ الدُّنْيَا إِلَيْهَا] وَتَكَاُلِبُهُمْ عَلَيْهَا... فَإِنَّهُمْ كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، يَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا وَكَثِيرُهَا قَلِيلَهَا».

«و مبادا که فریفته شوی به آنچه که می بینی از میل کردن اهل دنیا به دنیا، و بر جستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا... زیرا که ایشان سگهایی باشند بانگ کننده و درندگانی باشند پی صید دونده، که بانگ می کند بعضی از ایشان بر بعض دیگر، می خورد آنکه عزیز و غالب است، ذلیل خود را و آنکه بسیار است قلیل خود را». (۳۷۶)

فقیر گوید: حکیم سنایی این مطلب را اخذ کرده و به نظم درآورده، فرموده:

این جهان بر مثال مرداریست	گرگسان گرد او هزار هزار
این، مر آن را همی زند میخلب	آن مر این را همی زند منقار
آخر الامر بگذرند همه	وز همه باز ماند این مردار
ای سنایی از آن سگان بگریز	گوشه ای گیر از این جهان هموار
هان و هان تا تو را چه خود نکند	مشتی ابلیس دیده طرار

قال امیر المؤمنین علیّه السلام:

«وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِی عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِی يَدٍ مَجْزُومٍ».

«به خدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان

بی گوشت خوکی که باشد در دست صاحب جذام» (۳۷۷)

و این نهایت تحقیر است از دنیا. چه استخوان از هر چیز بی قدری خوارتر است، خصوص اگر از خوک باشد، و خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در این حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست.

مَثَلِ چہارم

برای اشخاصی است که عمری به نعمت حق تعالی گذرانیده اند، چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد، کفرانِ نِعَم کرده و رو از مُنعم حقیقی تافتند و به سوی غیر خدا شتافتند و مرتکب شدند آنچه را که شایسته آنها نبود. و این مَثَل را شیخنا البہائی در کشکول ذکر نموده و آن را به نظم درآورده و ما در اینجا اکتفا به همان نظم شریف نموده و آن را از کشکول نقل می نماییم

قال رحمہ اللہ:

عابدی در کوه لبنان بُد مقیم	در بُن غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق بر تافته	گنج عزّت را ز عزلت یافته
روزها می بود مشغولِ صیام	یک تہ نان می رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بُدی نصفی سُحُور	وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش می گذشت	نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا یک شب نیامد آن رغیف	شد زجوع آن پارسا زار و نحیف
کرده مغرب را ادا وانگه عشا	دل پر از وسواس و در فکر عشا
بس که بود از بهر قوتش اضطراب	نہ عبادت کرد عابد شب نہ خواب
صبح چون شد زان مقام دلپذیر	بہر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریہ بہ قُربِ آن جَبَل	اہل آن قریہ ہمہ گبر و دَغَل
عابد آمد بر دَرِ گبری ستاد	گبر او را یک دو نان جو بداد
عابد آن نان بَسْتَد و شکرش بگفت	وز وصول طعمہ اش خاطر شکفت

کرد آهنگ مقام خود دلیر
 در سرای گیر بُد گرگین ^(۳۷۸) سگی
 پیش او گر خطّ پرگاری کشی
 بر زبان گر بگذرد لفظ خَبَر
 کلب در دنبال عابد پو گرفت
 زان دو نان، عابد یکی پیشش فکند
 سگ بخورد آن نان و از پی آمدش
 عابد آن نانِ دگر دادش روان
 کلب آن نانِ دیگر را نیز خورد
 همه‌چه سایه از پی او می‌دوید
 گفت عابد چون بدید این ماجرا
 صحبت غیر دو نان چیزی نداد
 دیگرم از پی دویدن بهر چیست
 سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال
 هست از وقتی که بودم من صغیر
 گوسفندش را شبانی می‌کنم
 گه به من از لطف نانی می‌دهد
 گاه از یادش رود اطعام من
 روزگاری بگذرد کاین ناتوان
 گاه هم باشد که این گبر کهن
 چون که بر درگاه او پرورده‌ام
 تا کند افطار بر خُبزِ شعیر
 مانده از جوع استخوانی و رگی
 شکل نان بیند بمیرد از خوشی
 خُبز ^(۳۷۹) پندارد رود هوشش ز سر
 از پی او رفت و رخت او گرفت
 پس روان شد تا نیابد زو گزند
 تا مگر بار دگر آزارش
 تا که باشد از عذابش در امان
 پس روان گردید از دنبال مرد
 عَفّ عَفّ می‌کرد و رختش می‌درید
 من سگی چون تو ندیدم بی‌حیا
 وان دو را خود بستُدی ای کج نهاد
 [وین همه رختم دریدن بهر چیست؟]
 بی‌حیا من نیستم چشمت بمال
 مسکنم ویرانه این گبر پیر
 خانه اش را پاسبانی می‌کنم
 گاه مشّت استخوانی می‌دهد
 در مجاعت ^(۳۸۰) تلخ گردد کام من
 نه ز نان یابد نشان نه ز استخوان
 نان نیابد بهر خود نه بهر من
 رو به درگاه دیگر ناورده‌ام

هست کارم بر در این پیر گبر گاه شکر نعمت او گاه صبر
 تو که نامد یک شبی نانت بدست در بنای صبر تو آمد شکست
 از در رزاق رو بر تافتی بر در گبری روان بشتافتی
 بهر نانی دوست را بگذاشتی کرده ای با دشمن او آشتی
 خود بده انصاف ای مرد گزین بی حیاتر کیست من یا تو بین؟
 مرد عابد زین سخن مدهوش شد دست خود بر سر زد و بیهوش شد
 ای سگ نفس بهایی یاد گیر این قناعت ^(۳۸۱) از سگ آن گبر پیر
 بر تو گر از صبر نگشاید دری از سگ گرگین گبران کمتری ^(۳۸۲)

مؤلف گوید: چه نیکو است در این مقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته:
 أَجَلُ کائنات از روی ظاهر، آدمیست و اذَل موجودات، سگ؛ به اتفاق
 خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ
 و گر عمری نوازی سِفله ای را به کمتر چیزی آید با تو در جنگ
 و چقدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم
 را روشن می کند:

روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن
 حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه بود، چون آن حضرت از استر
 پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت، تا آن
 جناب مراجعت کند.

اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگه داشته
 بود، چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند، یکی از آنها رو کرد به او و
 گفت: ای غلام! میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی

که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو بدهم، و من مال بسیار از هر گونه دارم، تو برو و آن مال ها را برای خود قبض کن و من به جای تو اینجا می مانم.

غلام گفت: از آقای خود خواهش می کنم این را، پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و گفت: فدایت شوم، می دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را. پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟ فرمود: من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خود منع می کنم تو را. پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد.

حضرت فرمود: اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما، قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را.

پس چون غلام پشت کرد به رفتن، حضرت او را طلبید، فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی تو را بکنم، آن وقت مختاری در کار خود. و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آویخته و چسبیده باشد به نور «الله» و امیرالمؤمنین علیه السلام آویخته باشد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام آویخته باشند به امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - و شیعیان ما آویخته باشند به ما، پس داخل شوند در جایی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجایی که ما وارد شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد: من از خدمت شما جایی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار می کنم آخرت را بر دنیا. و بیرون رفت به سوی آن مرد. مرد خراسانی گفت: ای غلام! بیرون آمدی از نزد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن رویی که با آن خدمت آن حضرت رفتی؟ غلام کلام حضرت را

برای او نقل کرد و او را برد به خدمت آن جناب، حضرت قبول فرمود ولاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند. (۳۸۳)

این فقیر نیز خدمت آن حضرت عرض می کنم که: ای آقای من! من تا خود را شناخته ام خود را بر در خانه شما دیده ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پروریده ام. امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمایید و از این در خانه مرا دور نفرمایید و من به لسان ذلت و افتقار پیوسته عرضه می دارم:

عَنْ حِمَاكُم كَيْفَ أَنْصَرِفُ وَ هَوَاكُم لِي بِهِ شَرَفُ
سَیْدِي لَا عِشْتُ يَوْمَ أُرَى فَي سِوَى أَبَوَاكُم أَقِفُ
* از تحت عنایت و حفاظت شما چگونه برگردم در حالی که علاقه من به شما مایه شرف من است

* آقای من زنده نمانم روزی که بر غیر درب خانه شما باشم

مثَلِ پنجم

برای دنائت و پستی جهل، و تحریص بر علم و هنر.

«ابوالقاسم راغب اصفهانی» در کتاب «ذریعه» آورده که مرد حکیم دانایی وارد شد بر مردی، دید خانه ای آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده و لکن صاحب منزل مردیست جاهل و نادان، عاری از حلیه علم، خالی از فضیلت، به صورت انسان. آن حکیم که چنین دید تف افکند به صورت او. آن مرد از این کار حکیم برآشفته و گفت: این چه سفاهت و بیخردی بود که از تو سرد زد ای حکیم؟ حکیم فرمود: این سفاهت نبود بلکه حکمت بود. زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس تر و پست ترین جاهای منزل است می افکنند، و من ندیدم در

منزل تو پست تر از تو جایی را! لا جَرَمَ تو را شایسته اینکار دیدم پس آب دهان خود را به صورت تو افکندم. (۳۸۴)

مؤلف گوید: که تنبیه فرمود این حکیم دانا بر قباحت و دنائت جهل و آنکه قبیح و زشتی آن با داشتن منزل [خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زایل نخواهد شد.

و لکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل مُنْضَم، و این فضیلت با آن خصلت شریفه توأم گردد.

وَلَقَدْ أَجَادَ مَنْ قَالَ:

نردبان پایه، به ز علم و عمل	نیست از بهر آسمان ازل
نه سوی مُلک و مال و جاه برد	علم، سوی دَرِ اِلَه بَرَد
دست او زانسرای کوتاه است	هر که را علم نیست گمراه است
علم بی کار زنده در گور است	کار بی علم تخم در شور است
خواندن علم و کار ناکردن	حجّت ایزدی است در گردن
خواندن علم جوی از پی کار	آنچه دانسته ای به کار در آر
عالمی فاضلی ولی نه کسی	تا تو در علم با عمل نرسی
که قَدَم با حَدَث نمی پاید	علم در مزبله فرو ناید
چشمها در دولافِ کَحَّالی	چند از این تُرّهات مُحْتالی
که بدانی که می ندانی هیچ	دانش آن خوبتر ز بهر بسیج

قالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ، مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم به علم و مجهول باشد به عمل». (۳۸۵)

حکیم سنایی فرمود:

ای هواهای تو خدا انگیز وی خدایان تو خدا آزار
ره رها کرده ای از آنی گم عزّ ندانسته ای از آنی خوار
علم کز تو، تو را نه بستاند جهل از آن علم به بُود صد بار
غول باشد نه عالم آنکه از او بشنوی گفت و نشنوی کردار
عالمت غافل است و تو غافل خفته را خفته کی کند بیدار
کی در آید فرشته تا نکنی سگ ز در دور و صورت از دیوار
ده بُود آن نه دل که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار
سائق و قائد و صراط الله به ز قرآن مدان و به ز اخبار
تمام شد آنچه مُقدّر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه، در نیمه شهر
رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیل حضرت خیر الوری، جناب
امام حسن مجتبی - صلوات الله و سلامه علیه - سنه ۱۳۴۷. و چون این رساله
در این ماه شریف تمام شد مناسب است که به دو دعای شریف ختم شود:

اول:

شیخ مفید [قدس سره در کتاب «مُقَنِّعَه» روایت کرده از ثقه جلیل القدر، علی بن مهزیار از حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام که مستحب است بسیار بگویی در هر وقت از شب یا روز این ماه، از اوّل تا به آخر آن:

«یا ذَا الَّذی کانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ، ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ، ثُمَّ یَبْقَی وَ یَفْنِی کُلَّ شَیْءٍ، یا ذَا الَّذی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ یا ذَا الَّذی لَیْسَ فِی السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَ لَا فِی الْأَرْضِینَ السُّفْلِی وَ لَا فَوْقَهُنَّ وَ لَا تَحْتَهُنَّ وَ لَا بَیْنَهُنَّ إِلَهٌ یُعْبَدُ غَیْرُهُ، لَکَ الْحَمْدُ

حَمْدًا لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهِ إِلَّا أَنْتَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً لَا يَقْوَى
عَلَى إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ». (۳۸۶)

دوم:

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این
دعا را تعلیم زرارَه فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي
رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ
فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». (۳۸۷)

[بدانکه علما نوشته اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت، دعا برای امام
زمان علیه السلام و صدقه دادن برای آن وجود مقدس است، و از جمله دعاهایی که
وارد شده است که همیشه بگویی بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت
رسول و آل او علیهم السلام:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا». (۳۸۸) (۳۸۹)

«كَتَبَهُ الْعَبْدُ عَبَّاسُ الْقُمِّي فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ بَعْدَ أَلْفٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ فِي جَوَارِ
الرَّوَضَةِ الرِّضَوِيَةِ لَا زَالَتْ مَهَبَطًا لِلْفِيوضَاتِ الرَّبَّانِيَةِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ - قرآن کریم (چهار رنگ / رحلی)

نیریزی / الهی قمشه ای

۲ - قرآن کریم

اهری زاده / الهی قمشه ای

۳ - قرآن کریم

اهری زاده / الهی قمشه ای

۴ - کلیات مفاتیح الجنان

افشاری / الهی قمشه ای

۵ - کلیات مفاتیح الجنان (نیم جیبی)

افشاری / الهی قمشه ای

۶ - کلیات مفاتیح الجنان (کیفی)

افشاری / الهی قمشه ای

۷ - منتخب مفاتیح الجنان

محمد حسینی موحد

۸ - ارتباط با خدا

واحد تحقیقات

۹ - آئینه اسرار

حسین کریمی قمی

۱۰ - آخرین خورشید پیدا

واحد تحقیقات

۱۱ - از زلال ولایت

واحد تحقیقات

۱۲ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

علم الهدی / واحد تحقیقات

۱۳ - امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

سهراب علوی

۱۴ - انتظار بهار باران

واحد تحقیقات

۱۵ - انتظار و انسان معاصر

عزیز الله حیدری

۱۶ - اهمیت اذان و اقامه

محمد محمدی اشتهاردی

۱۷ - پرچمدار نینوا

محمد محمدی اشتهاردی

۱۸ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم (دو جلد)

شیخ عباس صفایی حائری

۱۹ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (دو جلد)

شیخ عباس صفایی حائری

۲۰ - تاریخ سید الشهداء علیه السلام

شیخ عباس صفایی حائری

۲۱ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی)

واحد تحقیقات

۲۲ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (عربی)

واحد تحقیقات

۲۳ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (انگلیسی)

واحد تحقیقات

۲۴ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (اردو)

واحد تحقیقات

۲۵ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

سید جعفر میر عظیمی

۲۶ - جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام

حسین علی پور

۲۷ - چهل حدیث (امام مهدی در کلام امام علی)

سید صادق سید نژاد

۲۸ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

محمد محمدی اشتهاردی

۲۹ - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

عباس حسینی جوهری

۳۰ - خوشه های طلائی (مجموعه اشعار)

محمد علی مجاهدی

۳۱ - داستانهایی از امام زمان علیه السلام

حسن ارشاد

۳۲ - داغ شقایق (مجموعه اشعار)

علی مهدوی

۳۳ - در جستجوی قائم علیه السلام

- سید مجید پور طباطبایی
- ۳۴ - در جستجوی نور
- صافی، سبحانی، کورانی
- ۳۵ - در کربلا چه گذشت
- شیخ عباس قمی/کوه کمره ای
- ۳۶ - دلشده در حسرت دیدار دوست
- زهره قزلقاشی
- ۳۷ - رسول ترک
- محمد حسن سیف اللهی
- ۳۸ - زیارت ناحیه مقدسه
- واحد تحقیقات
- ۳۹ - سحاب رحمت
- عباس اسماعیلی یزدی
- ۴۰ - سرود سرخ انار
- الله بهشتی
- ۴۱ - سقا خود تشنه دیدار
- طهورا حیدری
- ۴۲ - سیمای مهدی موعود در شعر فارسی
- محمد علی مجاهدی
- ۴۳ - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- دکتر عبد اللهی
- ۴۴ - ظهور حضرت مهدی علیه السلام

سیداسد الله هاشمی شهیدی

۴۵ - عریضه نویسی

سید صادق سید نژاد

۴۶ - عطر سیب

حامد حجتی

۴۷ - عقد الدرر (عربی)

المقدّس الشافعی / نظری منفرد

۴۸ - علی علیه السلام مروارید ولایت

واحد تحقیقات

۴۹ - علی علیه السلام و پایان تاریخ

سید مجید فلسفیان

۵۰ - غیبت، ظهور، امامت

واحد تحقیقات

۵۱ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

سید محمد واحدی

۵۲ - فوز اکبر

محمد باقر فقیه ایمانی

۵۳ - کرامات المهدی علیه السلام

واحد تحقیقات

۵۴ - کرامت های حضرت مهدی علیه السلام

واحد تحقیقات

۵۵ - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

- علی اصغر یونسیان
- ۵۶ - گفتمان مهدویت
- آیت الله صافی گلپایگانی
- ۵۷ - گنجینه نور و برکت
- حسینی اردکانی (ره)
- ۵۸ - مشکاة الانوار
- علامه مجلسی (ره)
- ۵۹ - مفرد مذكر غائب
- علی مؤذنی
- ۶۰ - منازل الآخرة
- شیخ عباس قمی (ره)
- ۶۱ - منشور نینوا
- مجید حیدری فر
- ۶۲ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
- عزیز الله حیدری
- ۶۳ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
- العمیدی / محبوب القلوب
- ۶۴ - مهدی موعود علیه السلام (دو جلد)
- علامه مجلسی / ارومیه ای
- ۶۵ - مهر بیکران
- محمد حسن شاه آبادی
- ۶۶ - ناپیدا ولی با ما

واحد تحقیقات

۶۷ - ناپیدا ولی با ما (انگلیسی)

واحد تحقیقات

۶۸ - نجم الثاقب

میرزا حسین نوری (ره)

۶۹ - نشانه های ظهور او

محمد خادمی شیرازی

۷۰ - نشانه های یار و چکامه انتظار

مهدی علیزاده

۷۱ - و آن که دیرتر آمد

الهه بهشتی

۷۲ - وظایف منتظران

واحد تحقیقات

۷۳ - ویژگیهای حضرت زینب علیها السلام

سید نورالدین جزائری

۷۴ - هدیه احمدیه (جیبی)

میرزا احمد آشتیانی

۷۵ - هدیه احمدیه (نیم جیبی)

میرزا احمد آشتیانی

۷۶ - یاد مهدی علیه السلام

محمد خادمی شیرازی

۷۷ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

محمد حجتی

۷۸ - ینابیع الحکمة (عربی / پنج جلد)

عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران

مکاتبه و یا با شماره ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل فرمایید.

پی نوشتها

- (۱) الموت باب الآخرة». امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر الحکم، ج ۱، ص ۸۴، چاپ دانشگاه تهران.
- (۲) و استحضرتنا دعوتک التي لا بدّ منها و من اجابتها... «امام سجاد علیه السلام، صحیفه سجادیه، دعای یازدهم.
- (۳) الرحیل وشیک». علی علیه السلام، نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۷۸.
- (۴) الموت... جاء بالروح و الراحة و الکرة المبارکة الی جنة عالیة». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۷.
- (۵) بشارة بنعیم الأبد... «امام جواد علیه السلام، از امیرالمؤمنین علیه السلام. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.
- (۶) اعظم سرور یرد علی المؤمنین... «امام مجتبی علیه السلام، مدرک پیشین.
- (۷) فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائم». امام حسین علیه السلام، معانی الاخبار، چاپ نجف، افست ایران، مکتبة المفید، ص ۲۷۴.
- (۸) امام سجاد علیه السلام، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۵، معانی الأخبار، ص ۲۷۴.
- (۹) الموت للمؤمن كأطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کله عنه». امام صادق علیه السلام، مدرک پیشین، ص ۱۵۲، معانی الأخبار، ص ۲۷۲.
- (۱۰) إن من استعدّ للموت حق الاستعداد فهو انفع له من هذا الدّواء لهذا المتعالج، اما انهم لو عرفوا ما یؤدّی الیه الموت من النعیم لاستعدّوه و احبّوه اشدّ ما یتستدعی العاقل الحازم الدّواء لدفع الآفات و اجتلاب السّلامات». امام جواد علیه السلام، معانی الاخبار، ص ۲۷۶.
- (۱۱) فذاک الموت، هو ذلک الحّمّام و هو آخر ما بقی علیک من تمحیص ذنوبک و تنقیّتک من سیئاتک... «امام عسکری علیه السلام، مدرک پیشین.
- (۱۲) إن اشدّ شیعتنا لنا حبّاً یرجع نفسه کشرّب احدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتفع به القلوب». رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۲.
- (۱۳) الموت ریحانة المؤمن». رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، کنز العمال، خبر ۴۲۱۳۶.
- (۱۴) افضل تحفة المؤمن، الموت». علی علیه السلام، غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۳.
- (۱۵) فی الموت راحة السعداء». علی علیه السلام، غرر الحکم، ج ۴، ص ۴۰۶.
- (۱۶) الموت غنیمة». رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، کنز العمال، خبر ۴۴۱۴۴.
- (۱۷) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مدرک پیشین، خبر ۴۲۱۲۲.
- (۱۸) امام باقر علیه السلام، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۷.

- (۱۹) فقدّم مالك بين يديك، فإنّ المرء مع ماله، ان قدّمه أحبّ أن يلحقه و ان خلفه أحبّ أن يتخلف معه». كنز العمال، خبر ۴۲۱۳۹.
- (۲۰) انکم اخرجتکم آخرتکم و عمّرتکم دنیاکم، فانتم تکرهون النقلة من العمران الى الخراب». بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۹.
- (۲۱) هیهات ما تناکرتکم الاّ لما قبلکم [فیکم من الخطایا و الذنوب]. امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر الحکم، ج ۶، ص ۲۰۱، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۸۳.
- (۲۲) یکره الموت لکثرة ذنوبه، و یقیم علی ما یکره الموت له». امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، کلمات قصار، حکمت ۱۴۲.
- (۲۳) ترحلوا فقد جدّ بکم و استعدّوا للموت فقد اظلمکم». با استفاده از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، خطبه ۶۳.
- (۲۴) عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت».
- «عجبت لمن یری انه ینقص کل یوم فی نفسه و عمره و هو لا یتأهّب للموت». با استفاده از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر الحکم، ج ۴، ص ۳۳۶.
- (۲۵) و کونوا قوماً صیح بهم فانتبهوا و علموا أنّ الدنیا لیست لهم بدار فاستبدلوا». با استفاده از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، خطبه ۶۳.
- (۲۶) امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، خطبه ۶۳.
- (۲۷) پیشین، خطبه ۲۳۲ با اندکی اختصار یا تفاوت در ترجمه.
- (۲۸) نشر حسینیّه «عماد زاده» اصفهان سال ۱۴۰۴ ه ق.
- (۲۹) نشر یاسر تهران، حدود ۱۳۶۴ شمسی.
- (۳۰) طبقات اعلام الشیعه، ص ۹۹۸ ولی خود آن مرحوم در فوائد الرضویه ص ۲۲۱ فرموده: ولادتم ظاهراً سنه ۱۲۹۴ [بوده است].
- (۳۱) مرحوم شهید ثانی رحمه الله در کتاب شریف: «مُنْیَةُ الْمُرید فی آداب المُفید و المُستفید»، ص ۱۷۷، چاپ مجمع الذخائر الاسلامیه قم، باب آداب کتابت و نگارش، ضمن سفارش به رعایت موضوع فوق، نقل فرموده که اولین کسی که رمز «ص» یا «صلعم» را بجای «صلی الله علیه و آله و سلم» شایع و اختراع نمود، دستش دچار قطع و بریدگی شد.
- حقیر می گویم: خدا می داند که چقدر با این روش، مؤمنین را از فضیلت های صلوات محروم ساخت.

۳۲) کتاب «کافی» تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی رئیس محدّثین شیعه، - در گذشته به سال ۳۲۹ هجری قمری - است و این کتاب شامل سه بخش اصول، فروع و روضه و هر کدام چندین جلد، که از معتبرترین و مهم ترین کتب حدیثی شیعه است.

۳۳) مکارم الاخلاق، شیخ طبرسی رحمه الله، ص ۴۶۴، چاپ مؤسسه الاعلمی، بیروت.

۳۴) چاپ کتابخانه مرکزی، بهمن ماه ۱۳۲۷ شمسی.

۳۵) این استفسار و سؤال به مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی هم نسبت داده شده است.

۳۶) درست دو سال بعد از ورود مرحوم محدّث نوری از سامراء به نجف اشرف.

۳۷) طبقات اعلام الشیعه، ص ۹۹۸.

۳۸) طبقات اعلام الشیعه، ص ۹۹۹.

۳۹) مؤلف گوید: درست بخاطر دارم حدود سال ۵۰ یا ۵۱ شمسی که فرزند ارشد آن مرحوم بنام حجة الاسلام حاج میرزا علی محدث زاده رحمه الله در بعضی از مدارس حوزه علمیه قم به مناسبت افتتاح درس ها درس اخلاق می گفت، فرمود: بقدری مرحوم پدرم می نوشت که انگشتانش پینه بسته بود و گاهی مرا صدا می زد و آن پینه ها را می چیدم و در قوطی کبریت جمع می کردیم و وصیت فرمود که با وی دفن شود.

۴۰) که چاپ جدید آن از صد جلد تجاوز خواهد کرد!

۴۱) مرحوم عالم ربانی شیعه، علامه شیخ علی نمازی شاهرودی رحمه الله که یکی از مشایخ اجازتی این حقیر، نگارنده این زندگی نامه بوده اند، و بخاطر سیر عمیق ایشان در روایات و احادیث، خصوص کتاب بحارالانوار، نزد برخی از فضلاء مشهد به بحارالانوار سیار، معروف بود، این عالم و محدّث تلاشگر، آنچه که در سفینه البحار از قلم مرحوم محدث قمی رحمه الله فوت شده به علاوه مطالب مهمی از الغدير و مواضع دیگر در مجموعه ای به نام «مستدرک سفینه البحار» در ۱۴ جلد تألیف فرمود، که چاپ آن پس از وفات ایشان در ۱۰ جلد، کامل شد.

۴۲) از جمله آقای محمود شهابی طبق مقدمه ای که بر فوائد الرضویه سال ۱۳۲۷ شمسی نوشته است.

۴۳) تفصیل آن را در مقدمه ای که اینجانب به عربی بر - بیت الاحزان - نوشته ام و در سال

- ۱۴۰۴ ه ق - توسط انتشارات حسینیّه عمادزاده اصفهان چاپ شده، ببینید.

۴۴) غایة المرام فی تلخیص دارالسلام در حرف (م) شماره ۵۷ خواهد آمد.

۴۵) بیماری که سبب عطش شدید می شود و با نوشیدن آب سیراب نمی شود.

۴۶) روزی که حادثه مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس و قتل عام مردم مسلمان روی داد، وی در همدان بود و شاید علت بیماری نسبتاً طولانی وی، همین قضایا و امثال آن بود که باعث شد آن بزرگوار به جوار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شتافته و تا آخر عمر در نجف اشرف اقامت نماید.

۴۷) در نوشته مرحوم محدث زاده - فرزند ارشد مرحوم محدث قمی رحمه الله - در پاورقی فوائد الرضویه صفحه ۲۲۲، بیست و سوم ذی الحجه آمده است.

۴۸) که حاصل تلاش های وی حدود ۷۰ عنوان کتاب در ۷۴ جلد یا بیشتر که به صورت تألیف و تحقیق در اختیار خواستاران علم و دانش قرار گرفت.

۴۹) قرآن کریم، آل عمران، آیه ۱۸۵: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...»

۵۰) اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۹۵، از شرح فیض الاسلام. و خطبه ۱۹۳ و آخر نامه ۵۳ از همان شرح.

۵۱) نهج البلاغه، خطبه ۹۸، شرح فیض الاسلام.

۵۲) فروع کافی، ج ۳، ص ۱۷۲.

۵۳) الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۲۲ ص ۲۴۵، این چاپ از منازل الآخرة را (که همان چاپ اول است) می توانید در کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیه السلام بخش کتب سنگی به شماره ۲۱۵۷ ببینید.

۵۴) همچنانکه چاپ «مفاتیح الجنان» را نیز اخوی این شخص نیکوکار به نام آقای حاج غلامحسین توتونی رحمه الله هزینه نموده اند.

۵۵) شرح عربی بر «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» از کتب اربعه شیعه، اثر محدث جلیل شیخ صدوق رحمه الله.

۵۶) این حدیث مبارک در چاپ اول این کتاب - منازل الآخرة - به سال ۱۳۴۷ ه ق روی صفحه اول و نیز در برخی از چاپ های سنگی و گراوری چاپ شده است که می توانید حدیث مذکور را به طور کامل در بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۴، به نقل از اعلام الدین دیلمی (چاپ آل البيت علیهم السلام قم، ص ۳۴۰) ببینید.

۵۷) این شعر نیز در چاپ های سابق کتاب، به چاپ رسیده است.

۵۸) بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۸.

۵۹) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

۶۰) مرحوم مؤلف، در حاشیه، لفظ «تَزَوَّدُوا» را هم آورده ولی در نهج البلاغه اضافه ای ندارد.

- (۶۱) نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۵۴، کلام ۱۹۵.
- (۶۲) سوره ق، آیه ۱۹. [یعنی: و حقیقتاً که بی هوشی مرگ، آمد! این همانست که از آن روی گردان بوده ای.]
- (۶۳) در چاپ اول: یَنْعُمُونَ بها، چاپ شده، ولی در غالب نسخه های نهج البلاغه همان است که در متن آوردیم، مانند لفظ: اَلْمُهَنَّا، که در چاپ اول، اَلْمُهَنَّا آمده است.
- (۶۴) پیشین.
- (۶۵) پس همانند گفته حضرت علی علیه السلام خواهد بود که فرمود:
- «به یاد می آورد اموالی را که آن ها را جمع کرده و در راه پیدا کردن آن ها - از حلال و حرام - چشم پوشیده، و از جاهایی که [حلال و حرامش واضح و یا مُشْتَبَه بود به دست آورد، تَبِعَات و پی آمدهای جمع کردن مال ها همراه و ملازم اوست و مُشْرِف بر جدایی و فراق از آن ها گشته است. اموال برای بعدی ها می ماند و از آن ها بهره و لذت، می گیرند؛ گوارایی و لذت مال غیر است و وبال و سنگینی بر پشت او مانده است».
- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۳۳۱، ادامه خطبه ۱۰۸.
- (۶۶) سوره ق، آیه ۲۲. «... ما پرده را از تو برداشتیم و امروز چشم تو تیز (بین) است».
- (۶۷) نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۳۳۱، ادامه خطبه ۱۰۸، عبارت چنین است:
- «فغیر موصوف ما نزل بهم، اجتمعت علیهم سكرة الموت و حسرة الفوت».
- (۶۸) بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۰.
- (۶۹) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۶، ح ۳۳.
- (۷۰) خدا به رضایت تو از او خشنود و راضی باشد ای رسول خدا.
- (۷۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۶۷.
- (۷۲) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۷۹، ح ۸۳.
- (۷۳) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۶، ح ۳۳.
- (۷۴) کلمات فرَج: «لا اله الا الله الحليم الكريم...» تا آخر. که در قنوت نمازها خوانده می شود. (منه)
- (۷۵) بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۳۸ - ۲۴۰.
- (۷۶) بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۲، ح ۶.
- (۷۷) امالی صدوق، مجلس ۸۰، ح ۱.
- (۷۸) بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۵.

- ۷۹) الناظرین، خ، ذ.
- ۸۰) سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۳۰، ماده «موت».
- ۸۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۶، ح ۲۴.
- ۸۲) مفاتیح الجنان، پس از دعای عدیله.
- ۸۳) مفاتیح الجنان، پس از دعای عدیله.
- ۸۴) بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۶۹، ح ۴۴.
- ۸۵) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۰۳، ح ۴۴.
- ۸۶) سوره آل عمران، آیه ۸. یعنی: پروردگارا قلب های ما را به باطل مگردان، بعد از آنکه هدایت کردی ما را و از نزد خود رحمت بخش به ما، همانا تو بسیار بخشنده ای».
- ۸۷) سوره ۲۳.
- ۸۸) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۵۹.
- ۸۹) پیشین، ج ۳، ص ۳۰۶.
- ۹۰) در نسخه کافی، ج ۶، ص ۴۱۳ و وسائل الشیعة ج ۱۷، ص ۲۷۵، «ام خالد عبیدیه» ضبط شده است.
- ۹۱) کافی، ج ۶، ص ۴۱۳.
- ۹۲) حاصل مضمون شعر آن است که: کجا شد آن زن که خسته شده بود از راه رفتن و می پرسید که کجاست راه حمام منجاب؟ «منه».
- ۹۳) کشکول شیخ بهایی - ۲ جلدی، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۹۴) مَنْ مَنَعَ قِیْرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيُمَتَّ إِنَّ شَاءَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا». کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۴
- باب منع الزکاة.
- ۹۵) قیراط، ۱۴ از ۱۶ دینار و یا نصف ۱۱۰ و ۱۵ گرم و...
- اقوال دیگر که همه حاکی از کمترین جزء می باشد و برای چیز کم مثال زده می شود و بنا بر این آنچه در متن آمده صحیحش بیست یک دینار است یعنی ۱۲۰ از دینار، نه ۲۱ دینار. همچنانکه در غالب چاپ ها آمده است.
- ۹۶) کافی، ج ۴، ص ۲۶۸ «باب من سوف الحجّ و هو مستطیع» ح ۱ و ۵.
- ۹۷) منم خانه غُرَبَت، منم خانه وحشت، منم خانه کِرم؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۷، ح ۱۱۵.
- ۹۸) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۹۹) در اصل کتاب، چنین است: «و آن، آنست که».

- (۱۰۰) لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص ۴۰۰.
- (۱۰۱) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶۵، باب ۷۴، حدیث ۱۵.
- (۱۰۲) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۷، ح ۱۳.
- (۱۰۳) بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۱۹، ولی در مدرک یاد شده، «ثَوَابُهُمَا» آمده است.
- (۱۰۴) بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۱۹، و در این کتاب «ثَوَابُهُمَا» آمده است.
- (۱۰۵) دارالسلام، نوری، ج ۲، ص ۳۱۵.
- (۱۰۶) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۴۴.
- (۱۰۷) بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۴.
- (۱۰۸) بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۸۹.
- (۱۰۹) ثواب الاعمال، ص ۸۷.
- (۱۱۰) ثواب الاعمال، ص ۲۳۱.
- (۱۱۱) بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۹۸.
- (۱۱۲) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۸، قسمتی از نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر:
- حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای بندگان خدا! بعد از مرگ برای کسی که آمرزیده نشود شدیدتر از مرگ است، از قبر و تنگی و تاریکی و غربت آن بر حذر باشید، همانا قبر در هر روز می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرم هستم. قبر یا باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودالهای آتش است - تا اینکه فرمود - همانا «زندگی و معیشت سخت» که خدا دشمن خود را از آن ترسانده، عذاب قبر است. همانا در قبر نود و نه مار بزرگ بر کافر مسلط می شوند، گوشت او را نیش می کشند و استخوانش را می شکنند و تا روز رستاخیز تکرار می کنند. اگر یکی از آن مارها در زمین بدمد زراعتی نخواهد رویاند. ای بندگان خدا نفس های ضعیف و بدن های نرم و نازک شما که کمی از اینها برایش کافی است از این - عذاب -، ضعیف و ناتوان است»
- (۱۱۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳۸، ح ۱۳.
- (۱۱۴) در مصباح کفعمی است که کسی که «الْبَارِئُ» را - که اسم خداوند تعالی است - بسیار بگوید باقی بماند تازه در قبرش. منه.
- (۱۱۵) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۵.
- (۱۱۶) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۲.
- (۱۱۷) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۷ و ۲۲۰.

- (۱۱۸) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۱ ح ۱۹.
- (۱۱۹) نعمتی است. خ د
- (۱۲۰) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۱۶.
- (۱۲۱) احبار «جمع حَبْر، یعنی «عالم یهود» و محتمل است که اخیار، با خاء مُعْجَمَه [یعنی با نقطه و یاء مُثَنَّاه] دو نقطه بوده باشد. «منه»
- (۱۲۲) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۱.
- (۱۲۳) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۹.
- (۱۲۴) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۵، به نقل از اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۵.
- (۱۲۵) مخفی نماند که برای نجات از عذاب قبر غیر از آنچه ذکر می شود چیزهای دیگر نیز وارد شده مانند خواندن دعای معروف به: «صحیفه» و دعای «مستجاب کاظمی علیه السلام» که هر دو در بلد الامین است و سه دفعه خواندن دعای یَسْتَشِيرُ و... غیر ذلک و گذاشتن دعای «حمید» در کفن برای کفایت از نکیر و منکر نافع است.
- (۱۲۶) بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۷۳.
- (۱۲۷) بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۹۹.
- (۱۲۸) بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۱۶.
- (۱۲۹) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۱.
- (۱۳۰) بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۶۱.
- (۱۳۱) مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۵۰.
- (۱۳۲) بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۵، به صفحه ۸۶ همین کتاب رجوع شود.
- (۱۳۳) بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲.
- (۱۳۴) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۵.
- (۱۳۵) بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۳۳۸، ح ۳۸.
- (۱۳۶) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۳، ح ۱۰.
- (۱۳۷) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۹۸.
- (۱۳۸) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۷۸.
- (۱۳۹) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۲۲.
- (۱۴۰) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۱۰.
- (۱۴۱) مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۰۵.

- (۱۴۲) اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۳.
- (۱۴۳) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۵۴.
- (۱۴۴) مصباح المتعبد، ص ۲۲۸.
- (۱۴۵) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۳۴.
- (۱۴۶) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.
- (۱۴۷) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۸۹.
- (۱۴۸) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۶۱.
- (۱۴۹) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۳۹.
- (۱۵۰) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۴۶.
- (۱۵۱) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۳.
- (۱۵۲) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۱ تا ۲۶۳.
- (۱۵۳) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۴۳.
- (۱۵۴) روضة المتقين، ج ۱، ص ۴۵۸ و وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۲۰۰ تا ۲۰۲.
- (۱۵۵) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۵۵۸.
- (۱۵۶) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۰، ح ۳۵.
- (۱۵۷) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۴.
- (۱۵۸) ثواب الاعمال، ص ۸۷.
- (۱۵۹) اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۸۶.
- (۱۶۰) ثواب الاعمال، ص ۳۸، ح ۳.
- (۱۶۱) رُصافه كوفه «بنائي بوده كه منصور در كوفه بنا کرده بوده. منه.
- (۱۶۲) ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۴۷.
- (۱۶۳) سفينة البحار ج ۱، ص ۵۷۰.
- (۱۶۴) دارالسلام، ج ۱ ص ۲۶۷ و ۲۶۸.
- (۱۶۵) مفاتيح الجنان، حکایت حاج علی بغدادی؛ بحارالانوار ج ۵۳، ص ۳۱۲.
- (۱۶۶) هولناک.
- (۱۶۷) هولناک.
- (۱۶۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.
- (۱۶۹) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۷.

- (۱۷۰) سفینه البحار، ج ۸ ص ۱۳۲.
- (۱۷۱) جامع الاخبار، ص ۴۸۲.
- (۱۷۲) پیشین.
- (۱۷۳) سفینه البحار، ج ۸ ص ۱۳۳.
- (۱۷۴) قروض.
- (۱۷۵) زاد المعاد، ص ۵۷۳ و ۵۷۴.
- (۱۷۶) دارالسلام، ج ۲ ص ۱۶۵.
- (۱۷۷) دارالسلام، ج ۲ ص ۱۵۳.
- (۱۷۸) پیشین، ج ۲ ص ۲۴۵.
- (۱۷۹) پیشین، ج ۲، ص ۲۴۴.
- (۱۸۰) بحارالانوار، ج ۶ ص ۲۶۸، ح ۱۱۸.
- (۱۸۱) همان مدرک.
- (۱۸۲) امالی شیخ صدوق، مجلس اول، ص ۵۰، ح ۴.
- (۱۸۳) امالی شیخ صدوق، مجلس ۷۷، ص ۶۰۳، ح ۸.
- (۱۸۴) سوره اعراف، آیه ۱۸۷.
- (۱۸۵) بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۱۲.
- (۱۸۶) شاید مراد آن باشد که یک نفری تنها و بی خبر پائین نیامده مثل این نحوی که اینجا آمده، تا منافات نداشته باشد با پائین آمدن او با جبرئیل و میکائیل برای اهلای قوم لوط، یا نحو آن والله العالم. منه.
- (۱۸۷) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۲.
- (۱۸۸) بحارالانوار، ج ۷، ص ۵۸، ح ۱.
- (۱۸۹) سوره اعراف، آیه ۱۸۷.
- (۱۹۰) بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۳۱.
- (۱۹۱) سفینه البحار، ج ۶، ص ۴۸۲.
- (۱۹۲) وَ عَادَةُ السَّيْفِ أَنْ يَزْهُوَ بِجَوْهَرِهِ وَ لَيْسَ يَعْمَلُ إِلَّا فِي يَدَي بَطَلٍ
- (۱۹۳) سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۹۹.
- (۱۹۴) الارشاد، ج ۱، ص ۱۵۸.
- (۱۹۵) بحارالانوار ج ۷، ص ۲۹۳.

- (۱۹۶) پیشین، ص ۲۹۵.
- (۱۹۷) پیشین.
- (۱۹۸) پیشین، ص ۲۹۸.
- (۱۹۹) پیشین، ص ۳۰۲.
- (۲۰۰) پیشین.
- (۲۰۱) پیشین.
- (۲۰۲) پیشین.
- (۲۰۳) فاحشه یعنی زنا و هر بدی که از حد گذرد. منه.
- (۲۰۴) بحارالانوار، ج ۷ ص ۳۰۳.
- (۲۰۵) بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۰۲.
- (۲۰۶) پیشین، ص ۳۰۳.
- (۲۰۷) سوره نمل، آیه ۸۹.
- (۲۰۸) بحارالانوار، ج ۷ ص ۳۰۵، (تتمه حدیث): و «سَيِّئُهُ» انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است، سپس آیه یاد شده را قرائت فرمود.
- (۲۰۹) ثواب الاعمال، ص ۱۷۹.
- (۲۱۰) کافی، ج ۲، ص ۱۹۷.
- (۲۱۱) ثواب الاعمال، ص ۷۳، ح ۱۳.
- (۲۱۲) کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.
- (۲۱۳) حلیه» خ د
- (۲۱۴) بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۴۴.
- (۲۱۵) بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۰۲ و کافی، ج ۳، ص ۲۲۹.
- (۲۱۶) می توان از روایات ج ۱۰۲ بحارالانوار ص ۲۹۵ و ص ۳۰۰ استفاده نمود.
- (۲۱۷) بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۰۵.
- (۲۱۸) بقیة الآیات: «حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ، يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَحْداثِ سِرَاعاً كَانَهُمْ إِلَى نُصْبٍ يَوْفُضُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرَاهَهُمْ ذَلَّةً ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوْعَدُونَ».
- (۲۱۹) سوره معارج، آیه ۴۲.
- (۲۲۰) بحارالانوار، ج ۷ ص ۱۱۱.
- (۲۲۱) نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۰۱ و در بعضی از نسخه ها «نَفْسِهِ» ضبط شده است.

(۲۲۲) بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۱۱.

(۲۲۳) پیشین، ۱۹۲.

(۲۲۴) بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۹۷.

(۲۲۵) پیشین، ص ۲۱۴.

(۲۲۶) پیشین، ص ۲۱۵.

وَلَنِعْمَ مَا قِيلَ؛ [و چه خوب سروده شده، که:

منگر در بُتان که آخر کار

نگریستن، گریستن آرد بار

شاهد آنزمانه خورد و بزرگ

دیده را یوسفند دل را گرگ

جُعِدِ مَفْتُولٌ * دل کسل باشد

زلفِ مرغول *، غول دل باشد

(مِنْه).

* جُعِدِ مَفْتُولٌ: موی پیچیده شده.

* مرغول: پیچ و تاب.

(۲۲۷) پیشین، ص ۲۱۸.

(۲۲۸) پیشین، ص ۲۱۸.

(۲۲۹) پیشین، ص ۲۰۸.

(۲۳۰) پیشین، ص ۱۹۸.

(۲۳۱) پیشین، ص ۱۹۷.

(۲۳۲) سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

(۲۳۳) بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۹۸.

(۲۳۴) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۹۴.

(۲۳۵) مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۳۸۴.

(۲۳۶) سوره نباء، آیه ۱۸.

(۲۳۷) شاید مراد آن باشد که گریه کرد.

(۲۳۸) سرب گداخته.

(۲۳۹) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۳ در تفسیر سوره نبأ.

- (۲۴۰) سوره اعراف، آیه ۸ و ۹.
- (۲۴۱) مفسرین گفته اند: سبب آنکه «میزان» را به صیغه جمع، حق تعالی ذکر فرموده، میشود آن باشد که هر نوع از انواع طاعات را میزانی باشد و میشود [ممکن است] «موازن» جمع «موزون» باشد یعنی اعمال سنجیده او. منه.
- (۲۴۲) سوره قارعه، آیه ۱ تا آخر.
- (۲۴۳) کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۵.
- (۲۴۴) بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۵۶، ح ۳۱.
- (۲۴۵) امالی صدوق، مجلس هفدهم، ص ۱۳۱، ح ۴، چاپ بیروت.
- (۲۴۶) بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۷۰، ذیل ح ۶۳.
- (۲۴۷) یعنی: مقداری، نه مقصود ساعت معروف، شامل ۶۰ دقیقه باشد.
- (۲۴۸) پیشین.
- (۲۴۹) یعنی: نوشته ای.
- (۲۵۰) بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۷۱.
- (۲۵۱) کافی، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۶.
- (۲۵۲) معانی الاخبار (تحقیق علی اکبر غفاری)، ص ۳۶۸.
- (۲۵۳) پیشین.
- (۲۵۴) تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۴، ص ۴۴۳.
- (۲۵۵) کافی، ج ۳، ص ۴۲۹، ح ۵.
- (۲۵۶) بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۷۷.
- (۲۵۷) سفینه البحار ط جدید، ج ۲، ص ۶۸۲.
- (۲۵۸) در اصل «فَهُوَ الَّذِي» می باشد.
- (۲۵۹) پیشین، ص ۶۷۹، مگر بیت اول که در مدرک مذکور دیده نشد.
- (۲۶۰) پیشین، ص ۷۰۵.
- (۲۶۱) اعراف، آیه ۱۹۹ تا ۲۰۲.
- (۲۶۲) ولی به نظر می رسد که عبارت «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» - به هیئت متکلم وحده - باشد یعنی طلب آمرزش می کنم از خدا برای خود و برای تو، زیرا امر کردن آن جناب شخص شامی را به طلب آمرزش او برای آن حضرت وجیه به نظر نمی رسد.
- (۲۶۳) سوره یوسف، آیه ۹۲.

- (۲۶۴) سفينة البحار، ج ۲، ص ۷۰۵.
- (۲۶۵) پیشین، ج ۲، ص ۶۸۲.
- (۲۶۶) پیشین، ص ۶۸۳.
- (۲۶۷) سوره انعام آیه ۱۲۴.
- (۲۶۸) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲.
- (۲۶۹) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۷.
- (۲۷۰) وفر یعنی توانگری و بسیاری از مال. ظ منه.
- (۲۷۱) نهب: جمع نهب است یعنی غنیمت و هرچه بغارت آورده شود. ظ منه.
- (۲۷۲) غولها.
- (۲۷۳) لاغر و باریک و پژمرده.
- (۲۷۴) الطوال.
- (۲۷۵) درخشیدن.
- (۲۷۶) سفينة البحار، ج ۴، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.
- (۲۷۷) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۶.
- (۲۷۸) خاتمه مستدرک، ج ۲، ص ۴۲۳.
- (۲۷۹) خاتمه مستدرک، ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.
- (۲۸۰) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۲۴.
- (۲۸۱) تاریخ آداب اللغة العربية، ج ۲، ص ۲۴۵.
- (۲۸۲) فوائد الرضویه، ص ۶۰۲ و ۶۰۳.
- (۲۸۳) سوره كهف، آیه ۱۸.
- (۲۸۴) سفينة البحار، ج ۱، ص ۶۰۰.
- (۲۸۵) نههم یعنی بازداشته ایشان را. منه. [مؤلف
- (۲۸۶) سوره اعراف، آیه ۹۷.
- (۲۸۷) سوره فرقان، آیه ۶۳.
- (۲۸۸) سوره فرقان، آیه ۷۲.
- (۲۸۹) بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
- (۲۹۰) سفينة البحار، ج ۵، ص ۴۶ تا ۴۹.
- (۲۹۱) سوره انبياء، آیه ۱.

- (۲۹۲) سوره طلاق، آیه ۸ به بعد.
- (۲۹۳) بحارالانوار ج ۷، ص ۲۵۸.
- (۲۹۴) بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۷.
- (۲۹۵) پیشین، ص ۲۷۴.
- (۲۹۶) پیشین، ص ۲۵۰.
- (۲۹۷) بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۹.
- (۲۹۸) سوره غاشیه، آیه ۲۵ و ۲۶.
- (۲۹۹) پیشین، ص ۲۶۴.
- (۳۰۰) بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۷.
- (۳۰۱) ابو سلیمان دارانی، عبدالرحمان بن احمد بن عطیه، زاهد معروف است که در سنه ۲۳۵ در «داریا» که از قرای دمشق است وفات کرد و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی الحواری از اصحاب او است. کذا فی معجم البلدان. منه. [مؤلف
- (۳۰۲) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۹.
- (۳۰۳) سوره لقمان، آیه ۱۶.
- (۳۰۴) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۵.
- (۳۰۵) نهج البلاغه، نامه ۲۷: «... فانَّ اللهَ تعالى يسألكم معشر عباده عن الصغیره من اعمالکم و الکبیره...»
- (۳۰۶) در اینکه مخاطب در این نامه کیست، بسیار اختلاف شده است و بعضی گفته اند که ابن عباس نبوده است.
- (۳۰۷) نهج البلاغه، نامه ۴۱، ولی در اصل عبارت: ... أَوْ مَا تَخَافُ... می باشد که عطف بر جمله قبل است.
- (۳۰۸) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۳ و در آخر حدیث، رسول خدا ﷺ فرمود: «وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ» یعنی: و آماده عرضه بزرگ اعمال شوید.
- (۳۰۹) در بعضی از کتب «توبه» ضبط شده است، مانند سفینه البحار، چاپ جدید، ج ۳، ص ۲۱۸، ولی انوار البهیة، ط جدید، ص ۳۰۷، و ط قدیم، ص ۱۵۴، توبه «با تاء مُثَنَّاة» نقل کرده است.
- (۳۱۰) سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۱۸.
- (۳۱۱) کافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

- (۳۱۲) سوره تکویر، آیه ۱۰.
- (۳۱۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۷.
- (۳۱۴) [- سوره انشقاق، آیه ۷ - ۱۲.
- (۳۱۵) سوره کهف، آیه ۴۹، بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۱۵، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸.
- (۳۱۶) بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۷، کامل الزیارات، ص ۳۳۰، ح ۳۳۱.
- (۳۱۷) بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۳۴، تحفة الزائر چاپ قدیم، باب نهم، فصل چهارم.
- (۳۱۸) سوره انشقاق، آیه ۷ - ۹، ترجمه صحیح آیه این است: «حساب گردیده خواهد شد...».
- (۳۱۹) پیشین، ج ۷، ص ۳۲۵.
- (۳۲۰) علامه مجلسی، حق الیقین، فصل یازدهم، ص ۵۴۱، ناشر ذوی القربی، چاپ اول و ص ۴۴۴، چاپ علمیه اسلامی و مواضع اختلاف را با مراجعه به چند نسخه حق الیقین، اصلاح کردیم.
- (۳۲۱) سوره نور، آیه ۲۲.
- (۳۲۲) اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۳ تا ۴۴۵.
- (۳۲۳) بحارالانوار، ج ۸، ص ۷۱ - ۶۴.
- (۳۲۴) شهدا.
- (۳۲۵) سوره صافات، آیه ۲۴.
- (۳۲۶) سوره فجر، آیه ۱۴.
- (۳۲۷) حق الیقین، ف ۱۳، ص ۴۶۵، با تفاوت اندکی در قلم مرحوم محدث قمی رحمه الله در بعضی کلمات، اعتقادات شیخ صدوق رحمه الله چاپ قدیم، همراه با «باب حادی عشر» ص ۸۷ و ترجمه فارسی آن از رضوانی، ص ۴۷ و بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.
- (۳۲۸) سوره فجر، آیه ۲۳.
- (۳۲۹) سوره فجر، آیه ۱۴.
- (۳۳۰) بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۵.
- (۳۳۱) بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۰.
- (۳۳۲) بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۷.
- (۳۳۳) اَلْکُنْیَ وَ اَلْأَلْقَاب، ج ۲، ص ۹۵.
- (۳۳۴) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۷۸، ط قدیم، ص ۶۲۹.
- (۳۳۵) ثواب الاعمال، ص ۷۹ و با ترجمه، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.
- (۳۳۶) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۶۴.

- (۳۳۷) بحارالانوار ج ۱۰۲، ص ۳۴.
- (۳۳۸) بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۸۰.
- (۳۳۹) بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۱.
- (۳۴۰) سوره مؤمنون، آیه ۱۱ - ۱۰.
- (۳۴۱) بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۸۷.
- (۳۴۲) سوره مریم، آیه ۳۹.
- (۳۴۳) بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۴۶.
- (۳۴۴) ولی در ج ۸ بحارالانوار، ص ۲۹۲، چنین آمده: خَذَلَهُمْ (فَخَلَدَهُمْ خ ل) فِي النَّارِ و شاید عبارت متن، ترجمه فراز دیگری از حدیث دیگر باشد
- (۳۴۵) سوره زخرف، آیه ۷۷.
- (۳۴۶) بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۲.
- (۳۴۷) بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۵، ولی به جای: در جهنم، چاهی است، در متن عربی آمده: «إِنَّ فِي النَّارِ لَنَارًا».
- (۳۴۸) کافی، ج ۲، ص ۶۹؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۱.
- (۳۴۹) مخفی نماند که این فرمایش حضرت رسول ﷺ به آن جوان ظاهراً برای آن بود که خوف او را زیاد کند تا از روی جدّ بدرگاه حق تعالی برود و منقطع از خلق شود تا حق تعالی توبه او را قبول فرماید چنانکه توبه کرد و توبه اش قبول شد. واللّٰه العالم. منه.
- (۳۵۰) سوره آل عمران، آیه ۱۳۵ - ۱۳۶.
- (۳۵۱) بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳.
- (۳۵۲) علامه مجلسی، عین الحیة، ص ۱۸۹، ناشر کتابفروشی اسلامیة، با اندک تفاوتی در بعض کلمات همانطور که مؤلف هم تذکر داده که: خلاصه آورده است.
- (۳۵۳) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۸.
- (۳۵۴) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۷.
- (۳۵۵) و ۲ - با دقت در عبارت عربی که بعداً آورده می شود، روشن خواهد شد که حضرت امیر المؤمنین علیّ علیه السلام، صادر شدن «گناهان هلاک کننده» و «انجام بدیها» را به خود نسبت نداده اند! پس دقت شود.
- (۳۵۶)
- (۳۵۷) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱.

۳۵۸) این قطعه از عبارت از قلم مرحوم مؤلف جا افتاده است، هر چند در ترجمه آن آورده شده است:

«يَرْحُمُهُ الْمَلَأُ إِذَا أُذِنَ فِيهِ بِالْئِدَاءِ» ثم قال:

و نیز معلوم باشد که به جای کلمه لهبات، ملهبات می باشد.

۳۵۹) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱.

۳۶۰) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۷۴.

۳۶۱) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۹۹.

۳۶۲) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۴.

۳۶۳) دد: جانوران درنده است چون شیر و پلنگ و غیرهما.

دام: عکس آنست مانند آهو و غیره و بمعنی زخارف دنیویه نیز آمده. منه.

۳۶۴) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۱.

۳۶۵) رسول خدا ﷺ فرمود:

[«چهل سالگان زراعتی هستند که درو کردن آن نزدیک شده است. پنجاه سالگان، چه چیزی پیش فرستاده اید؟ و چه چیز گذاشته اید؟ شصت سالگان، بشتابید برای حساب [که عذری نباشد برای شما] هفتاد سالگان، خود را جزء مردگان به شمار آرید.»]

[و دیگری گفته است:]

از روش این فلک سبز فام

عمر گذشته است مرا شصت عام

در سر هر سالی از این روزگار

خورده ام افسوس خوشی های پار

باشدم از گردش دوران شگفت

کانچه مرا داد همه پس گرفت

قوتم از زانو و بازو برفت

آب ز رخ، رنگ هم از مو برفت

عقد ثریای من از هم گسیخت

گوهر دندان همه یک یک بریخت

آنچه بجا ماند و نیابد خلل

بار گناه آمد و طول امل

بانک رحیل آمد از این کوچگاه
 همسفران روی نهاده به راه
 آه ز بی زادی روز معاد
 زاد، کم و طول مسافت زیاد
 بار گران بر سر دوشم چه کوه
 کوه هم از بار من آمد ستوه
 ای که بر عفو عظیمت گناه
 در جلو سیل بهار است کاه
 فضل تو گر دست نگیرد مرا
 عصمت ارباز گذارد مرا
 [جز به جهنم نرود راه من
 در سقر انداخته بنگاه من*]
 بنده شرمنده نادان منم
 غوطه زن لجّه عصیان منم
 خالق و بخشنده احسان تویی
 فرد و نوازنده به غفران تویی
 منه

* - این بیت در چاپ اول دیده نشد ولی در سفینه البحار، چاپ قدیم ج ۲، ص ۲۵۷ موجود است.

(۳۶۶) بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۱۲.

(۳۶۷) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۰۱.

(۳۶۸) سوره روم، آیه ۴۴.

(۳۶۹) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۱.

(۳۷۰) نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۴۶.

(۳۷۱) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۵.

(۳۷۲) سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۱۰.

(۳۷۳) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۱۰.

(۳۷۴) از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: دنیا مُثَلُّ شد برای حضرت عیسی علیه السلام بصورت زن کبود چشمی پس حضرت از او پرسید: چند شوهر کرده ای؟ گفت بسیار است عدد آنها، فرمود: همگی را طلاق گفته ای؟ گفت: نه بلکه همگی را کشتم، حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وای بر شوهرانِ باقی تو که چگونه عبرت نمی گیرند از شوهران گذشته تو؟! . (منه)

(۳۷۵) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۸ تا ۱۱۱.

(۳۷۶) نهج البلاغه، نامه ۳۱، با مقداری تفاوت، در بعضی از کلمات.

(۳۷۷) نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۲۸.

(۳۷۸) گرگین، به دو کافِ فارسی [یعنی گاف بر وزن: تمکین یعنی صاحبِ جَرَب و گری (سگِ کَچَل)]. منه.

(۳۷۹) به معنای نان.

(۳۸۰) به معنای گرسنگی.

(۳۸۱) نصیحت. خ ل.

(۳۸۲) کشکول بهائی، ج ۱، ص ۲۲۰.

(۳۸۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸۸.

(۳۸۴) الذریعه الی مکارم الشریعه، تألیف ابوالقاسم راغب اصفهانی، ص ۶۰ چاپ دار الوفاء، المنصوره، و در پاورقی ۶، چنین آمده: ولیکن این برخورد با اخلاق یک «حکیم» مسلمان - که در هنگام اصلاح مردم نباید اهانت کند - منافات دارد، خصوصاً که برای «صورت» حرمت خاص و احترام ویژه ای در اسلام قرار داده شده است.

(۳۸۵) بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۲.

(۳۸۶) شیخ مفید، المقنعه، ص ۳۲۰، قم، دفتر نشر اسلامی.

(۳۸۷) کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

(۳۸۸) عبارات داخل علامت [] در چاپ اول موجود نیست.

(۳۸۹) کافی، ج ۴، ص ۱۶۲، ح ۴، با اندک اختلاف در تقدیم و تأخیر برخی از کلمات.

فهرست مطالب

۲	به عنوان پیشگفتار.....
۸	محدث قمی عنصر فضیلت و اخلاص.....
۸	اشاره.....
۸	انگیزه نگارش.....
۹	تولد و زادگاه.....
۱۰	پدر، مادر، کودکی.....
۱۱	خصوصیات اخلاقی.....
۱۲	شوق وافر به اهل بیت رسالت ﷺ.....
۱۴	رمز موفقیت مردان بزرگ.....
۱۸	تحصیلات.....
۲۴	تلاش وی در تبلیغ.....
۲۷	تألیفات.....
۳۵	پیرامون کتاب حاضر.....
۳۷	چند تذکر.....
۳۸	چاپ های مختلف «منازل الآخرة».....
۴۰	منابع و مصادر کتاب «منازل الآخرة».....
۴۲	منابع زندگی نامه.....
۴۲	کتب شرح حال مؤلف.....
۴۳	نمونه ای از خط زیبای مرحوم محدث قمی رحمه الله.....
۴۶	مقدمه مؤلف.....

فصل اول: مرگ.....	۴۹
اشاره	۴۹
عَقَبَه اول: سَكَراتِ مَوْت و شَدَّتِ جان كندن است.....	۴۹
عَقَبَه دوّم: عَدِيلَه عِنْدَ الْمَوْت است	۵۵
حكايت اول.....	۵۸
حكايت ديگر [دوم].....	۵۹
فصل دوم: قبر	۶۲
توضيح	۶۲
عقبه اول: وحشت قبر است	۶۲
نماز ديگر	۶۵
حكايت	۶۵
عَقَبَه دوم: ضَغْطَه و فشار قبر.....	۶۶
عَقَبَه سوّم: سُؤالِ مُنْكَر و نَكِير در قبر	۷۱
حكايت	۷۵
حكايت	۷۵
حكايت	۷۶
فصل سوم: برزخ.....	۷۹
اشاره	۷۹
حكايت	۸۳
حكايت	۸۵
حكايت	۸۸
حكايت	۹۰
حكايت	۹۱
فصل چهارم: قيامت.....	۹۵

فصل پنجم: بیرون آمدن از قبر.....	۱۰۳
فصل ششم: میزان.....	۱۱۱
توضیح.....	۱۱۱
اما اخبار در فضل صلوات.....	۱۱۲
و اما روایات در حُسنِ خُلق پس چنین است.....	۱۱۵
روایت اول.....	۱۱۵
روایت دوم.....	۱۱۷
روایت سوم.....	۱۲۰
و اما حکایات در حُسنِ خلق پس چنین است.....	۱۲۱
حکایت اول.....	۱۲۱
حکایت دوم.....	۱۲۳
حکایت سوم.....	۱۲۵
حکایت چهارم.....	۱۲۸
فصل هفتم: حسابرسی.....	۱۳۰
حکایت.....	۱۳۲
حکایت.....	۱۳۴
فصل هشتم: پرونده.....	۱۳۶
فصل نهم: صراط.....	۱۴۱
حکایت.....	۱۴۵
خاتمه: عذاب جهنم.....	۱۴۸
اشاره.....	۱۴۸
در ذکرِ قِصَصِ خائفان.....	۱۵۳
قصه اول.....	۱۵۳
قصه دوم.....	۱۵۴

۱۶۰	قصه سوم.....
۱۶۱	قصه چهارم.....
۱۶۱	قصه پنجم.....
۱۶۴	قصه ششم.....
۱۶۵	در ذکر چند مَثَلی که موجب تَنَبُّهُ مؤمنان است
۱۶۵	مَثَلِ اول.....
۱۶۸	مَثَلِ دوم.....
۱۷۱	مَثَلِ سوم.....
۱۷۷	مَثَلِ چهارم.....
۱۸۱	مَثَلِ پنجم.....
۱۸۵	فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران.....
۱۹۳	پی نوشتها.....
۲۱۳	فهرست مطالب.....